

سال دوم - شماره ۳

خردادماه ۱۳۶۴

۱۹۸۵

ژوئن

جنگل

نشریه تئوریک دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق ایران

ارتش‌رهایی بخش خلقهای ایران - (سوئد)



- اقلیت همدوش اکونومیست‌ها •
- مصاحبه با رهبران جنبش‌های انقلابی •
- مارکسیسم انقلابی و تئوری مبارزه مسلحانه (۱) •
- سلطه امپریالیسم (میانی درک اریستوکراسی کارگری) •
- گرامسکی، باد خادلمر، جنگ، ویتنام • • FMLN چیست؟ •



سرنگون بادرثیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی!

- ۱ پیشگفتار
- ۴ پویندگی در راه انقلاب را از "پویان" بیاموزیم
- ۹ شعری به یاد رفیق کبیر امیر پرویز پویان
- ۱۰ "اقلیت" همدوش اکونومیست ها (۳)
- ۲۰ سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۴)
(مبانی درک اریستو کراسنی کارگری)
- ۲۷ "مارکسیسم انقلابی" و شعری مبارزه مسلحانه
- ۳۶ شعری از ناظم حکمت
- ۳۸ نقل مکان از "واقعیت راستین" به ذهنیت چرکین
- ۴۵ یادداشت کوتاه
- ۴۶ گرامی باد خاطره پیروزی جنگ خلق ویتنام
- ۴۷ ویتنام در راه سازندگی (۱)
(گزارشی از ویتنام)
- ۵۰ ویتنامیزه کردن جنگ، استراتژی شکست خورده امپریالیسم
- ۵۹ دهکده های استراتژیک
(گزارشی از السالوادور)
- ۶۱ FMLN چیست؟
- ۶۲ مصاحبه با رهبران جنبشهای انقلابی امریکای مرکزی (۲)
(مصاحبه با فرمانده بند یکتو قسمت آخر)
- ۷۲ امریکا در پشت قتل عام ها قرار دارد!

توضیح و پوزش بخاطر تاخیر انتشار " جنگل "

رفقا و خوانندگان مبارز،

متأسفانه انتشار این شماره از نشریه " جنگل " با دیرکرد زمانی انجام گرفت . برای ما که طالب ارائه يك کار منظم و متین هستیم، قطعاً چنین تاخیری غیر قابل اغماض هست .

لیکن صاحبان فن و آنها که نسبت به امور انتشارات آشنایی دارند ، نیک میدانند که یکی از عمده موانع عرضه منظم و دلخواه يك نشریه ، گذشته از مشکلات دیگر ، محدودیتهای مادی کار است . ما از کلیه خوانندگان و هم وطنان مبارزی که صمیمانه خواهان ادامه انتشار نشریه " جنگل " هستند ، ضمن قدردانی از همکاریهای تاکنونی شان ، میخواهیم کسه دریاری رساندن فوق العاده بما بویژه در زمینه مالی کوتاهی نورزند .

آبونهان جنگل

بهای اشتراك :

اروپا	۵ شماره	۸۵ کرون
امریکا	۵ شماره	۱۰۵ کرون

لطفا فرم زیر را برای ما ارسال کنید

نام

نشانی

پیشگفتار

اعتلاء دوباره امواج خروشان مبارزات توده ها در کلیه شهرهای بزرگ میهنمان و غلیبان یافتن عصیان سیاسی میردم جنگ زده و عذاب کشیده شهرهای بی حفاظ و از جمله کوران وسیع مبارزات مردم فقیر و تهیدست جنوب شهر تهران ، بار دیگر همه نگاهها را متوجه وقوع یک قیام توده ای شهری در تهران و سایر شهرهای ایران نمود . بررسی کنه و جهت این نگاهها ، از آنجا که در اعماق آن پیش بینی امکان سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم دیده میشود ، شرط و لازمه برخورد صحیح به چنین مبارزات توده ای است .

از پی بمبارانهای پیاپی هواپیماهای عراق برفراز بیش از سی شهر کشورمان و هم چنین بمباران مناطق فقیر نشین جنوب شهر تهران ، مثل نازی آباد ، توده های به ستوه آمده که از مدتها پیش در پی جاری ساختن نارضایی ها و خشم فرو خفته و سرکوب شده شان بودند ، از این فرصت بدست آمده سود جسته و شبانه به تظاهرات ضد جنگ امپریالیستی پرداخته و با شعارهایی چون "مرگ بر پاسداران" ، "مرگ بر خمینی" ، وارد درگیریهای رودرو با عمال سرکوبگر رژیم گردیدند . صحنه اصلی نبرد میان خلق و پاسداران و سایر اجیر شدگان دولت ، مناطقی چون دولت آباد ، نازی آباد ، خانی آباد و کوی ۱۳ آبان بوده است . در این درگیریهای وسیع که مهره های اصلی حکومت را وادار به پذیرش آن نمود، صدها تن از مردم ستم کشیده میهنمان دستگیر و دهها نفر کشته و زخمی گردیدند .

اینگونه مبارزات و اعتراضات وسیع از همان سال اول به حکومت رسیدن این جانیان وابسته به امپریالیسم ادامه داشته است و بطور مسلم با ادامه جنگ کنونی که دامن بر آلام و رنجهای عمیق مردم میافزاید ، دامنه ای وسیع تر و حادث تر پیدا میکند . علاوه بر اینها اکثر کارخانجات و مراکز صنعتی و تولیدی کشورمان که آنها نیز در زیر هجوم بمبارانهای اخیر عراق قرار داشته اند، عرصه پیکار کارگران قهرمان و زحمتکش ایران علیه حکومت جمهوری اسلامی بوده است . جنگ حاضر که انعکاس بخشی از سیاست سازش امپریالیستها با رویزیونیستها در منطقه خلیج فارس است ، بیگمان گوشه ای از تناقضات درونی سیستم سرمایه داری جهانی را که در بحرانی تب آلود فرو رفته است ، در خود جمع آوری نموده است . این جنگ ، از نقطه نظر بحران اقتصادی جهان سرمایه داری که در اوج طفیلی گری و فساد بسر میبرد ، بمثابه مرکز ثقل سیاست بحران زدایی امپریالیسم است و از نقطه نظر بحران سیاسی میان امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی - یکپارچه از نقاط موازنه قوای ایندو میباشد .

پس اگر سرنوشت خلقهای میهنمان به ختم این جنگ بستگی پیدا کرده است، چرا که جنگ ایران و عراق نه جنگی عادلانه ، بل جنگی امپریالیستی است ، نمیتوان گفت که نحوه برخورد به جنگ کنونی از سوی نیروهای انقلابی ، مبین چگونگی برنامه و عمل آنان نسبت به انقلاب است ؟ و آیا در اینصورت ، چگونگی برخورد به این جنگ ، از مجرای نحوه برخورد به مبارزات اوج گیرنده ضد جنگ توده ها - که هر آن میرود تا ابعادی تازه تر پیدا کند - عبور نمیکند ؟

نابودباد جنگ، ضد خلقی دولتهای وابسته، ایران و عراق

واقعیت این است که در وضعیتی که شرایط عینی انقلاب در سراسر پروسه انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای میهنما در جامعه وجود دارد، بروز و سر ریز شدن مبارزات توده ها هر آن محتمل میباشد و در اوضاع کنونی بویژه ادامه چنین جنگ خانمان براندازی که بر روند فقر و فلاکت دائمی مردم میهنمان سرعتی بیشتر می بخشد، وقوع وسیع تر و توده ای تری از حرکات و جنبشهای مردم میهنمان را در اقصی نقاط نوید میدهد. تئوری مبارزه مسلحانه با ملاحظه چنین عینیانی وظایف معتقدین مشی مسلحانه را روشن نموده است.

اینکه از وقوع مبارزات توده ای مردم، چون تظاهرات اخیر در تهران و هدایت آنها به سمت يك قیام عمومی شهری امکان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و سلطه امپریالیسم پیش بینی گردد، فقط حاکی از ساده اندیشی صرف و از یاد بردن تجربه بزرگ قیام ۲۲ بهمن و حرکات دیگر توده ها همچون وقایع خرداد سال ۶۰ میباشد. هنوز از یاد نبرده ایم که چگونه مردم لبریز از کینه و خشم انقلابی در روزهای خرداد ماه سال ۶۰ به خیابانها ریختند و در مرکزی ترین نقاط شهر تهران به مصاف با پاسداران مسلح پرداختند. اما حقیقت اینستکه مادام که توده ها نتوانند با اتکاء به نیروی مسلح خود، یعنی ارتش خلق، هدف اصلی مبارزات خود راه تلاشی و انهدام دستگاہ سرکوب حاکمیت، چون ارتش و پاسداران و سایر زوائد آن قرار دهند، ما مکرر شاهد رخدادن ۲۲ بهمن ماهها، ۳۰ خردادها و ۱۷ شهریورها هستیم.

بدین جهت نه میتوان منکر سرازیر شدن حرکات انقلابی توده ها شد و نه میتوان آنها را نادیده گرفت و به سادگی از پهلوی آنها گذشت. اما هر گاه از بروز و آشکار شدن نیروی مقاومت و مبارزه توده ها در خیابانها و کارخانجات و روستاها بدین نتیجه رسید که میتوان با جهت دادن و سازماندهی این مبارزات به سمت يك اعتصاب عمومی سیاسی و از پی آن يك قیام مسلحانه به تسخیر حکومت دولت وابسته به امپریالیسم دست یازید و دولت نماینده توده های زحمتکش را بجای آن نشانند، باید گفت که چنین نتیجه گیری ای تنها حاصل نابینایی بینشی و کور ذهنی است.

قیام ۲۲ بهمن ماه و مبارزات بعدی توده ها از جمله در خرداد ماه سال ۶۰ ثابت نمود که بدون سرنگونی امپریالیسم، بدون آنکه مبارزات توده ها را به سمت انهدام قدرت قهر و سرکوب امپریالیسم هدایت کنیم، هر قیامی هر قدر هم که عظیم و توده ای باشد، حاصل آن در بهترین حالت و خوش بینانه ترین پیش بینی، منجر به روی کار آمدن حاکمیتی از نوع "حکومت عدل اسلامی" خمینی خواهد شد. هم اکنون امپریالیسم و جناحهای درونی آن، هر کدام آلترناتیوی سیاسی در نزد خود پرورانده و آماده دارند که تا در آن لحظه ایکه مهار قیام و طغیان توده ها عملاً میسر نشد، به طبع روز، یکی از آلترناتیوهای مناسب آنزمان را علم کنند. لیکن خلق ما باید بداند که سرنوشت رهایی وی از میان اینگونه آلترناتیوها نمیگذرد.

این اصل که کمونیستها موظفند از هر جرقه مقاومت توده ای شعله ای برافروزند و به مبارزات توده ها بمشابه صحنه اصلی فعالیت و حرکت انقلابی خود بنگرند، اصلی است مسلم و همیشگی. مشی انقلابی مسلحانه نیز اساساً در پاسخ به نحوه انجام چنین وظیفه ای در ایران توسط بنیانگذاران آن تدوین گردید. از نظرگاه تئوری مبارزه مسلحانه تاثیر گذاری بر روی مبارزات جاری و آتی مردم، مهر انقلاب و پرولتری بر جهت مبارزات توده های رقم گرفته کوبیدن، در صورتی مثبت و ثمر بخش خواهد بود، در صورتی به سلطه امپریالیسم خاتمه خواهد بخشید که پیشاهنگ انقلابی مبارزات روزمره توده ها را به سمت پروسه تشکیل ارتش خلق سوق دهد.

اگر راه رهایی از سلطه امپریالیسم تنها از میان تلاشی و منهدم کردن قوای سرکوبگر آن میگذرد. اگر می خواهیم با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، جمهوری های "اسلامی" و غیر "اسلامی" مشابه دیگر بر کرده مردم ستمکشیده مان سنگینی نکنند، پس باید بدانیم که با يك قیام عمومی که هدفش نه متلاشی ساختن ارتش و زوائد آن، بلکه از پا آوردن حاکمیت سیاسی به سبک قیام ۲۲ بهمن است، سلطه امپریالیسم کماکان دست نخورده باقی خواهد ماند. و چنین است چشم انداز آن قیامی که اکنون با مشاهده مبارزات کنونی ضد جنگ توده ها، در دیدگان برخی

از نیروهای سیاسی میدرخشد.

مشى مسلحانه در برابر مبارزات توده ها كه اينك بصورت مخالفت با جنگ اما در اصل با محتوى ضد حكومتى بروز نموده است ، بهيچوجه منفعل و ساكن نيست . ليكن طبق ديده گاه مشى مسلحانه ، تاثير گذارى بر اى — مبارزات بايد بنوعى باشد كه حركت مادى و معنوى توده ها را بسوى پروسه عمل مسلحانه در جهت تشكيل ارتش خلق هدايت نمايد .

در شرايط حاضر كه سايه مهلك و شوم جنگ ضد انقلابى و غير عادلانه دول ايران و عراق همچون بختكى بر روى — زندگى عادى توده ها سنگينى مينمايد ، ايجاد و برپايى جبهه اى از جنگ انقلابى در كنار مبارزات جارى توده ها و بخصوص مبارزات دلاورانه خلق كرد ، تنها راهى است كه نه تنها قادر است بر روند مبارزات كنونى توده ها تاثير گذارده و آنها را بسوى عمل مسلحانه جلب نمايد ، بلكه در ديدى جلوتر قادر است جنگ امپرياليستى خانمان برانداز حاضر را با گسترش و توسعه خود ، براندازد .

مشى مسلحانه ميا موزد ، اگر ميخواهيم در قبال مبارزات و جنبشهاى توده ها ، چه در شهرها و روستاها و چه در كارخانجات و كارگاهها منفعل و بيحركت نماييم ، اگر ميخواهيم آگاهى سياسى را در ميان مبارزات مردم بپراكنيم ، اگر خواهان بسيج ، سازماندهى و تاثير گذارى بر مبارزات خلق بپا خاسته هستيم ، اگر مضمم هستيم تا جنگ ضد خلقى و امپرياليستى را براندازيم و بجاي آن صلحى عادلانه و رهايى بخش برقرار نماييم ، اينكار تنها با توسعه يك جنگ انقلابى از طريق گشودن جبهه هاى نوين نبرد مسلحانه امكان پذير است .

در شرايط احياء يك جبهه جنگ انقلابى و در صورت حضور و جارى بودن مبارزه مسلحانه در جامعه ، هر صحنه از نبرد و مبارزه توده ها منبعى پايان ناپذير از انرژى و نيروى توده اى خواهد شد كه در پروسه اى تدريجى به سمت جبهه هاى نوين مبارزه مسلحانه جذب خواهد گرديد . اينست تنها چشم انداز واقعى و قابل تحقق از مبارزه مسلحانه توده اى طولانى كه در نهايت منجر به سرنگونى سلطه امپرياليسم ، برقرارى جمهورى دموكراتيك خلق به رهبرى طبقه كارگر تا استقرار سوسياليسم خواهد شد .

پايان

گرامى باد خاطره شهادت چريكهاى فدائى خلق در تير ماه

- | | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| ★ رفيق كاظم سلاحي | ★ رفيق حميد اشرف |
| ★ رفيق احمد خرم آبادى | ★ رفيق نسترن آل آقا |
| ★ رفيق عبد الله سعيدى بيدختى | ★ رفيق نادره احمد شاهى |
| ★ رفيق مارتيك قازاريان | ★ رفيق حميد آزين |
| ★ رفيق نزهت السادات روحى آهنگران | ★ رفيق سيمين توكلى |
| ★ رفيق گلرخ مهدوى | ★ رفيق افسر السادات حسنى |
| ★ رفيق غلامعلى پورنغمه | ★ رفيق بهزاد اميرى دوان |
| ★ رفيق محمد عظيمى بلوريان | ★ رفيق محمد على خسروى اردبيلى |
| ★ رفيق يد الله زارع كاريزى | |



پویندگی در راه انقلاب را

از پویان بیاموزیم

پویندگی در راه انقلاب را از "پویان" بیاموزیم

جنبش نوین کمونیستی ایران، از بسیاری جهات حیات و اعتبارش با نام رفیق کبیر امیر پرویز پویان و همزمانش یگانه گشته است. احیاء مجدد سنن و فرهنگ کمونیستی در ایران مرهون کاوشها و تلاشهای سخت کوشانه عرصه گوناگون توسط رفقای چون پویان است. اینک که خرداد ماه را میگذرانیم، بجاست تا همراه با تجدید خاطره شهادت رفقا پویان و پیروندیزی، به تعالیم انقلابی آنان نظر انداخته و آنها را مورد مذاقه قرار دهیم.

زمینه ها و ریشه های درک نوین از تئوری مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی، در يك بخش از اثر رفیق پویان موسوم به "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" بخوبی بچشم میخورد. بررسی عمیق از این درک، بویژه در شرایط حاضر که راه رشد مبارزه مسلحانه در گرو ایجاد صحنه های نوین جنگ انقلابی است، از اهمیت خاصی برخوردار میباشد.

رفیق در اثر خود به نقد و بررسی يك تز اپورتونیستی رایج در جنبش کمونیستی ایران می پردازد که خود بآن "تئوری بقاء" نام می نهد. نیروهای مدافع تئوری مذکور با رجوع به عدم آمادگی شرایط، انفعال و عدم برخورد انقلابی شان به مسائل انقلاب را تبرئه مینمودند. رفیق در این اثر، به انتقاد از این نحوه نگرش پرداخته و ضرورت مبارزه مسلحانه را تثبیت مینماید. اما تئوری مذکور با سخت جانی بسیار، هر از گاهی از جایی و با هیئتی تازه تر بیرون میزند. امروزه شکل رادیکال آن، منتهی با همان مضمون و نتایج، حتی از سازمانهای درون جنبش مسلحانه نیز بیرون زده است. درک صحیح از شیوه برخورد رفیق پویان با این تئوری، فهم هواداران مشی مسلحانه را از ضرورتهای آن بیشتر و عمیق تر مینماید.

طبق طرحی که رفیق از مبارزه مسلحانه ارائه میدهد، عمل مسلحانه، یعنی مبارزه سیاسی - نظامی در نقطه مقابل سایر دیدگاهها نسبت به مبارزه مسلحانه قرار میگیرد. دیدگاهی که محتوی و نقش عمل مسلحانه را تا سطح تبلیغ مسلحانه و دفاع از خود مسلحانه کاهش میدهد، از مبارزه مسلحانه درکی مکانیکی و محدود ارائه میدهد. عمل مسلحانه، آن عملی است که خاصیت رشد یابندگی و توسعه خود را از سرشت خود کسب میکند. حرکت مسلحانه ای که از چنین خاصیتی بی بهره است، دیگر عمل مسلحانه با آن مضمونی که رفیق ارائه میدهد نیست. اما يك عمل مسلحانه انقلابی چگونه میتواند از چنین خصوصیتی برخوردار بشود؟ يك بخش از اثر رفیق به توضیح این منظور اختصاص یافته است.

عمل مسلحانه آنچنان عملی است که بقاء خود را در جریان حرکت توسعه یابنده خویش جستجو میکند. سازمانی که مبادرت به حرکت مسلحانه میکند، حیات و ممات انقلابیش منوط به اینستکه در چه جریانی حرکت خود را به پیش میبرد. آیا این جریان، جریان نیست که دائما در بستر خویش مبارزه مسلحانه را توسعه و گسترش میدهد

و یا خیر ، جریان‌یست که در بطن خویش حرکت مسلحانه را محدود نموده و قدرت عمل آنرا مثله مینماید؟ پاسخ بدین سؤال از یکطرف بیانگر خصلت مبارزه مسلحانه ایست که سازمان مدعی پیشرو بکار میبرد و از طرف دیگر نشاندهنده پیروسی است که می‌باید حزب طبقه کارگر در طی آن تشکیل گردد. زیرا ، از نقطه نظر رفیق ، (تئوری مبارزه مسلحانه) تشکیل حزب طبقه کارگر ، در گرو توسعه و رشد عمل مسلحانه است. پس از یک نظر محدود کردن مبارزه مسلحانه در حدود و ثغوری بالفعل و در دسترس ، مانع رشد و گسترش عمل مسلحانه شدن ، به تعویق انداختن صف مستقل پرولتاریا هم هست. چنین خط مشی‌ای اپورتونیستی و تسلیم طلبانه میباشد. چرا اینگونه است ؟ اجازه دهید به تحلیل خود رفیق رجوع کنیم.

تعرض نکردن ، یا به عبارتی قدرت تعرضی مبارزه مسلحانه را سلب کردن (دفاع از خود مسلحانه) ، "به معنای نفی هر گونه تلاش سازنده برای افزایش امکانات نیروهای انقلابی است." این نحوه نگرش که رفیق معرفی میکند ، از تعرض درکی آنارشیستی ندارد. بلکه تعرض را حرکتی سازنده در راستای جریانی میداند که تنها در بستر آن دستیابی به امکانات و انرژی توده‌ای میسر است. اینگونه تعرض مسلحانه ، اینگونه بسط عمل مسلحانه در — جهات تازه تر ، تعرضی پرولتری است. زیرا که در تعاقب خویش برای سازمان سیاسی - نظامی مهم ترین ملزومات بقاء اش را فراهم میآورد. پس حرکت مسلحانه که در عالی ترین و موثر ترین شکلش بصورت عمل مسلحانه — پدیدار میگردد ، حرکتی است که باقی ماندن و رشد کردن خود را در تعرض کردن ، در گسترش دادن و گشودن کانونهای تازه تر و جبهه های جدیدتر مبارزه مسلحانه پیدا میکند. چرا که در جامعه زیر سلطه ما ، امکانات نیرو و منابع انرژی توده‌ای نه در چهار چوب یک حرکت مسلحانه راکد و بسته ، بلکه در پهنه وسیع یک عمل مسلحانه متحرک بدست میآید.

اصل تعرض پرولتری را باید از این زاویه نگاه کرد. تعرضی که رفیق ، مضمون آنرا تحلیل میکند ، یک خصوصیت عام لازم و بدون استثناء برای نیروی انقلابی است. در پرتو چنین خصوصیتی است که مثلا سازمان سیاسی - نظامی قادر است به رشد خود ادامه دهد. چون تنها با گستراندن امواج مبارزه مسلحانه ، میتواند توده های منقلب شده را از فراز هر موج در راه انقلاب صید نمود. اما همین تر را میتوان با نحوه نگرش رفیق بگونه ای دیگر نیز تفسیر کرد.

"نظریه ای که میکوشد برای نشان دادن صحت و واقع بینی خویش مطلقا از امکانات حقیر موجود پا فراتر نگذارد، عملا به دامان یک سوپرژکتیویسم آشکار در میغلطد." (تاکید از ما)

قبله آمال همه اپورتونیستها "امکانات حقیر موجود" است. وقتی هم که اکونومیستهای درون جنبش نویسن کمونیستی مورد این سؤال قرار میگیرند که چرا سالها در جا زده اید ؟ چرا حرکت و عملتان رشد و پالندگی ندارد ؟ چرا به دامنه پراتیکتان نمی افزائید ؟ ، پس از آنکه از تئوری بافی بجایی نرسیدند ، بالاخره دست بدامان "نیرو و امکانات نداریم" میشوند. در نزد آنان وحشت از تعرض و توسعه عمل مسلحانه به عنوان تنها شیوه منطقی گسستن از "امکانات حقیر موجود" و پیوستن به امکانات عالی قابل تحقق ، جایگاه خود را در عبارت اقناع کننده و واقع بینانه ! "امکانات نداریم" پیدا میکند. این همان دید و نحوه نگرشی اکونومیستی از مشی مسلحانه است که به آنچه در دسترس هست قانع میشود و به آنچه موجود نیست ، بسنده میکند تا بعدها خود بخود بوجود آید.

"از امکانات حقیر موجود پا فراتر" گذاردن ، به آنچه که در دسترس هست قانع نشدن و در صدد ایجاد لوازمی که هنوز موجود نیست ، آگاهانه بر آمدن ، جسارت گسستن از چنبره تنگ حرکت مسلحانه محدود به دفاع از خود مسلحانه و گشودن جبهه های نوین عمل مسلحانه را داشتن ، اینها از عهده نیروهایی بر می آید که حقیقتا و عمیقا ایده تعرض رفیق پویان را درک کرده باشند. ایده عمیقی که جوهر و مضمون اصلی اش از آموزش های لنینی چون : "خود را ، پیش آهنگ ، و دسته پیشرو نامیدن کم است ، باید عمل هم طوری باشد که همه دسته های دیگر

به بینند و ناگزیر معترف گردند که ما پیشاپیش دیگران میرویم" (چه باید کرد) - گرفته شده است. آری، امروز خود را پیشرو مبارزه مسلحانه دانستن، نماینده چریک فدایی خلق معرفی کردن، و در گفتار اصول انقلابی رفیق پویان را طوطی وار تکرار کردن، اینها برای چریک فدائی بودن کم است. نه تنها کم است که اساساً اپوتونیستی است. برای ادامه دهندگی راه پویان بودن، لازمست که "از امکانات حقیر موجود پا فراتر" گذاشت. به آنچه که نیروهای مخالف مشی مسلحانه قانع میشوند بسنده نکرد و برای ایجاد امکانات و کسب انرژی توده ای مبارزه مسلحانه را بسط و گسترش داد.

چنانچه نیرویی که مدعی مشی مسلحانه است، بجای تلاش و حرکت بسمت گشودن عرصه های تازه تر عمل مسلحانه به اتکاء نبود امکانات و یا نیروی مجرب کافی، سر در لاک محدوده مبارزه مسلحانه در کردستان فرو برد و به این دلخوش باشد که بهرحال در جنبش حضور دارد، در واقع هنوز جوهر ایده لنینی رفیق پویان را درک ننموده و در نهایت امر تنها مشی ای تسلیم طلبانه عرضه مینماید.

اگر در همین رابطه به مضمون ایده های رفیق دقیق تر شویم، می بینیم که وی با نگرشی مارکسیستی به مبارزه با تمایلات اکونومیستی درون جنبش مسلحانه نیز برخاسته است. از نظر گاه رفیق، خط مشی ای که میخواهد دامنه عمل مبارزه مسلحانه را "از امکانات حقیر موجود" فراتر سوق ندهد، خط مشی ایکه به بهانه عدم آمادگی وسایل توسعه مبارزه مسلحانه، آنرا تا سطح همان وسایل موجود و در دسترس متوقف میسازد، چنین خط مشی ای "عملاً به دامان یک سوپرژکتیویسم آشکار در میغلطد" چنین خط مشی ای از نظر سیاسی - عملی، دفاع از خود مسلحانه را به نمایش میگذارد و از نظر تئوری درک اکونومیستی از تئوری مبارزه مسلحانه عرضه میدارد. پس مسئله جوابگویی به امکانات و مشخصاً تدارک نیرو و امکانات بالفعل در این نحوه نگرش، مستلزم آنستکه سازمان سیاسی - نظامی با توسعه و تعرض قدرت انقلابی مسلحانه، چهار دیوار تنگ وضع عمل موجود خود را وسیعتر نموده و زمینه عریض تری از امکانات بالفعل را برای خود بوجود آورد. اگر یکی از عمده و سائل بقاء تکاملی سازمان مدعی مشی، دستیابی اش به امکانات و نیروی توده است، پس این نیرو و انرژی توده ها را فقط خود عمل مسلحانه رشد یابنده در اختیار او میگذارد. و اگر این عمل مسلحانه رشنند سازمان سیاسی - نظامی را تامین مینماید، پس از چه راهی جز گستردن و ایجاد جبهه های تازه تر عمل مسلحانه اینکار شدنی است؟

این مسائل از جمله اساسی ترین ادراکاتی است که میتوان از ایده های رفیق پویان در رابطه با "تئوری بقاء" بدست آورد. منتهی استنتاج ما به همینجا خاتمه نمی یابد. درک رفیق از اعتقاد مارکسیستی به تشکیل حزب کمونیست و حرکت انقلابی در جهت ایجاد آن، بازتاب خود را در این نظریه می یابد که نیروهای کمونیستی بعنوان اجزاء ارگان طبقاتی پرولتاریا، اصولاً در جریان مبارزه شان با چه محتوی دست به عمل میزنند. از آنجا که سازمانهای کمونیستی، "اجزاء بالفعل یک کل بالقوه اند"، چونکه بالاخره در جریان پاسخگویی شان به قدرت سیاسی حاکم باید در نقطه ای بیکدیگر پیوسته و حزب را تشکیل دهند، در نتیجه جوهر انقلابی خط مشی سازمانهای مذکور با این محك سنجیده میشود که به امر ارتقاء وظایف خود در رابطه با مبارزات توده ها چگونه می پردازند. به عبارت دیگر، لازمه تشکیل حزب کمونیست، ارتقاء دادن مبارزات طبقاتی توده ها و تربیت دائمی سیاسی آنهاست و لازمه اینکار نیز گسترش دادن دامنه عمل و حرکت آگاهانه و موقوف نکردن خصلت تعرضی، و بسط یابنده مبارزه پیشرو، توسط خود پیشرو است. (در اینجا منظور از حرکت آگاهانه، همان عمل مسلحانه است) این اصل مارکسیستی که رفیق پویان بیان میدارد، در مورد نیروهایی که ادعای مبارزه مسلحانه را دارند بیشتر انطباق دارد. درستی خط مشی ادعایی نیروی طرفدار مشی مسلحانه و تطابق آن با تئوری مبارزه مسلحانه از یک نظر، بدین صورت نیز سنجیده میشود که مدعی مذکور عملاً چگونه "از امکانات حقیر موجود پا فراتر میگذارد" و در پراتیک اصلی اش، دورنمایی واقعی از حرکت رشد یابنده خویش به نمایش میگذارد و بدین سان در عمل ثابت میکند که تعرض پرولتاری را بکار میگیرد و نمی ترسد از اینکه "نقشه جسورانه ای پیش کشد که ناگزیر مورد

قبول عموم حتی مخالفین واقع گردد." (چه باید کرد)

اینکه "عجب دسته، پیشروی،، که میترسد مبدا آگاهی از جریان خود بخودی جلو افتد." (چه باید کرد) همان مفهومی است که رفیق پویان در رابطه با ایده تعرض کردن، گشودن عرصه های نوین مبارزه مسلحانه بعنوان وظیفه ای نه برای خلق، بلکه برای پیشرو خلق، ابراز میدارد. اگر آگاهی باید از جریان خود بخودی جلوتر بیفتد، اگر سازمان آگاه و پیشرو باید از جریان خود بخودی امور کننده شده و این جریان را به بستر حرکت آگاهانه و مبارزه فعال هدایت نماید، چرا نباید مبارزه مسلحانه با پیش کشیدن "نقشه جسورانه ای" از عمل مسلحانه، توده ها را دعوت به جبهه تازه تری از مبارزه کند؟ چرا نباید مدعی مشی مسلحانه با گشودن و برپایی جنگ انقلابی، با توسعه عمل مسلحانه، پیشاپیش خود بخودی بحرکت در آمده و ثابت کند که: "از امکانات حقیق موجود پا فراتر" گذارده و به شیوه مارکسیستی تعرض را پیشه خود ساخته است؟

اینگونه استنتاجات را بسادگی میتوان با کمی تعمق بر روی ایده های رفیق کسب کرد و دریافت که با چه بینش عمیق مارکسیستی تئوری مبارزه مسلحانه تدوین گردیده است. رفیق در برخورد به عقاید طرفداران آماده شدن "شرایط مطلوب"، آنها که انجام عمل انقلابی را به موقعی موکول مینمایند که کلیه عوامل لازمه انقلاب هر کدام در پروسه ای جداگانه باید خود بخود فراهم گشته و سپس از الحاق آنها در یک "لحظه مناسب" انقلاب بوقوع بپیوندد، اینطور میگوید که این خط مشی "رشد مبارزه را به جبری متافیزیکی و نتیجتاً موهوم وامیگذارد" حال آنکه عمل انقلابی و از آنرو عمل مسلحانه از آنجا که در بستری از مبارزه توسط پیشرو انقلابی آگاهانه گسترش داده میشود، از آنجا که وی ضعفها و نقائص درونی خود را حائل حرکت رشد یابنده مبارزه مسلحانه نمیکرداند و از آنجا که بطور کلی وصول به ابزار حزب کمونیست را از درون توسعه و برپایی جبهات جنگ انقلابی ممکن میشمارد، هر گونه تاخیری در گسترش مبارزه مسلحانه به امید فراهم گشتن ملزومات مساعد را مساوی نفی ناگزیر صف مستقل پرولتاریا میداند. بدین لحاظ آن خط مشی ای که از تعرض مسلحانه، یعنی گسترش و برپایی جنگ انقلابی، وحشت دارد و وجود اپورتونیستی خویش را در پرده ظاهر فریب نبود امکانات و نیرو مخفی مینماید، چنین خط مشی ای بناچار هم تسلیم طلبانه است و هم انحلال طلبانه. این چنین مشی ای - "مایل است مبارزه را در حد امکانات بسیار حقیری که دشمن قادر به کنترل آن نیست محدود سازد." و در نتیجه برای وی آن مقصدی در مبارزه مطرح است که از همه قابل دسترس تر و نزدیک تر باشد. اگر از طرفداران این درک اکونومیستی از مشی مسلحانه پرسیده شود که چرا پراتیک شما در یک عرصه تنگ و محدود خلاصه شده است، عرصه ای که نسبتاً دشمن قادر به کنترل آن نیست، چرا عملتان آن پراتیک زنده و فعالی که عمل مسلحانه نامیده میشود نیست و چرا برد وسیع تری از حرکت مسلحانه یک سازمان سیاسی صرف پیدا نمیکند؟ آنوقت است که فقط جنجالهای عوامفریبانه بگوش میخورد.

"نفی هر گونه تلاش سازنده برای افزایش امکانات"، در یک سازمان سیاسی - نظامی معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه به صورت دفاع از خود مسلحانه بروز میکند. حرکت مسلحانه ای که در پوشش توجیهات اپورتونیستی ای چون آماده نبودن شرایط، از هر تلاشی که میتواند در جهت توسعه و تعرض جنگ انقلابی موثر واقع گردد، شانه خالی میکند. پس اگر "هرگونه تلاش سازنده" برای توسعه عمل مسلحانه به افسار آماده شدن شرایط بسته شود خواه ناخواه هیچگاه چنین تلاشی صورت نمی پذیرد. چرا که شرایط مطلوب آن شرایطی است که باید توسط عمل مسلحانه آماده گردد و نه بالعکس. بدین سان بروز و پدیدار شدن انشقاق و انحلال، آن سرنوشت محتومی است که در انتظار کلیه نیروهایی که چنان خط مشی ای را دنبال میکنند، نشسته است.

چرا خط مشی ای که از عمل مسلحانه رشد یابنده، برداشتی مساوی توسعه و برپایی جنگ مسلحانه ارائه نمیدهد، باید هم انحلال طلبانه و هم تسلیم طلبانه باشد؟ این موضوع را نیز رفیق پویان تبیین میکند. اصولاً در متد کاربرد حرکت مسلحانه به صورت دفاع از خود مسلحانه، همواره تسلیم طلبی ملزم و مشایع آنست. دفاع از خود مسلحانه

همان عملکردیست که گسترش بستر اصلی انقلاب و مبارزه را از کانال بسط و توسعه عمل مسلحانه پیش نمی برد. این دیدگاه، یعنی: "با سلاح در برابر تعرض های احتمالی دشمن ایستادگی کردن و بدینگونه خود را حفظ نمودن" (م.م.۰۰۰)ت) مجبور است نافی تعرض عمل مسلحانه نیز باشد و پروسه مبارزات توده ها را بدین لحاظ، نه از مجرای بسط جنگ انقلابی و بر پای جبهه های تازه تر مبارزه مسلحانه، بلکه "در حد امکانات بسیار حقیری که دشمن قادر به کنترل آن نیست" می خواهد ارتقاء دهد. اما در واقعیت امر، چنین عملی محال از کار در می آید. زیرا وقتی دامنه فعالیت مدعی مشی مسلحانه از حدود و ثغور عرصه غیر قابل کنترل رژیم حاکمه تجاوز نکند، طبیعی است که اصلا خصلت رشد یابندگی که مورد نظر است در آن بوجود نیاید و بدینسان تعجب آور نخواهد بود که گفته شود چنین حرکتی چیزی جز تسلیم طلبی محض به شرایط موجود نیست.

و چرا خط مشی ای که تسلیم طلبانه از کار در آمد، انحلال طلبانه نیز میشود؟ زیرا وقتی هر گونه تلاش و جد و جهدی در جهت ایجاد امکانات عالی تر مبارزه به تاریخی نامعلوم واگذار میگردد، زیرا وقتی کوشش جهت توسعه جنگ انقلابی که خود گشایشگر امکانات توده ای است موکول به دستیابی به امکانات حقیر موجود میگردد، زیرا وقتی برپایی جنگ انقلابی و کانونهای چریکی به تبعیت از مبارزات خود بخودی توده ها در می آید، زیرا وقتی مدعی مشی مسلحانه "میترسد، نقشه جسورانه ای پیش کشد که ناگزیر مورد قبول عموم، حتی مخالفین واقع گردد" (چه باید کرد) - طبیعی است که خصلت رشد یابنده و بقاء قابل تکامل سازمان سیاسی - نظامی مسخ شود و هر روز سیری میرنده پیدا کند و اگر گذر ایام بر روی آن گرد فراموشی نپاشد، خود میرایی آن که بر اثر پذیرش "امکانات بسیار حقیری که دشمن قادر به کنترل آن نیست" پدیدار شده، صد در صد است. اینچنین است که تسلیم طلبی، انحلال طلبی نیز از کار در می آید و انحلال طلبی هم در اینجا در واقع امر همان خود انحلالی است. و در این نقطه است که طفره روی از وظایف انقلابی و مشخما سرباز زدن از گشودن جبهه های نوین نبرد مسلحانه و محدود کردن حرکت مسلحانه به فضایی محدود، "اشتیاق به ماندن را نه تنها اجابت نمیکند بلکه با تحمیل مرگی نابهنگام غمناک ترین پاسخ ها را به آن میدهد."

لازم نیست تا چنین مرگی، یک نابودی فیزیکی باشد. خیر، پیشرفت مبارزه انقلابی و جاری شدن مبارزات توده ها برای آن نیروی سیاسی ای که از قافله مبارزه عقب مانده است، مرگی سیاسی به ارمغان می آورد و این مرگ است که "غمناک ترین" مرگهاست.

پایان

گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در خرداد ماه

- ★ رفیق حسین سلاخی
- ★ رفیق خسرو تره گل
- ★ رفیق مریم پنجه شاهی
- ★ رفیق حسین موسوی
- ★ رفیق مینا طالب زاده
- ★ رفیق معصومی همدانی
- ★ رفیق اسماعیل هادیان
- ★ رفیق حبیب برادران خسرو شاهی

- ★ رفیق حسن نیک داوودی
- ★ رفیق کبیر امیر پرویز پویان
- ★ رفیق امیر پیروند بیری
- ★ رفیق اسکندر صادقی نژاد
- ★ رفیق بهروز دهقانی
- ★ رفیق نادر شایگان شاماسبی
- ★ رفیق علیرضا شهاب رضوی
- ★ رفیق محمد رحیمی علی آبادی
- ★ رفیق علیرضا شهاب رضوی

یادشان را گرامی بداریم و راهشان را ادامه دهیم

به یاد رفیق کبیر امیر پرویز پویان

"مرگ بر مزدوران"

"زنده باد خلق"

تو شهید شدی
با اینهمه هنوز از تو میترسند
بیپوده نیست
تنها خاطرات
میراث کینه ای که بجا نهاده ای
برای شعله ور کردن آتش های جوان کافست
تو نمرده ای، نه!
در یاد خلق نامت پابرجاست
کاش می دیدی که طوفان شکوفه داده است
و یاران ناشناخته ات که بسیارند
— چرا که تو رفیق خلقها بودی —
برخاسته اند
و چه پرشکوه!
این شکوفه سرخ، آرزوی تو بود
کاینک شکفته چنین انبوه
ای ستاره خونین
ای شاخه بزرگ بارور طوفان



از مرگ نیز نیرومند تر برخاستی
و با حنجره دوست داشتیت خواندی
آوازه های سرخ و بلندت را
روی فلات خفته در بند:
"بر پا برهنگان، بر پا گرسنگان"
بر پا ستمکشان
برای خلق میهنت اسلحه بدوش گرفتی
و خشاب اسلحه ات
با گلوله هائی از آلیاژ کینه و خشم پر بود
گلوله هائی از آلیاژ خشم و کینه خلق
زیباترین زیور برای سینه مزدوران
تو ویارانت با بره های حنجره مسلسل ها
فریاد برداشتید
چنان عظیم، چنان عظیم
که خلق خسته تکان خورد
و قصرهای خون و ستم بلرزه در آمد
تو در دل های خلق می گشتی
و همچنان می خواندی
آوازه های سرخ و بلندت را
پر شور
و در مرکز ستم، بقلب ستم شلیک میکردی
و با گلولی کینه فریاد بر میداشتی
و خاک میهنت در هیجان و امید میسوخت
سه هزار رنج
سه هزار چتر باز
لیکن آنها تنها جنازه ات را یافتند
چرا که تو با آخرین گلوله خود
به شهادت رسیده بودی
با اینهمه پیش از آنکه چرات کنند
بتو نزدیک شوند
جنازه ات را بگلوله بستند
چقدر میترسیدند
تو شهید شدی
و با گلولی خونین خواندی
آخرین سطرهای آوازه های سرخ و بلندت را
روی فلات بیدار

گرامی باد خاطره شهدای خلق

"اقلیت"

همدوش اکنونومیست‌ها (۳)



"اقلیت" همدوش اکنونومیست‌ها

(قسمت سوم)

اصول درک اکنونومیستی از روند انقلاب ضد امپریالیستی ایران در ذهنیت "اقلیت" بدقت و انسجام فرموله یندی و تراز بندی شده اند. تز "حرکت با توده‌ها" اولین فرمولیست که در مجموعه مبانی فکری "اقلیت" کاربردی همیشگی و دائمی دارد. با چنین فرمول برنده و متقاعد کننده‌ای^۱ او میتواند در کلیه مراحل حل مسئله سیاسی اش، از یکطرف پابپای سطح "ذهنیت توده‌ها" چگونگی حل "قضیه" انقلاب را برای آنان توضیح دهد و از طرف دیگر در غایت امر به نتیجه‌ای مداحانه برای حاکمیت دست یابد.

این نخستین فرمول "اقلیت" از مقام برجسته و درخور توجهی برخوردار است. چونکه "حرکت با توده‌ها ۰۰۰۰۰" البته در تجربه مستقیم توده‌ها " (کار ۱۱۹ ص ۱۹) همان اصل اساسی است که کلیه اکنونومیست‌ها را نه در سطح مبارزات طبقاتی توده‌ها بمنظور ارتقاء آن، بلکه در حد خود توده‌ها بمنظور دنباله روی از آنان نگه میدارند بدین جهت "اقلیت" که مایل است: "گام بگام تفاوت ماهوی شعار خود را" (همانجا) - با دیگر نیروها و از جمله "لیبرالها" نشان دهد، او میخواهد مبارزه و تاکتیک خود را از "ذهنیت توده‌ها" شروع کند و در ضمن در آغاز حرکتش به آن "ذهنیت" خدشه‌ای هم وارد نسازد، مجبور میشود با کاربست چنان فرمولی در سراسر پروسه حرکتش، حرمت "ذهنیت توده‌ها" را باقی نگه‌دارد. سرانجام فرمول "حرکت با توده‌ها ۰۰۰" در خدمت حل این "قضیه" قرار میگیرد که چگونه میتوان با توجه به "ذهنیت توده‌ها" - و به عبارت صحیح‌تر با ملاحظه توهمات توده‌ها نسبت به حاکمیت - در لحظه فعلی هم سطح با توده‌ها مبارزه نمود و در همان سطح نیز باقی ماند.

با استعانت از فرمول فوق‌الذکر "اقلیت" هر نوع فرمول دیگری را که بخواهد "قضیه" انقلاب ضد امپریالیستی میهنمان را از نقطه نظر سطح مبارزات طبقاتی کارگران و زحمتکشان جامعه حل نماید و مبنای حرکت خود را نه توهمات ذهنی توده‌ها از مسائل انقلاب، بلکه منافع طبقاتی توده‌ها قرار دهد با برچسب "همفکران چپ‌های هلندی" (همانجا) کنار می‌نهد. این اولین فرمول "اقلیت" برای توضیح مسائل انقلاب و اخذ تاکتیک‌ها ناگزیر برای اینکه بتواند کارآیی داشته باشد، می‌باید این اصل اساسی مارکسیست لنینیستی را حاکی از اینکه: "وظیفه شما اینستکه خود را تا سطح توده‌ها، تا سطح قشرهای عقب مانده تنزل ندهید" (لنین - چپ روی بیماری کودکی بطور کلی نفی نماید).

تاکتیک‌ها، شعارها و سیاستهای "اقلیت" از منشاء "حرکت با توده‌ها ۰۰۰" استنتاج میگردد. بدون دلیل نیست که در وقتی "اقلیت" به شعار سرنگونی حاکمیت متقاعد میشود که مردم مدتها قبل در مرکز مبارزات جبهه طبقاتیشان آنرا بروز داده‌اند. کاربست فرمول "حرکت با توده‌ها ۰۰۰" در حل "قضیه" انقلاب ضد امپریالیستی

تاکتیکها و شعارهایی را برای "اقلیت" نتیجه میدهد که در تعارض کامل با جوهر دیدگاه لنینی است: "مطلب بر سر آن است که بتوان این تاکتیک را بمنظور ارتقاء (نه تنزل)، سطح عمومی آگاهی پرولتاریا، انقلابیگری و استعداد وی برای مبارزه و پیروزی بکار بست." (لنین - همانجا)

متد "اقلیت" در کاربرد فرمول مذکور و بسط آن به سراسر حل مسئله انقلاب جامعه مان نیز بجای خود قابل تعمق است. این متد بوی فرصت میدهد تا طریقت اکونومیستی مبارزه اش را در تحت جملات عاریتی از آشکار و اسناد انقلاب روسیه لاپوشانی نماید. شیوه الگو بردارانه خشک و قالبی از روند انقلاب روسیه و قالب گیبری ساختگی آن بر روند انقلاب ضد امپریالیستی میهنمان، رونویسی نامتناسب از آثار لنین و تزریق آن در شکم تئوریها و تزهایش، روشی است که "اقلیت" در آن مهارت بسیاری دارد. بی دلیل نیست که تزاها و تاکتیکهای "اقلیت" بیش از آنکه مناسب شرایط جامعه ایران باشد، بیشتر بکار همان روسیه ۱۹۰۵ میخورد. اما اسلوب "اقلیت" علیرغم توجه نظرش به انقلاب روسیه و حقه کردن جملات لنین در وسط تئوریهایش، نمیتواند ثمرهای انقلابی داشته باشد. زیرا "اقلیت" برخلاف متد لنینی که سطح مبارزات طبقاتی توده ها را فقط بخاطر ارتقاء و توسعه آن در مد نظر دارد - از فرمول "حرکت با توده ها ۰۰۰۰" آغاز میکند و نهایتاً به تاکتیک دنباله روی از حرکت توده ها کشیده میشود.

ظاهراً قصد "اقلیت" از رونویسی از آثار لنین و ماخذ قرار دادن انقلاب روسیه اینستکه لباس ظاهر پسندی بر تن تزاها و احکامش بپوشاند و آنها را باصطلاح روئین تن نماید. لیکن این احکام در عین برخورداریشان از این خصیصه مصنوعی باز هم نقاط ضعفی دارند که موجب بر ملا کردن اسلوب ساختگی "اقلیت" در برخورد به آثار مربوط به انقلاب روسیه میگردد.

در اینمورد گفتنی است که اگر "اقلیت" تازه ۲ سال پس از اینکه مرتجعین و وابستگان به امپریالیسم مجدداً در ابعادی وسیع تر تحت عنوان اسلام شروع به غارت خلقها و سرکوب آنان نمودند، دریافت که: "طبقات مرتجع خودشان قبل از همه متوسل به قوه قهریه یعنی "جنگ داخلی" شده اند و سرنیزه را در دستور روز قرار داده اند" (کار ۱۵۳ - ص ۹۰ - مقاله "باز هم در باره وظایف ما") - و لذا مردم را به "ایجاد کمیته های مخفی اعتصاب" (همانجا) دعوت نمود، یکسال قبل (خرداد ۶۰)، یعنی درست در وقتیکه حکومت در یک مصادف آشکار طبقاتی، جنگ خونینی را به خلق تحمیل کرده بود و درست در وقتیکه رژیم "متوسل به قوه قهریه" شده بود، با استعانت از همان فرمول مردم را زیر بیرق "مجلس موسسان" مجتمع نموده و آنها را از سرگونی حاکمیت برحذر میداشت. اینست یکی از جلوه های اکونومیستی متد "اقلیت" در الگو برداری و رونویسی از آثار لنین. ولی تفاوت لنین که میگوید: "طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولاً متوسل به قوه قهریه یعنی جنگ داخلی میشوند و سرنیزه را در دستور روز میگذارند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی ۰۰۰ مجموعه آثار - ص ۲۸۵) با "اقلیت" که همین جملات را ظاهراً بخاطر روئین تن کردن احکامش در لابلای تئوریهایش میگنجانند در اینجاست که لنین، چنین حکمی را در رابطه با "توهامات مشروطه طلبانه و تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم" (همانجا) کسانی مطرح میکند که درک بورژوایی نسبت به "مجلس موسسان" داشتند و خواستار احقاق "مجلس موسسان" در شرایطی بودند که رژیم "متوسل به قوه قهریه" شده بود. ولی لنین آنها را سرزنش نموده و مطرح مینمود که پس در چنین شرایطی "قیام یک امر ضروری و تاخیر ناپذیر" (همانجا) میگردد. در حالیکه "اقلیت" با الگو برداری و رونویسی اش از همین مفاهیم، آنها را نه در شرایط مناسب و بجا، بلکه با سه سال تاخیر اظهار میدارد. ملاحظه همین مقایسه ساده بین شیوه تفکر لنینی با الگو برداری "اقلیت" از انقلابها، بیانگر درک اکونومیستی او از مسائل انقلابهای جهان و متد مصنوعی اش در بکارگیری احکام مارکسیسم است.

این شیوه نگرش بی روح و جامد و گاه جعلی نسبت به مفاهیم و مظاهر انقلاب روسیه از سوی "اقلیت" وقتی با فرمول کلیدی "حرکت با توده ها ۰۰۰" توأم میگردد، آنچنان آشفته فکری دنباله روانه و مضحکی را بوجود میآورد

که برخی اوقات (مثل نمونه بالا) مبدل به يك كپيه برداری كودكانه میگردد. طبعاً "اقلیت" هم در بعضی مقاطع که "عملیات مسلحانه از سوی توده های بی سازمان به مراکز سرکوب رژیم، ترور عناصر منفور و مقامات دولتی... " (کار ۱۳۶ - ۹ ص) - اندامش را به رعشه آورده است، از کاربست معادلات "جبری" ای شبیه "تاکتیکهای تعرضی" در بین حل "قضیه" سیاسی اش ابایی ندارد. منتهی این معادلات هیچگاه بخاطر خلصت متعادل و متوازن - نشان نمیتوانند در میان تاکتیکهای متخالف "اقلیت" هماهنگی ایجاد نموده و سروصورت بهتری به تصویر مشی کلی "اقلیت" ببخشند.

"اقلیت" چگونه به سطح شعار سرنگونی ارتقاء داده شد.

از آن هنگامیکه "اقلیت" با طرح شعار "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان" تا سطح ضد انقلابی ترین "لیبرالها" یعنی بنی صدر و امثالهم افول کرد تا زمانیکه بمرور پذیرفت که از عقب مانده ترین توده ها در شعار و سیاست نیز واپس مانده است، بیش از ۶ ماه نگذشت. لیکن این فرآیند ۶ ماهه را "اقلیت" بسادگی سپری نکرد. در آن موقع (تیرماه ۶۰) که "اقلیت" در اطراف منزلت شعار رفرمیستی لیبرالیش "درباره مجلس موسسان" (کار ۱۱۹) ادله میآورد، بنابر اعتراف خود او "در شکل شعار با لیبرالهای (ضد انقلابی) همسو" (همانجا ص ۹) گردید. زیرا در اوضاعیکه توده ها سیل آسا علیه حاکمیت جمهوری اسلامی برخاسته بودند و حتی در برخی موارد جلوتر از این "رهبران" خواستار سرنگونی سیستم دولتی گردیده بودند، علاوه بر او آن "لیبرالهای (ضد انقلابی)" نیز مرتب از برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیزه کردن نظام دولتی سخن میگفتند. ولی "اقلیت" که باتکاء اکونومیسمش مدام سطح مبارزاتش را با توهمات اقشار مردم ببهانه "ذهنیت توده ها" تنظیم میکند، هیچگاه از خود نپرسید که چگونه میتوان با این شعار آن سطح از مبارزات توده ها را که بخاطر کسب منافع طبقاتی وقوع یافته است، به جلو راند؟ چگونه ممکن بود "اقلیت" بتواند با طرح همان شعاریکه "لیبرالهای (ضد انقلابی)" ورد زبانشان کرده بودند، انقلاب را بسط و گسترش دهد؟ آیا در صورت وجود چنین امکانی، آن "لیبرالها... " هم با شعار مذکور مثل "اقلیت" خواهان ترقی انقلاب و مبارزات توده ها بودند؟

اگر بخواهیم مضمون حرکت و خلصت سیاست عملی "اقلیت" را در آن مقطع بررسی نمائیم، باید بدقت سطح مبارزات توده ها، ابعاد آن و درجه رادیکالیسم مبارزات مردم را ارزیابی نمائیم. در آن هنگام مردم در اشکال گوناگون ناراضیتی و نفرت عمیق شان را نسبت به اساس حاکمیت نشان میدادند، مبارزات اقتصادی کارگران هر دم افزونی مییافت و هر بار نیز توسط حکومت وابسته به خون کشیده میشد و خلاصه جهت جنبش توده ای توأم با بطور غریزی و آگاهانه به سمت سیاست و نفی آشکار حاکمیت کشیده میشد. اگر خلق در دوره قیام ۲۲ بهمن ماه و پس از آن بخاطر توهمات و ناآگاهی نسبت به دولت، امیدهایی به "مجلس خبرگان" بسته بود، اینک (تیر ماه ۶۰) با گذار از يك روند توفانی و در يك مضافه عظیم و خونین طبقاتی سه ساله، بیش از گذشته از این قبیل "مجلس... " ها سلب اعتماد کرده بود. توده ها با يك تجربه سه ساله از انقلاب و سیاست و دولت توانسته بودند برابر دهها سال تجربه اندوزی در دوران زندگی آرام طبقاتی، درکشان را نسبت به مسائل عمیق نمایند. این پشتوانه بزرگ تجربی به مردم ستم کشیده ما در مقطع تیر ماه ۶۰، حداقل این فهم کوچک را بخشیده بود که برپایی انتخابات و راه اندازی "مجلس... " فلان و بهمان چاره درد آنها نبوده و نیست. آنها جداً در همان دوران - خواستار تغییری بنیادی بودند. معذراً این "اقلیت" بود که به همراه "لیبرالها... " با شعار "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان... " از سطح مبارزات انقلابی توده ها به رفرمیستی ترین اشکال مبارزه سقوط کرد. البته "اقلیت" قصور هماهنگی و همسو شدنش را با "لیبرالها... " بدینگونه تبرئه میکند: "این اولین بار (و مسلماً آخرین بار) نیست که چنین همسویی هایی بوجود آمده است... اما پرولتاریای آگاه و پیشرو را از این همسویی

چه باک که مضمون شعار و اساس حرکت او تفاوتی کیفی با مضمون شعار بورژوازی دارد. " (همانجا ص ۹)

بدینصورت "اقلیت" میکوشد انحرافش را از مسیر انقلاب و دنباله رویش را از خواسته‌های طبقاتی توده‌ها، تنها در نقطه ضعف "همسو شدن با لیبرالها" متمرکز نماید و در ادامه همانطور که یاد آور شدیم طبق متد الگوسازانه اش از آثار لنین، نقل قولی هم از او می‌آورد. اکنون بد نیست برای اینکه بهتر به مضمون بینش "اقلیت" پی ببریم و اسلوب برخورد بی‌روحش را به احکام زنده مارکسیسم لنینیسم بشناسیم، این نقل قول را از قول خود او بیاوریم: "کارگران انقلابی برای انهدام سلطنت پلید تزاری کوشیده و به میزان قابل ملاحظه‌ای آنرا منهدم نموده و تا آخرین خشت منهدمش خواهند کرد، بدون اینکه شغف یا شرمی به آنان دست دهد که در لحظات تاریخی معین و کوتاهیکه از لحاظ اوضاع و احوال خود جنبه استثناء دارد کسانی نظیر، بیوکونن، کوچکف، میلیو کف و شرکاء با مبارزه خود در راه تعویض سلطانی با سلطان دیگر (که ترجیح میدهند از همان رومانف‌ها باشد) - به کمک آنها می‌آیند!" (نامه‌هایی از دور - تاکیدها از ماست)

"اقلیت" با ارائه نقل قول فوق از لنین، فرمالیستی‌ترین استنباطی که میشد از مضمون سیاست لینی بدست آورد در اینجا بما ارائه میکند. او درک درستی از مضمون سیاست همسویی لینی با امثال "کادتها و اکتابریسته‌ها" ندارد. اگر لنین با اطمینان خاطر کارگران روسیه را از یکسو شدن با امثال "بیوکونن، کوچکف... ملامت نمیکند از این روست که اساسا هدف مبارزه آنها در همان لحظه و در همان راستا، سرنگونی مستقیم و "انهدام سلطنت پلید تزاری" بوده است. پزولتاریای روسیه حق داشت که از همسو شدن مبارزه اش با ضد انقلابیون، آنها را "در لحظات تاریخی معین و کوتاهیکه از لحاظ اوضاع و احوال خود جنبه استثنایی دارد" هیچ بیمی بدل راه ندهد، زیرا برای او امر سرنگونی حاکمیت، بالفعل مسجل شده بود. در حالیکه "اقلیت" در شرایطیکه هنوز طرح شعار سرنگونی حاکمیت را عملی "چپ روانه" میپندارد - اصلاح نداشت از این تجربه تاریخی روسیه برای مزین کردن رفرمیسم خویش در آن مقطع استفاده نماید.

در تیر ماه سال ۶۰، "اقلیت" برای پیشبرد امر مبارزه توده‌ها همان شعاری را تبلیغ مینمود که "لیبرالهای (ضد انقلابی)" در عمل خواستار آن شده بودند. در مقطع انقلاب اول مارس ۱۹۱۷ در روسیه، کارگران آنجا نیز در مبارزه شان علیه بساط تزار به میزانی از همکاری ضد انقلابیون آنجا بهره مند شدند ولی تفاوت مضمون حرکت و هماهنگی کارگران روسیه (با امثال "بیوکونن" ها) - با تاکتیک همسو شدن "اقلیت" با آن "لیبرالها" در اینجاست که آنان در هماندم در تقلا سرنگونی حکومت بودند در حالیکه "اقلیت" در تقلا عقب انداختن امر سرنگونی. بدین ترتیب نه تنها هیچگونه مشابهتی بین تاکتیکهای ایندو وجود نداشت، بلکه یک دیوار چین به ضخامت و قدرت عزم و اراده کارگران روسیه در براندازی دولت تزار و یک دره عمیق به عمق تزلزل "اقلیت" در سرنگونی دولت جمهوری اسلامی در آن مقطع - قرار داشت.

این نکته که چرا "اقلیت" می‌باید از بین نیروهای متنوع سیاسی جامعه که هر کدام در لحظات حساس تاریخی با شعارهای خاص طبقاتی خودشان در عرصه سیاست پدیدار میشوند تنها با شعار و سیاست آن نیرویی همدوش گردد که از "لیبرالهای (ضد انقلابی)" درون حاکمیت هستند، خود حاوی مسائل مهمی است. این واقعیت که در برخی دوره‌های "کاملا استثنایی"، سیاست‌ها و شعارهای نیروهای انقلابی ظاهرا همسو با تمایلات سیاسی سایبر طبقات غیر انقلابی قرار میگیرد، نه تصادفی بلکه ناگزیر است. بویژه در جامعه وابسته به امپریالیسم ما که اشکال پیچیده تری از مبارزه و سیاست علنی میگردد، ترکیب و بهم آمیختگی جریانهای بکلی گوناگون با تمایلات سیاسی اساسا متناقض در شعار، در مواقعی میتواند رخ دهد. لیکن مسئله در اینجاست که این همسویی نیروهای انقلابی با کدام بخش از طبقات جامعه صورت میپذیرد. در پاسخ به این مسئله لنین اظهار می‌دارد سوسیال دموکراسی "نمیتواند بدون اینکه در بعضی موارد با دموکراسی بورژوازی همدوش گام بردارد در سیاست شرکت نماید، اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود دارد اینستکه ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوری

خواه حرکت میکنیم بدون اینکه با آن در آمیزیم ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب همدوشید ایضا بدون اینکه با آن در آمیزید. جریان قضیه بر این منوالست " (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در ۰۰۰۰ تاکتیکها از ماست)

"اقلیت" بجای اینکه ناگزیری همسوئیش را با نیروهای ضد انقلابی بطور کلی تبیین نماید، بهتر بود نشان میداد که در این همسویی واقعا با کدام نیروی طبقاتی مشخص ("لیبرالهای ضد انقلابی") همسو و همگام گشته است. در آنصورت معلوم میشد که نه با نیروهای انقلابی جامعه بلکه با ضد انقلابی ترین "لیبرالها" همگام گردیده است. در اینمورد "اقلیت" چیزی از منشویکهای روسیه کم نیاورد و توانست با شعارهایش، شعارهای آنها را که در آنموقع "با شعارهای حزب دموکرات مشروطه طلب، یعنی حزب بورژوازی سلطنت مطابقت" داشت، تجدید نماید.

بر این اساس معلوم گردید که "اقلیت" در مورد استفاده و درس آموزی از تجارب تاریخی نیز با موضعی اگونومیستی آنها را مطالعه میکند. اگر "اقلیت" در تئوری فرمالیست است، در پراتیک سیاستش اگونومیستی از کنار در می آید. ضرورت طرح شعار "مجلس موسسان" از طرف او، بدون توجه به وضعیت مبارزات توده ها و تشخیص چگونگی بسط و ارتقاء آن مبارزات، مطرح گردید. "اقلیت" با این شعار هیچگونه موفقیتی در جلو راندن حرکات ضد حکومتی مردم بدست نیاورد. او فقط در اندیشه آن بود که توده ها را از "ایستگاه اول" به "ایستگاه دوم" برساند ولی حتی در مورد تشخیص مسیر "ایستگاه" های مبارزات توده ها دچار خطا گردید. وی به این مسئله پی نبرد که همسو شدن سیاست انقلابی با سیاست طبقات ضد انقلابی آنهم در دوره ای استثنایی، در حالی قابل توجیه است که مضمون پراتیک نیروهای انقلابی و سیاست انقلابی در خدمت پیشبرد سریعتر ماشین انقلاب قرار گیرد. و گر نه به صرف اینکه در فلان مقطع انقلاب روسیه، کارگران در عمل با ضد انقلابیون همسو شدند، نمیتواند مفسر خوبی برای گریزاندن پراتیک نازل و سطحی مان بشود. شیوه اندیشه لنینی میگوید، باید همواره در طرح شعارها و اخذ سیاستها به این خصیصه محوری اندیشید که چگونه میتوان با طرح شعار کارگران و زحمتکشان را در مبارزه شان تشویق و ترغیب کرد، آنها را راسخ تر و مصمم تر نمود تا هر لحظه بر وسعت میدان نبردشان علیه طبقات حاکم بیفزایند، چگونه میتوان اثرات حرکات نیروهای بینابینی و متزلزل را بر روند انقلاب خنثی کرد و تاکتیک و سیاست قوای ضد انقلاب را افشاء و طرد نمود. با حفظ چنین مضمونی، شعارهایی که برگزیده میشوند لاجرم در هر شرایطی قادرند مطابق با شرایط، امر تبلیغ مبارزه و تهییج توده ها به عمل انقلابی و فرا خواندن آنان به عرصه های بالاتر نبرد را به سرانجام برسانند.

مع الوصف "اقلیت" بیشتر به هماهنگی با "ذهنیت توده ها" متمایل است. کارورزی و تخصص او در تشخیص شعارها و سیاستها نیست که با "حرکت با توده ها" آغاز گردد و در همان سطح نیز باقی بماند. شعار "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان" همان شعاری بود که قادر بود دنباله رویش را از توهمات تهی توده ها به خوبی و در همه حالات حفظ نماید.

لنین در رابطه با اینکه در عصر "دورانهای انقلابی" و به لرزه در آمدن سهمناک توده ها چگونه میتوان مبارزات آنها را به سطوحی عالی تر کشاند میگوید: "برای اینکه بتوان انقلاب را به جلو سوق داد یعنی از آن حدیکه بورژوازی سلطنت طلب آنرا سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهایی را که "ناپیگیری" دموکراسی بورژوازی را - خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد، روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دو تا است: ۱- حکومت انقلابی موقت ۲- جمهوری - زیرا شعار مجلس موسسان همگانی را بورژوازی - سلطنت طلب پذیرفته است" (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی ۰۰۰۰ تاکتیکها از ماست)

معذالك طرز تفکر اگونومیستی و مسائل انقلاب و مبارزات طبقاتی توده ها را با فرمول "حرکت با توده ها" ۰۰۰۰ حل کردن، ناچار "اقلیت" و امثال او را بورطه اتخاذ شعارهایی میکشاند که همان شعارها را بورژوازی درون دولت

نیز "پذیرفته است" دیدگاه ذاتا اکنومیستی "اقلیت" عاجز از فهم قانونمندی پروسه حرکت انقلاب و ارتباط لاینفک تاکتیکها و شعارهای انقلابی با یکدیگر است. اگر در سیستم فکری لنین هر تاکتیک اخذ شده در شرایط و مراحل گوناگون پروسه انقلاب، به اتکاء تاکتیکهای قبلی و به تناسب تاکتیکهای بعدی در دستور قرار میگیرند و بدین گونه در کلیت شان تصویری از یک پروسه مبارزاتی نقشه مند و هدف دار را منعکس میسازند، در سیستم فکری "اقلیت" علیرغم کپی برداری از مفاهیم مارکسیسم، لنینیسم، این تاکتیکها مبدل به اجزاء منفرد و پراکنده ای میگردند که در یک پرسپکتیو حقیقی هیچگونه نقشه و برنامه عملی ارگانیک و بدون تناقضی را منعکس نمیسازند.

بر این اساس است که "اقلیت" با وجود سرهم بندی جملاتی از لنین در میان مقاله اش، نمیتواند به اخذ شعاری در شرایط تیر ماه ۶۰ مبادرت ورزد که از یکسو او را در عمل با "لیبرالهای (ضد انقلابی)" همگام نسازد و از سوی دیگر در جهت مبارزات واقعی توده ها، در عرصه ای از عملیات و حرکات طبقاتی آنان قرار گیرد که در امتداد خود نفی صریح حاکمیت سیاسی را در بر گیرد. در هر حال "اقلیت" با اخذ شعار "مجلس موسسان" از نظر تئوریک به انحراف از اصول مارکسیسم لنینیسم دچار شد و از نظر پراتیک خرده کاری و دنباله روی را جایگزین عمل نقشه دار و دراز مدت نمود. خصوصیت برجسته اکنومیستیهای چون "اقلیت" در اینستکه چشم انداز وسیع و طولانی ای از حرکت انقلاب را نمیتوانند در مقابل دیدگان خود مجسم نمایند. برای "اقلیت" در تیر ماه سال ۶۰ لحظه عمده شدن "وجه دموکراتیک مبارزه ۰۰۰ یعنی مبارزه برای تامین حقوق و آزادیهای دموکراتیک" (کار ۱۱۹ - ص ۹) لحظه ای بود که در خود کلیت پروسه طولانی انقلاب را مستقر داشت. برای او مهم این نبود که چه حاصلی از قرار دادن وظایف مربوط به این لحظه در صفحه اول نشریه "کار" و در راس وظایف اش میتواند برای کلیت حرکت انقلاب ببار آورد. بلکه مهم آن بود که فعلا می باید - بی آنکه به ثمرات و اثرات کار اندیشیده شود، جهت کلی مبارزات طبقاتی مردم را پیرو شعار "پیش بسوی تشکیل مجلس ۰۰۰" در آن لحظه نمود. اینست بازتاب دائمی حرکت لحظه ای "اقلیت" در کل لحظات و دقایق انقلاب میهنمان و اینست هم مبداء و هم مقصد حرکت اکنومیستی "اقلیت" که او را همچون نقطه ای ثابت در امتداد خط حرکت انقلاب در مکانی واحد باقی نگه میدارد. "اقلیت" که در تیر ماه سال ۶۰ فقط شعارهای "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان" و "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" را قابل طرح میدانست (در رابطه با حاکمیت) در آن موقع در همان نقطه ای قرار داشت که ۶ ماه بعد علیرغم جایگزینی شعارهای سرگونی و جمهوری دموکراتیک در نقطه ای مشابه بود. زیرا برای ارزیابی تاکتیکهای نیروهای انقلابی و تشخیص جوهر سیاسی آنها نمیتوان یک مقایسه انتزاعی بین تاکتیکهای آنان را در مراحل گوناگون، زمینه اصلی قضاوت قرار داد. بلکه این تاکتیکها از آنجا که در دایره زمانی و مکانی معینی پدیدار میگردند، در همان دایره مشخص نیز باید مورد ارزیابی قرار گیرند و تاثیر شان بر کلیت پروسه انقلاب نیز سنجیده شود. بدین صورت است که میتوان گفت "اقلیت" حتی در وقتی که شعار "مجلس موسسان" را بکناری مینهد و خواستار سرگونی دولت جمهوری اسلامی و تشکیل جمهوری دموکراتیک نوین میگردد، کماکان در همان نقطه ای میایستد که از نظر پراتیک در ۶ ماه قبل و در سراسر پروسه پس از قیام، ایستاده بود. چرا که: این "اقلیت" بعنوان یک نیروی پیشرو توده ها - که وظیفه دارد مدام سطح واقعی مبارزات طبقاتی توده ها را به نقطه ای بالاتری سوق دهد - نبود که شعارهای سرگونی و جمهوری دموکراتیک را در بین امواج توفنده مبارزات توده ها گستراند و آنرا بر سر زبان آنها انداخت، این "اقلیت" نبود که روی آن شعارهایی "تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد" که آن شعارها میتوانستند در آن لحظه حقیقتا "انقلاب را بجلو سوق" دهند و خیانت، فرار، ناپیگیری و سازشکاری "لیبرالهای (ضد انقلابی)" را برای خلق رسوا سازند - بر عکس، این توده های خواهان جنگ انقلابی و مبارزه جدی با دولت جمهوری اسلامی بودند که با گستراندن ابعاد نارضایتی شان بصورت گوناگون، معبد ذهنی و ساختگی "مجلس موسسان" مورد نظر "اقلیت" را در داخل همان

نشریه "کار" زیر ورو ساختند. این "اقلیت" نبود که در دیماه سال ۶۰ - مثل آن "چپهایی" که همیشه "حرف آخرشان را تبلیغ میکنند (جمهوری دموکراتیک خلق)" (کار ۱۱۹ - تیر ماه ۶۰) - میخواست دامنه انقلاب را: "از آن حدیکه بورژوازی سلطنت طلب آنرا سوق میدهد" (لنین) وسیع تر نماید - خیر، این حرکات انقلابی و مهسار ناپذیر کارگران و زحمتکشان علیه دستگاه دولتی بود که مفهوم واقعی جدیت و عزم مبارزاتی را در بز چیدن بساط حکومت جمهوری اسلامی به "اقلیت" فهماند و او را وادار به حذف شعار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" از اولین صفحات نشریه "کار" نمود. در اینصورت، آیا "اقلیت" در آنموقع که شعار سرنگونی را بهر حال با تاخیر زیاد، بزبان آورد میتوان گفت نسبت به موقعیکه همین شعار را نمیگفت و آنرا "چپ روانه" می پنداشت، از نظر سیاسی ترقی کرده است؟ بطور قطع خیر، پیشرفت او در زمینه تغییر و تحولات سیاست و مشی اش، فقط در داخل یک چهار چوب که با معیارهای اکنومیمیستی بنا شده باشد، یک ترقی بشمار میآید. با معیارها و نشانه های برداشت اکنومیمیستی از انقلاب، مسلماً "اقلیت" دیماه سال ۶۰ با "اقلیت" تیر ماه همان سال پیشرفت چشمگیری نموده است. لیکن با معیارهای دید مارکسیستی، "اقلیت" دیماه سال ۶۰ همان "اقلیتی" بود کسه در تیر ماه همان سال و همان "اقلیتی" شد که اکنون هست، یعنی در تمام اوقات: "اقلیت" همدوش اکنومیمیستها. ما تا اینجا "اقلیت" را در ارتباط با دلائلش در مورد اتخاذ شعار "پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان" و نفی ورد شعار سرنگونی حاکمیت، تعقیب کردیم و فهمیدیم فاکتهایی که "اقلیت" برای توجیه مواضع خود از لنین عاریه کرده بود، فاکتهایی بودند که از نظر زمانی و شرایط با حوادث سیاسی آنموقع جامعه ما و موضوع مورد بحث "اقلیت" هیچگونه تناسب و تطابقی نداشتند و از نظر منطقی نیز درک اکنومیمیستی "اقلیت" را از لنینیسم منعکس می نمودند. بدین ترتیب اگر "اقلیت" از نظر تئوریک به فرمالیسم و ذهنی گرای غلطید، از نظر عملی بدتر، کاری جز تسلیم شدن به رخدادهای آنی سیاسی و حرکت عملی خود را تابع این رخدادهای نمودن، انجام نداد. با تمام این تفاسیر "اقلیت" با یک فاز ۶ ماهه عقب تر، یعنی در دیماه سال ۶۰، تازه شروع به فهمیدن واقعیت رقت بار عقب ماندگیش از مبارزات توده ها نمود و شعار سرنگونی را رسماً جانشین شعار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" نمود. معهداً چون برای "اقلیت" این امر از پیش روشن بود که مجموع تاکتیکها و سیاستهای دارای پیوند و رابطه متقابل بیکدیگر نبوده و هر کدام بطور مجزاً اخذ شده و لذا در یک امتداد منطقی مبین مشی و سیاستی ناهمگون هستند، لازم آمد که اسباب توجیه پسندیده های را برای جایگزین کردن شعار سرنگونی با شعار "مجلس موسسان" فراهم نموده و علی الظاهر یک رابطه منطقی عملی ای بین این دو مرحله از دو شعار بوجود آورد. از این رو مقاله "پیرامون شعار: سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق" (کار ۱۴۴ - دیماه ۶۰) به روی کاغذ آمد. در این مقاله بود کسه "اقلیت" سعی کرد با لاپوشانی فجولانه مواضع فضحیت بارش در گذشته - بهر صورت شده محمل تئوریک مواضع کنونی اش را مهیا نماید. بررسی مفاد متون این مقاله بازگو کننده شیوه برخورد وی به گذشته اش نیز میباشد.

"اقلیت" چگونه دنباله رویش را در سیاست، از مرز تئوری ترخیص میکند.

وقتی که "اقلیت" شعار "مجلس موسسان" را تبلیغ مینمود و در کنار آن "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" میگفت بنابر اینکه توده ها آمادگی شعار سرنگونی حاکمیت را ندارند و لهذا باید در مسیر مبارزه شان از مراحل مختلف "گام بگام" عبور داده شوند، تشکیل "مجلس موسسان" را یک مرحله ضرور در پروسه حرکت آنها میپنداشت. از نظر وی شعار "مجلس موسسان" نمی باید مضمون نفی دستگاه دولتی را میداشت. زیرا چنین مضمونی خواه ناخواه در مقابل با "وجه دموکراتیک" مبارزه توده ها در آن لحظه بود و از این گذشته اصلاً درست نبود که "در همان اولین گام ایستگاه نهایی را تسخیر نمود و ایده آل پیشروان را چسبید" (کار ۱۱۹) - پس قصد و نیت واقعی او از طرح آن شعار نمیتوانست تفهیم ضرورت سرنگونی دولت جمهوری اسلامی به توده ها باشد بلکه همانگونه که خود وی در آن مقطع ابراز میداشت، آن شعار رسالت گذراندن آرام و تدریجی حرکت توده ها از "ایستگاه" های

بین راه از یکطرف ، و دادن پاسخی مساعد به "فضیه" عمده شدن "وجه دموکراتیک" انقلاب ضد امپریالیستی را بر عهده داشت . البته ناگفته نماند که "اقلیت" بشدت مراقب بود تا به بیماری کودکی "چپهای هلندی" نیسز گرفتار نشود .

با تمام این احوال "اقلیت" مطابق تمایل اکونومیستی اش جهت مستور کردن حقیقت موضع گیری در آنموقع ، بدینگونه که گویا قصدش از طرح شعار مذکور : "مستقیما حاکمیت را زیر علامت سؤال قرار" (کار ۱۴۴- دیماه ۶۰) - دادن ، بوده است - شروع به تئوریزه کردن انحرافش میکند . ۶ ماه نگذشت که "اقلیت" بتوجیه ظریفانه ای از علل اتخاذ چنان سیاستی پرداخت و با ریزه کاری دقیقی به آراستن ماهیت واقعی چنان شعاری و اثرات آن در - جامعه پرداخته و چنین گفت : "از آن پس این شعار بعنوان یک شعار تبلیغی در سازمان در آمد ۰۰۰ ما در آن مقاله با توجه به شرایطی که در اواخر خرداد ماه پیش آمده بود نوشتیم ۰۰۰ که ما میتوانیم و باید بطرح شعارهایی بپردازیم که مستقیما حاکمیت را زیر علامت سؤال قرار دهد . اما این شعار باید بگونه ای انتخاب گردد که منطبق با مرحله کنونی جنبش توده ها ، موقعیت هیئت حاکمه ، ذهنیت توده ها ۰۰ باشد" (کار ۱۴۴ ص ۲)

ما قبلا نیز ثابت کردیم که "اقلیت" هرگز در مقاله مورد اشاره اش قصد نداشت که شعارهایی را دامن بزند که معمولا توسط کسانی ایراد میشوند که عادت دارند : "همیشه حرف آخرشان را تبلیغ میکنند" (جمهوری دموکراتیک خلق) - بنابر این ، بنابر گفته خود "اقلیت" شعار "مجلس موسسان" از آن قسم شعارهایی بود که نمیخواست یکباره "حرف آخر" را با توده ها در میان بگذارد بلکه موضوع مورد عمل آن شعار این بود که : "پرولتاریای آگاه و پیشرو ۰۰ به همراه سایر اقشار خلق این خون را نیز پشت سر بگذارند" (همانجا)

ولی اکنون (دیماه ۶۰) ، یعنی در شرایطیکه "اقلیت" فهمید از مبارزات واقعی توده ها فاصله زیادی گرفته و باید درصدد گزینش سیاستی جدی در قبال دستگاه دولتی برآید ، ابتداء به تاریخ نویسی جعلی در باره عملکرد خویش اقدام نمود و به طرح ادعایی مبنی بر این که از طرح شعار "مجلس موسسان" اصلا قصد نفی حاکمیت را در نظر داشته پرداخت و برای آن شعار اساسا رفرمیستی ، مضمونی انقلابی و جلو برنده قائل گردید : "این شعار بعنوان یک شعار تبلیغی - تاکتیکی ، بعنوان یک شعار بسیج کننده در آن مرحله از تکامل عینی و ذهنی جنبش ، شعاری کاملا متناسب و بموقع بود که از ارزیابی واقعی وضعیت عینی موجود ناشی میشد و یک گام توده ها را بجلو سوق میداد" (کار ۱۴۴ - تاکیدها از ماست)

اگر چه میبایست از مدتها قبل توده ها را به سمت تصاحب قدرت دولتی ترغیب مینمود و گر چه : "از مدتی پیش ضرورت طرح مستقیم شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بجای حزب جمهوری اسلامی مطرح بود" (همانجا) ولی "اقلیت" اینکار را "تا برگزاری کنگره به تعویق" (همانجا) انداخت ، تا شاید کنگره بتواند با جمع بندی مبانی عمل و وظایف اصلی ، به خلاء موجود در سیاست "اقلیت" محتوایی مادی عطا کرده و جبران عقب ماندگی سیاسی آنرا از توده ها بنماید . در روش تئوریک "اقلیت" ، مفهوم "از مدتی پیش" چندان بی اهمیت است که لازم نمی بیند مدت زمانی آنرا مشخصا معلوم کند - اما آن عوامل و موجباتی که شعار سرنگونی را در دستور کار "اقلیت" قرار دادند ، از قبیل : "تشدید بحران سیاسی ، احیاء مجدد جنبش توده ای و احتمال وقوع یک قیام مجدد" (کار ۱۴۴) - به طرز بارزتر و بالفعل تری درست در لحظه طرح شعار "مجلس موسسان" پدیدار شده بودند - معذا "اقلیت" ، "تابرگزاری کنگره" صبر کرد .

در آن هنگام مردم خصوصا از میان کشمشکها و تصادمات درونی حاکمیت که بطور عمده میان بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی جریان داشت ، بخوبی به ماهیت اصلی آن برخوردها و سرشت عناصر حامل تضادهای درونی حاکمیت پی برده بودند و این نکته مهم را در جریان تجارب ملموس زندگی سیاسی شان اندوخته بودند که جناحهای دولت نه بخاطر انقلاب و مبارزه ضد امپریالیستی و سبقت جستن در خدمت به توده ها ، بسرو ی یکدیگر تیغ میکشند ، بلکه فقط به انگیزه تصاحب بیشتر قدرت سیاسی و قبضه ارکان حاکمیت چنین یکدیگر

را در انظار عامه افشاء میکنند. این مسائل را مردم در همان روزهای تاریخی و فراموش نشدنی خرداد ماه به بعد در می یافتند و هر لحظه بر درکشان از پوچی و بی حاصلی تنش های میان جناحهای دولت افزوده میگشت و بسه موازات آن به نفرشان نسبت به مجموعه حاکمیت بیش از پیش اضافه میشد. ولی خلق برای ابراز نفرت خود نسبت به کل حاکمیت از سست ترین و قابل نفوذ ترین منفذ موجود در درون سیستم سیاسی سود میبرد.

قریب ۶ ماه طول کشید که "اقلیت" موفق شد تا سطح سیاست خود را بسطح توده های عادی رسانده و شعاع سرنگونی حاکمیت را از کنگره اش تقاضا نماید. شش ماهی که هر روزش سرشار از اتفاقات و حوادث تاریخی تکان دهنده ای بود که قطعاً عقب ماندن از آنها برای نیروهای سیاسی، باعث بی اعتمادی مردم میگردد.

اگر در آن زمان که "اقلیت" در مورد مواهب "مجلس موسسان" سخن میگفت، هر گونه کلامی در باره سرنگونی دولت جمهوری اسلامی و تبلیغ آلترناتیو پرولتریش، حرکتی بغایت "چپ روانه" بود و انطباقی با مرحله عمده شدن "وجه دموکراتیک" مبارزه نداشت. اینک پس از گذشت رویدادها و قتل عام های خیابانی توده ها، اقدامهای دسته جمعی بدون محاکمه جوانان انقلابی، شبیخونهای ناگهانی وحشیانه به منازل مردم و اعلام علنی جنگ داخلی توسط خمینی، چه جای "مجلس موسسان" بود؟ "اقلیت" ایندفعه از خواب ۶ ماهه اش بهت زده برخاست و آنقدر شتابان و گیج بود که حتی بیاد نیارود در گذشته چه گفته است. بهمین جهت از مقامی رادیکال تر "مجلس موسسان" را به مسند: "حاکمیت را زیر سؤال قرار" دادن، نشاند و خود در زیر سایه آن حکم "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی" را ایراد نمود. آری، دولت جمهوری اسلامی، شش ماهه قابل سرنگونی شده بود. این دولت در نزد "اقلیت" تا ۶ ماه قبل مناسب سرنگون ساختن نبود و خلقهای زیر ستم هم در طی ۶ ماه آنقدر دگرگون و متحول شده بودند که آمادگی شعار سرنگونی را داشته باشند. اینها هستند حاصل فشرده منطق و سیاست اکونومیستی "اقلیت".

"اقلیت" نیز مانند همه اکونومیستها که بر حسب تنش های گذرا و تند حوادث سیاسی بطور لحظه ای موضعگیری مینمایند، از اینکه در تصویر کلی، تاکتیکهایش یک بازتاب همگون و منسجمی را ارائه نمیکند، آزرده است. تئوریزه کردن مقطعی این نوع تاکتیکها و اقناع نمودن هواداران و نیروهای سیاسی دیگر در باره ناهمگونی و تخالفهای واضح آنها، همواره یکی از اصلی ترین برنامه های ایدئولوژیکی "اقلیت" بوده است. آسمان و ریسمان را بهم بافتن، از کاه کوه و از کوه کاه در نظرها مجسم ساختن یکی از اسلوبهای تئوریک "اقلیت" در رابطه با رنگ آمیزی متناسب تاکتیکهایش، در هر مقطع است. از همین روست که او در مورد استدلالهای ۶ ماه قبلش خود را به فراموشکاری زده و اظهار میدارد: ما "شعار مجلس موسسان را طرح کردیم و نوشتیم با طرح این شعار عملاً موجودیت رژیم را زیر علامت سؤال می بریم" (کار ۱۴۴ - تاکیدها از ماست)

اینکه "اقلیت" در آنموقع چنین کاری را کرد یا نه هدف بحث ما نیست. مسئله اینستکه در همین رابطه، ثابت شود چگونه فقدان بینش لنینی "نقشه - پروسه" در نزد "اقلیت" موجب تحریف مواضع خود وی نیز میگردد. ما میدانیم که "اقلیت" از شعار "مجلس موسسان" بمنظور: "مبارزه برای تامین حقوق و آزادیهای دموکراتیک (بویژه جدایی دین از سیاست) و تضمین حق حیات سیاسی توده ها" (کار ۱۱۹) - سود میجست لذا این ادعای "اقلیت" مبتنی بر اینکه گویا شعار "مجلس موسسان" بقصد اینکه "عملاً موجودیت رژیم را زیر علامت سؤال" ببرد، ادعایی پوچ است.

اولین کنگره "اقلیت" تشکیل گردید و بر اصول درک اکونومیستی از انقلاب ضد امپریالیستی از سوی وی صحه گذارد. در کنگره مذکور استمرار "جنگ داخلی" در ایران ما بین قوای خلق و ضد خلق رسماً پذیرفته شد و اعلام

گردید که جامعه ایران از بدو قیام "علیرغم افت های موقت" (قطنامه در باره وضعیت کنونی وظایف و تاکتیکها ما - کار ۱۴۱ - دیماه ۶۰) - مدام عرصه نبرد طبقاتی و جنگ آشکار بین دو نیروی انقلاب و ضد انقلاب بوده است. اما کنگره بر طریقت فکری و عملی "اقلیت" مبتنی بر تنظیم حرکت سیاسی خویش بر مبنای توهم توده ها نسبت به حاکمیت - نیز صحنه گذارد و بر وفاداریش نسبت به بینش اکونومیستی در سراسر پروسه "دوران انقلابی" پس از قیام ۲۲ بهمن آفرین فرستاد. کنگره با بر شمردن فاکتها و عوامل عینی و ذهنی بسیار، امر "تدارک قیام بصورت امری و فوری" (همانجا) را در دستور کار خویش قرار داد. لیکن از میان مجموعه عواملی که کنگره بر آنها بعنوان محرکهای اصلی "تدارک قیام" انگشت گذارد، بیش از همه عامل توهمات توده ها - نسبت به حاکمیت بود که درخشنده تر نور افشانی میکرد. در پرتو نورافشانی های این عامل بود که اکونومیسم "اقلیت" در کنگره نمایان گردید.

کنگره با قرار دادن کشف تاریخی اش حاکی از زائل شدن "هرگونه توهم به حاکمیت" در توده ها، در سر لوحه "قطنامه"، مبنای سیاستهایش را در مورد "تدارک قیام" آشکار ساخت. بدین صورت "اقلیت" ثابت کرد منشاء و سرآغاز گزینش تاکتیکها و حرکاتش بر چه پایه ای استوار است. او که پیش از آن دایما از خصیصه "نیمه کاره ماندن انقلاب" و در نتیجه وجود "دوران انقلابی" و "کشاکش انقلاب و ضد انقلاب"، آنهم "در سراسر دوران پس از قیام" نوید میداد، سرانجام وقتی به ارزیابی شرایط ذهنی انقلاب رسید، سائیده شدن "هرگونه توهم به حاکمیت" را در توده ها، اساس تعیین کننده حرکتش قرار داد.

اگر از نقطه نظر عینی "در سراسر دوران پس از قیام" شرایط پدیدار شدن يك انقلاب دیگر در جامعه حاکم بوده است، معهذا از "اقلیت" که با فرمولهای حرکت اکونومیستی بمسائل مینگرد، نباید زیاد انتظار داشت، زیرا که تازه پس از گذشت سه سال از "مبارزات آشکار و انقلابی توده ها" و درست پس از اینکه رژیم تهاجم خونین و وحشتناک خود را به مبارزات آنان، قانونی کرد، "اقلیت" از "توهم به حاکمیت" دست شست و به امر "تدارک قیام" پرداخت. و اگر از نقطه نظر ذهنی "در سراسر دوران پس از قیام" بخش بزرگی از مردم (در کردستان - خوزستان، ترکمن صحرا و ۰۰۰) اصلا توهمی به حاکمیت نداشتند، معذالك "اقلیت" در آن هنگام که حس کرد "اکثریت عظیم توده ها هرگونه توهم به حاکمیت" را بطور قطع کنار گذارده اند، به امر "تدارک قیام" مشغول شد.

با تمام این احوال و با وجود عقب افتادگی "اقلیت" از "دوران انقلابی" حاکم بر جامعه ایران پس از قیام ۲۲ بهمن رسیدگی به "قیام" قریب الوقوع وی و چگونگی مکانیزم تدارک آن از سوی وی بجای خود باقیست که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

ادامه دارد

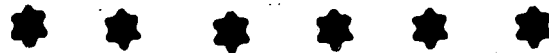
" باید از خود بپرسیم که چرا احزاب کمونیست خاورمیانه تبدیل به سازمانهایی پوچ و جدا از توده ها شدند ؟
آیا این کودکانها که پاره ای از آنها تا حدودی توانستند توده های وسیعی را در يك مبارزه ضد امپریالیستی بسیج کنند . نشان نمیدهند در شرایطی که مسئله سرنگونی قدرت حاکمه در دستور روز بوده است، احزاب کمونیست این منطقه در چنان وضعی بسر میبرند که گویی هنوز سالها راه است تا مسئله تسخیر قدرت دولت مطرح شود ."

رفیق کبیر مسعود احمد زاده

* سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری *

جنبش کارگری ایران (۴)

*** * (مبانی درک اریستو کراسی کارگری) * (۲)



سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۴) (مبانی درک اریستو کراسی کارگری (۲))

در مبحث گذشته مربوط به بررسی اریستو کراسی کارگری، گفتیم که پدیده مزبور بطور کلی در هر نقطه‌ای از جهان، زائیده ضرور و غیر قابل گریز تکامل سرمایه داری به امپریالیسم است. از این جهت، اریستو کراسی کارگری از نقطه نظر اقتصادی، توسط سود سرشار حاصل از چپاول خلقهای زیر ستم تامین میشود و از نقطه نظر سیاسی زائیده تغییرات حاصله در مبارزه طبقاتی جوامع سرمایه داری بین کار و سرمایه است و بمثابه تاکتیک نوین سرمایه داری عصر امپریالیسم در مواجهه با جنبشهای کارگری است.

اما همانجا یاد آور گردیدیم که درک خلاق و مارکسیستی از نقش و مقام این جریان سیاسی و تعیین ضروریات کاربرد آن تنها به اتکاء تعاریف و ترمهای اقتصادی صرف امکانپذیر نیست. زیرا همانگونه که بزرگان سوسیالیسم علمی هرگاه از منشاء تامین مادی این قشر یاد کرده اند بلافاصله بر روی مأموریت سیاسی آن در داخل جنبشهای کارگری انگشت گذارده اند. ما نیز در برخورد به این پدیده نباید در سطح درک زیر بنای مادی ظهور اریستو کراسی کارگری متوقف شویم، بلکه درک مذکور را به فهم علل اتخاذ چنین سیاستی از سوی بورژوازی و انگیزه تخصیص بخشی از مافوق سودش به این قشر، گسترش دهیم. تنها در این صورت است که قادریم به نتایج عالی تر و خلاق تری در رابطه با بررسی جنبش کارگری جامعه خودمان دست یابیم.

باید به این نکته توجه داشت که اساسا ضروریات و حوائج اصلی بورژوازی در کاربست تاکتیک و سیاست مذکور از نقطه نظر سیاسی، بجای اینکه از مجرای تصاحب و چپاول مافوق سود تعریف شود، از کانال مواضع وی در میان مبارزه طبقاتی اش با پرولتاریا تبیین میگردد. اریستو کراسی کارگری با یک دید کلی، زائیده نیازهای تازه تر سرمایه داری جهانی عصر امپریالیسم در مبارزه طبقاتی است. اساسا اگر به پروسه پدیدار شدن اریستو کراسی کارگری بنگریم، در می یابیم که روند پیدایش و رشد آن با جریان تکامل سرمایه داری به امپریالیسم هماهنگ است. بموازات تحول سرمایه داری به امپریالیسم، مبارزه طبقاتی بین کار و سرمایه با قانونمندی متفاوتی جریان پیدا کرد. تغییرات حاصله در فرآیند مبارزه طبقاتی عصر امپریالیسم، تاثیرات خود را بر روی تاکتیکهای مقابله گرانه بورژوازی باقی گذارد.

عصر امپریالیسم که دوره سیادت سرمایه مالی بر بازار جهانی است، دوره حکمفرمایی انحصارات امپریالیستی بر نبض زندگی توده های میلیونی است، دوره طفیلی گری و فاسد شدن هر روزه نظام جهانی سرمایه داربست، مدام و بطور همیشگی بر فرآیند حاد مبارزه طبقاتی بین کار و سرمایه که بر این خصایص استوار است، میافزاید و این فرآیند را دائما و مستمرا در سراسر جهان سرمایه داری رادیکالیزه تر و سخت تر مینماید.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

همین فرآیند متفاوت و حاد مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم، سیاستها و تاکتیکهای نوین و متنوعی را در دستور روز دولتهای سرمایه داری میگذارد. یکی از شیوه های مقابله و مواجهه با جنبشهای کارگری در دوران اخیر کاربرد ابزار اریستو کراسی کارگری در درون این جنبشها است. این ابزار فقط ساخته دوره امپریالیسم است و برآی معالجه زخمهای درمان ناپذیر سرمایه داری توسط بورژوازی کشورهای امپریالیستی بکار گرفته میشود. لنین در این رابطه میگوید: "امپریالیسم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران، قشرهای ممتازی را متمایز نماید و آنها را از توده وسیع پرولتاریا مجزا سازد." (امپریالیسم بمثابه ۰۰۰ مجموعه آثار ص ۴۳۱)

همانگونه که می بینیم لنین در اینجا و اصولا در هر جایی که به پدیده اریستو کراسی کارگری برخورد نموده است، آنرا بمثابه جریانی که حاصل سیاستها و اسلوبهای مبارزه طبقاتی امپریالیسم و بورژوازی امپریالیستی است، در نظر میگیرد و این پدیده را تنها در چهارچوب عملکرد سیاسی امپریالیسم قابل تفسیر میدانند. از طرف دیگر، هرگاه لنین منبع مادی و اقتصادی اریستو کراسی کارگری را تعیین نموده است، بدون واسطه و مستقیم آنرا حاصل استثمار فوق العاده خلقها توسط بورژوازی دانسته است. بعبارت دیگر، آنزمان که جوامع سرمایه داری وارد مرحله امپریالیسم شدند، و آنوقت که این کشورها "برخی از علائم امپریالیستی تکامل" (امپریالیسم بمثابه ۰۰۰) را بخود جذب کردند، ضرورتا منبع تامین چیره و موجب اریستو کراسی کارگری را نیز تصاحب نمودند. پس اگر اریستو کراسی کارگری را جریانی موجود در عصر امپریالیسم در نظر داریم، لزوما و خواه ناخواه منشا و سرچشمه تامین در آمد آنرا نیز امپریالیسم دانسته ایم. بدین جهت تبیین مقوله اریستو کراسی کارگری از مجرای کشف و تعریف منابع اقتصادیش، از آنجا که اساسا چنین پدیده ای محصول دوره امپریالیسم است - فقط بدیهه گویی است. باید به پیچیدگیهای نقش سیاسی آن در درون جنبش کارگری رسوخ کرد و از این دهلیز به جایگاه واقعی آن در میان مبارزه طبقاتی بین کار و سرمایه، که در هر جامعه ای به شکلی متنوع و متغیر بروز میکند - ناائل گردید. هدف بحث ما از بررسی و درک اریستو کراسی کارگری شکافتن همین نکته است.

انترناسیونال سوم و مبارزه لنین با عوامل بورژوازی در درون جنبش کارگری

در ماه مارس سال ۱۹۱۹، انترناسیونال سوم توسط لنین گشایش یافت. اما تا قبل از آن یعنی در دوره ورشگستگی تاریخی انترناسیونال دوم، لنین مبارزات سرسختانه ای را علیه رهبران و پیشوایان مسلکی بین الملل دوم رهبری نموده بود و در رابطه با تحلیل موقعیت طبقاتی، سرشت حرکات و سیاستهای ایدئولوژیهای احزاب انترناسیونال دوم در هر جا که ضرورت اقتضاء مینمود، دست به تحقیق و بررسی میزد. غالب آثار و کتب لنین که در این رابطه، مطالبی میتوان در آنها پیدا نمود حاوی برخوردهای زنده و افشاگریهای صریح لنین از اعمال و نظرات رهبران انترناسیونال دوم در میان جنبش کارگری جهانی است.

وی در پیشگفتار اثر معروف خود موسوم به "امپریالیسم بمثابه بالاترین ۰۰۰"، ضمن اشاره به شیوع فراوان مسلک و مرام پیشوایان انترناسیونال دوم، بویژه "کائوتسکیسم"، وظیفه مبارزه با این بینش و ایدئولوژی خرده بورژوازی که "از یکسو محصول از هم پاشیدگی و گنبدگی انترناسیونال دوم و از سوی دیگر ثمره ناگزیر ایدئولوژی خرده بورژواهایی است که شرایط زندگی، آنها را در بند خرافات بورژوازی و دموکراتیک مقید ساخته است"، در دستور روز خود و کلیه کمونیستهای مومن قرار میدهد.

لنین، در آنجا از يك "جریان مسلکی بین المللی" اپورتونیستی در درون جنبش کارگری یاد میکند که در سراسر جهان از طریق و توسط ایدئولوژیهای بزرگ انترناسیونال دوم پراکنده شده است: "در این رساله از، کائوتسکیسم، یعنی آن جریان مسلکی بین المللی که در تمام جهان در وجود، برجسته ترین تئوریسینها، و پیشوایان انترناسیونال دوم (در اتریش - اتو بائوئر و شرکاء، در انگلستان رامزی مکدونالد و غیره، در فرانسه آلبرتوما و غیره و غیره) و گروه انبوهی از سوسیالیستها، رفرمیستها، پاسیفیستها، دموکراتهای بورژوا و کشیشسان نمایندگان دارد توجه خاصی معطوف گردیده است." (تاکید از ماست)

پس سخن بر سر وجود یا عدم وجود اریستوکراسی کارگری در یک جنبش کارگری واحد، مثلاً در انگلستان نیست. بلکه بحث بر سر مبارزه با یک جریان رایج بین المللی نه فقط در سطح اروپا، که در سراسر جهان و هر جا امپریالیسم و جنبش کارگری حضور دارند، میباشد. اشاعه و رواج جهانی این جریان سیاسی منحط در میان جنبشهای کارگری، از یکسو با جهانی شدن امپریالیسم مرتبط است و از سوی دیگر بر روی گسترش و پخش افکار و ایده های "انبوهی از سوسیالیستها، رفرمیستها، پاسیفیستها، دموکراتهای بورژوا و کشیشان" در سطح جهان سوار میباشد. بهمین علت هم هست که لنین، از "کائوتسکیسم"، بمثابه یک "جریان مسلکی بین المللی که در تمام جهان" میان ایدئولوگهای برجسته انترناسیونال دوم نفوذ نموده، یاد میکند. و هنگامی به رابطه جهانشمول بودن پیدایش و ضرورت اریستوکراسی کارگری در بین جنبش کارگری با تاکتیک ها و نیازهای جدید بورژوازی پی می بریم که بدانیم لنین این تحلیل خود را در اثری بنام "امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" عرضه مینماید.

در همین اثر وی رابطه اریستوکراسی کارگری با حکومتهای مختلف و کارگزاری و خدمت آنرا به دول جهانی اینطور افشاء میکند: "۰۰۰ تصادفی نیست که اکنون در تمام جهان، کائوتسکیستها، از لحاظ عملی و سیاسی با اپورتونیستهای افراطی (از طریق انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد) و با حکومتهای بورژوازی (از طریق حکومتهای موتلفه بورژوازی که سوسیالیستها در آنها شرکت درند) متحد شده اند."

لیکن، باید بین منشاء اقتصادی پیدایش اریستوکراسی کارگری با علل کاربرد این سیاست از سوی بورژوازی فرق قائل شد. بکارگیری نقش رفرمیستی، انحرافی و اپورتونیستی اریستوکراسی کارگری توسط بورژوازی بیش از هر چیز تابع نیازها و اهداف نوین سرمایه داران و حکومتهای سرمایه داری در مقابله با اعتلاء جنبشهای کارگری و در عصر امپریالیسم است. بررسی محتوی عملکرد و مضمون تاثیرات حرکات این پدیده در میان جنبشهای کارگری که عبارتست از تهی ساختن جنبه مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران، به آن مبارزات خصلت رفرمیستی و سازشکارانه بخشیدن و نوك تیز حمله مبارزات کارگران را از سمت سیاسی شدن، منحرف کردن اینها هستند که هم مورد نظر بورژوازی هستند و هم باید مورد توجه ما قرار گیرند.

لنین در اثر یاد شده و در ادامه توصیف نقش اریستوکراسی کارگری، سرچشمه اقتصادی تامین خریداری قشر اریستوکراسی کارگری را بدینگونه تحلیل مینماید: "صدر سرمایه از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هر سال در حدود ۸ - تا ۱۰ میلیارد فرانک سود میدهد و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است. بدیهی است با یک چنین مافوق سود هنگفتی ۰۰۰۰۰ میتوان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف کارگری باشند، خرید. این قشر را همان سرمایه داران کشورهای "پیشرو" میخرند، و این عمل را هم بهزاران وسائل مستقیم و غیر مستقیم، آشکارا و پنهانی انجام میدهند." (تاکیدها از لنین است) در این جملات، مبنای خریداری شدن و منشاء قدرت خرید بورژوازی امپریالیستی جهت به خدمت گرفتن "رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران" تعیین میگردد.

معذالك باز هم از اینجا نمیتوان به این حکم رسید که در غیاب چنین "مافوق سود هنگفتی"، امپریالیسم و بورژوازی کشورهای امپریالیستی، توانایی بکارگیری سیاست منحرف کردن جنبشهای کارگری توسط اریستوکراسی کارگری را تعطیل مینمودند. چرا که اساساً، اریستوکراسی کارگری زائیده مختصات ویژه امپریالیسم و حاصل دورانی است که سرمایه داری در کلیه وجوه تکنیکی و صنعتی به آخرین مدارج رشد و اعتلاء رسیده است. زمینیه اشرافیت کارگری بخاطر توسعه صنایع، تخصصی شدن شدید ابزار کار، تکنیک پیچیده موضوع کار، و نیاز به کسب مهارت و تخصص دائمی همراه با رشد و ترقی روز افزون صنعت و تکنیک، خواه ناخواه در بطن روابط امپریالیستی جوامع سرمایه داری روپانده میشود. اوج گیری گریز ناپذیر جنبشهای کارگری و لزوم مقابله با آنها از سوی دولتهای امپریالیستی نیز از نتایج دوران امپریالیسم است. در چنین شرایطی، بورژوازی بر اثر کسب

ما فوق سود حاصله از غارت و استثمار جهان زیر سلطه ، توانایی خرید برخی از عناصر اشرافیت کارگری را پیدا میکنند .

لنین وقتی میخواهد نقش عملکردهای واقعی و حرکات مشخص این پدیده را در جنبش کارگری تشریح نماید ، و — جایگاه طبقاتی آنرا در مبارزه طبقاتی روشن نماید ، بنحو دقیق تری شناخت کافی به خواننده میدهد : " ایمن قشر کارگران بورژوا شده یا ، ، قشر اشراف کارگری ، ، که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و بطور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند - تکیه گاه عمده انترناسیونال دوم و در این ایام ما تکیه گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل میدهند . زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مباشرین کارگری طبقه سرمایه داران و مجریان حقیقی رفرمیسم و شوینیسم هستند . " (همانجا - تاکیدهها از ماست)

این نکته واقعی که اریستو کراسی کارگری ، علیرغم حضورشان در جنبش کارگری ، بخاطر درآمد و نحوه زندگی شان و هم چنین : " بطور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند " ، از مسائلی است که لنین به آن اشاره میکند و در تبیین و شناخت اریستو کراسی کارگری آنرا باید در نظر گرفت .

به عبارت دیگر ، یکی دیگر از خصلتها و نشانه های برجسته قشر اشرافیت کارگری ، خرده بورژوا بودن آنانست . این قشر با وجود اینکه در میان طبقه کارگر کار میکند و در عین حال که بحکم ظاهر جزو طبقه کارگر محسوب میگردد ، اما سطح معیشت و درآمد متمایز وی با سطح درآمد متعارف کارگران و هم چنین " جهان بینی " اش او را به جرگه خرده بورژوازی میاندازد . پس اگر بگوئیم قشر اشرافیت کارگری اساساً از نظر صفات طبقاتی ، خرده بورژوا هستند ، سخنی متناقض نگفته ایم .

لنین همچون انگلس از تبیین و کشف سرچشمه مادی تغذیه اریستو کراسی کارگری ، به تشریح و کشف وظایف سیاسی آن در میان جنبش کارگری عودت مینماید . و به این نتیجه میرسد که بورژوازی خواهان يك نقطه اتکاء مادی و مناسب از درون خود پرولتاریا در داخل جنبش کارگری است تا از مجرای آن سیاست و ایدئولوژی خود را به درون این جنبشها رسوخ دهد . طبق این دیدگاه لنینی ، اریستو کراسی کارگری هیچگاه نمیتواند در داخل چهار چوب شرایط سرمایه داری اروپا محفوظ و محبوس بماند . بلکه بدون ملاحظه ، کاربست این سیاست در هر جا که امپریالیسم حضور دارد ، ممکن میباشد . در این رابطه ، لنین به جهانی بودن اریستو کراسی کارگری اشاره نموده و این جریان را که میراث خوار انترناسیونال دوم و معرف رشد " کائوتسکیسم " است ، بدین صورت تحلیل مینماید : " جنبش انقلابی پرولتاریای بطور کلی و جنبش کمونیستی که در سراسر جهان در حال رشد است بطور اخص - نمیتواند از تجزیه و تحلیل و افشای اشتباهات تئوریک " کائوتسکیسم " خودداری ورزد . این موضوع بخصوص از این جهت ضروریست که پاسیفیسم و بطور کلی " دموکراتیسم " که بهیچوجه دعوی مارکسیسم نداشته جریانهایی هستند که هنوز با نیروی فوق العاده ای در سراسر جهان شایعند . مبارزه با این جریانها از وظائف حتمی حزب پرولتاریا است انشعاب بین المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و سوم) ۰۰۰۰۰ آیا این پدیده تاریخی - جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است ؟ این پدیده همانا بر طفیلی گری و گندیدگی سرمایه داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن ، یعنی امپریالیسم است " (تاکیدهها از ماست)

بدین منوال ، لنین با مرجع قرار دادن مبارزه با " کائوتسکیسم " - که جریانی محدود و اسیر در قلعه های جنبش کارگری روسیه و آلمان نیست ، بلکه " پدیده تاریخی - جهانی " است ، نیروی شیوع فوق العاده زیاد آنرا در سراسر جهان مورد دقت قرار میدهد . سیر تبدیل و تحول حرکات بطئی ، ایده های پراکنده انحرافی رهبران بین الملل دوم به يك سیستم منسجم تئوریک - سیاسی ضد کارگری ، به آن نیروی حرکت سریع و وسیعی بخشید که آنرا مبدل به يك پدیده جهانی و سراسری در جنبش کارگری نمود . اکنون دیگر وجود و بهره مندی بورژوازی از کسب ما فوق سود نیست که سرچشمه حیات اریستو کراسی کارگری بدان وابسته باشد . بلکه رشد مبارزه طبقاتی در کلیه اشکال و صور ممکنه از یکسو و توسعه جنبشهای کارگری نیرومند در جوامع بیشتر فقیر ، آنچنان صف بندیهای

طبقاتی درون این جوامع را خاص تر نموده است - که پیدایش نمایندگان ایدئولوژی رفرمیستی و پاسیفیستی را از سوی دیگر ، بمشابه ضرورتی عینی در آورده .

بنابر این ، چنانچه در دوران انگلس ، لازمه ظهور و زایش تاکتیک اریستو کراسی کارگری به صورت "حالت روحی" بهره وری بورژوازی امپراطوری انگلیس از مافوق سود کلان بود ، اینک در عصر لنین و در دوره امپریالیسم همان مافوق سود هنگفت به مصرف عناصر رهبری اشرافیت کارگری میرسد که از خود، دارای جهان بینی و ایدئولوژی سیاسی منظم و مدونی هستند . اینک سخن از یک سیستم مدون سیاسی - ایدئولوژیک بنام اریستو کراسی کارگریست که دارای قدرت نفوذ و رخنه در عرصه های مبارزه طبقاتی در تمام جهان است . با ملاحظه چنین نقش وسیع و بزرگی از اشرافیت کارگری ، لنین این نتیجه گیری عملی را اخذ مینماید : "بدون پی بردن به ریشه های اقتصادی این پدیده ، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمیتوان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی بجلو برداشت ." (همانجا - تاکید از ماست)

این چنین است اهمیت درک و شناخت همه جانبه اریستو کراسی کارگری و اینست نقش عظیم شناخت عمیق از جایگاه و رل واقعی اریستو کراسی کارگری در درون جنبش پرولتری .

بر این اساس ، اگر در دوران حیات انگلس ما مشاهده میکنیم که او فقط با تحلیل از وضع اقتصادی بورژوازی — انگلستان ، از ظهور کارگران بورژوا شده برای نخستین مرتبه در میان طبقه کارگر انگلیس خبر میدهد ، اینک در عهد لنین می فهمیم که پیدایش و رشد چنین پدیده ای فقط مربوط به کشوری چون انگلستان در موقعیتی مشابه و وضعی یکسان نیست، چرا که اکنون دیگر اریستو کراسی کارگری جلوه سیاسی - تشکیلاتی اپورتونیسم درون جنبش کارگری در سطح بین المللی است . اکنون بحث بر سر تطمیع و خریداری عناصر فوقانی طبقه کارگر عناصری که از لحاظ معیشتی امکان تحصیل بیشتر و تخصص بهتر را در حرفه خود داشته اند - در "یکی از رشته های کثیر صنایع و در یکی از کشورهای کثیر و غیره" است .

با متد نگرش لنین به این مقوله سیاسی ، میتوان درک کرد که اصولا تعریف اپورتونیسم داخل جنبش پرولتری تنها از مجرای چگونگی عملکرد اریستو کراسی کارگری ممکن است . بدیهی است که با جهانی شدن سیستم امپریالیسم و توأم با افزایش توسعه مناطق نفوذ و تجدید تقسیم غنائم و سرزمینها و صدور دائمی سرمایه مالی نیاز بورژوازی سلطه گر به کارگزاران و عمال سر سپرده خویش در میان جنبشهای کارگری نه تنها کمتر بلکه بمراتب بیشتر میگردد . بهمین مناسبت لنین مطرح میکند که یکی از عوامل تشدید تلاش جهت ایجاد تکیه گاهی در درون جنبش کارگری برای بورژوازی ، (ایجاد اشرافیت کارگری) عبارتست از "تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان" ، و اخذ سیاست مذکور ، نیاز وی به کسب پیروزی در تصادمات و کشمکشهای خصمانه درون خود را نیز توضیح میدهد . او میگوید : "سرمایه داران یکی از رشته های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه بدست آوردن سودهای انحصاری هنگفت از لحاظ اقتصادی امکان می یابند قشرهای معینی از کارگران و حتی بطور موقت اقلیت قابل ملاحظه ای از آنان را تطمیع کنند و تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش میشود . بدین طریق بین امپریالیسم و اپورتونیسم رابطه ای بوجود میآید ." (همانجا - تاکیدها از ماست)

منازعه و جنگ میان حکومتهای جوامع امپریالیستی بر سر تصاحب سرزمینهای تازه تر و کشف منابع زمینی و تصرف بازار صدور سرمایه مالی ، یکی از عوامل و انگیزه های تشدید یافتن مسابقه بکارگیری سیاست اریستو کراسی کارگری است . این امر ، نکته ایست که لنین در ادامه تحلیل خود از مقوله اریستو کراسی کارگری یاد آور میشود و بیانگر یکی از خصوصیات اشرافیت کارگری میباشد . علاوه بر این باید در نظر گرفت که لنین بدین منوال بین امپریالیسم و اپورتونیسم پیوند برقرار مینماید . در حقیقت طبق دیدگاه لنین ، آن رشته مریی که میان امپریالیسم و اپورتونیسم درون جنبش کارگری اتصال برقرار مینماید ، همانا اریستو کراسی کارگری است .

بدین لحاظ، نمیتوان به مطالعه جنبشهای کارگری مشغول شد و راه حل توسعه و ترقی آنها را جستجو نمود، مگر اینکه به نقش مخرب و فاسد کننده اریستو کراسی کارگری در میان نهضت کارگری پی برد و بیش از هر چیز جهت مبارزه و خنثی کردن عملکردها و تاثیرات بورژوازی این جریان اقدام ورزید. این استنتاج عملی، محدود به جنبش پرولتری جوامع امپریالیستی سلطه گر نیست، زیرا که "تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان"، در پهنه وسیع کره ارض و در هر جا که نقاط گرهی بحرانهای امپریالیستی را در خود مجتمع نموده است، جریان می یابد. و از این رو هر جا که چنین "تصادم خصومت آمیز شدید" امکان وقوع یابد، در همانجا نیز کوشش دولتهای سرمایه داری برای تطمیع بخشی و یا قشری از طبقه کارگر افزایش می یابد. پس اگر، صحنه برخوردها و جنگهای میان قوای امپریالیستها را همین پهنه جهان زیر سلطه امپریالیسم در نظر بگیریم، آنگاه آشکار میشود که کاربرد سیاست اریستو کراسی کارگری توسط طرفین مرافعه، فقط به محدوده جوامع "خودی" خاتمه نمی یابد. و از آنجا که جنگ میان قوای امپریالیستی بر سر کسب هژمونی در جهان تحت سلطه، دارای دامنه ای جهانی است، بدیهی است که تلاش سرمایه داران صاحب نفوذ بخاطر به فرم کشاندن نهضت های کارگری، بعدی جهانی پیدا کند.

اقتضای نمونه های واقعی اریستو کراسی کارگری در نهضت جهانی پرولتاریا

برای درک ملموس تر و نزدیک مقوله اریستو کراسی کارگری، اینک میتوانیم پس از سیر نسبتاً طولانی در نقش و علل سیاسی پیدایش آن، با مآخذ قرار دادن آثار لنین - نمونه هایی واقعی و تاریخی از اریستو کراسی کارگری را شناسایی نماییم. اینکار بما فرصت میدهد ضمن شناخت چهره های خدمتگزار و آستان بوس بورژوازی در تاریخ نهضت پرولتاریا، به ماهیت حرکات و اعمال اپورتونیستی آنان نظر انداخته و شناخت حاصله را در مورد جامعه ایران و جنبش کارگری آن بکار گیریم.

لنین در اثر خود موسوم به "انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ"، سیر تکامل ناموزون و ناهنجار جوامع سرمایه داری از لحاظ اقتصادی را مورد کند و کاو قرار داده و بموازات آن اوضاع جنبشهای کارگری این کشورها را نیز بررسی مینماید.

"در جهان سرمایه داری هیچگاه موزونی، هماهنگی و تناسب وجود نداشته و نمیتوانست وجود داشته باشد. هر کشوری گاه این و گاه آن جنبه یا خصوصیت و یا دسته ای از خواص سرمایه داری و جنبش کارگری را با برجستگی خاصی هویدا ساخته است." (تاکید از ماست)

روشن است که در مفاهیم فوق، بر حسب و مطابق روند رشد نامتعادل و نامتناسب سرمایه داری، هر جامعه و کشور سرمایه داری و ایضا نهضت کارگری آن، دچار خواص ناهماهنگ و ناموزونی میگردد. به عبارت دیگر، قانونمندی و چگونگی رشد جنبش کارگری پیرو چگونگی رشد سرمایه داری است. در ادامه لنین، فاکتهای تاریخی ای از مراحل مختلف گسترش سرمایه داری در اروپا آورده و همراه با آن به تشریح اوضاع جنبش کارگری جوامع اروپایی می پردازد: "پس از سالهای ۷۰ قرن نوزدهم هنگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی هم از انگلستان و هم از فرانسه عقب تر بود، هژمونی در انترناسیونال جنبش کارگری بدست آلمان افتاد و هنگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی برای این کشورها پیشی گرفت، یعنی مقارن با دهه دوم قرن بیستم، در راس حزب کارگری مارکسیستی آلمان که در مقیاس جهانی حزب نمونه ایست، مشتی از نابکارترین ارادل و پلیدترین دون فطرتان که خود را به سرمایه داران فروخته اند از شایدمان و نوسکه گرفته تا داویدولژین، این منفورترین جلالانی که از بین کارگران برخاسته و به خدمت سلطنت و بورژوازی ضد انقلابی کمر بر بسته اند، قرار گرفتند." (همانجا - تاکیدهها از ماست)

در این مختصر، لنین با روشی قاطع و بی آنکه در افشای صریح جایگاه اریستو کراسیهای آلمان بخواهد احتیاط کاری نماید، مطرح میدارد که اینک در رهبری حزب کارگری آلمان، "منفورترین جلالانی که از بین کارگران

برخاسته "اند - قرار دارند. شاید آنها که عادت دارند با شنیدن نام پرولتاریا بخاک افتاده و به تقدیس آن - بنشینند، از اینکه چنین آشکارا، لنین از بیرون آمدن "منفورترین جلادان" از میان طبقه کارگر پرده برمیدارد بخشم آمده و اینگونه طرح واقعیات را مارکسیستی ندانند.

ولی حقیقت اینستکه امثال "شایدمان و نوسکه گرفته تا داویدولژین"، نمونه های واقعی اریستوکراتهای جنبش کارگری آلمان بودند، که خود را به بورژوازی خودی فروخته و امر چاکری و خدمتگزاری محض آستان بورژوازی را پیشه خود نموده بودند. ولی لنین در ادامه مبارزه اش با این رهبران خود فروخته که هدفی جز مسخ کردن جوهر انقلابی جنبشهای کارگری نداشتند، چهره های تازه تری و عملکردهای متنوع تری از آنان را افشاء مینماید.

ادامه دارد

دنباله: یادداشت کوتاه

آرام سیاسی، "گردید، نه دلیلی بر نادرست بودن منی و حرکت "آرخا"، بلکه بیانگر ناپیگیری، عدم قاطعیت و تزلزل خود عناصر مذکور، و فقدان خصوصیت رهبری در بازماندگان "آرخا" (پس از "خی پوست")، بوده است. بهر صورت، از این مسائل که بگذریم، میرسیم به اینجا که رفقای مذکور نسبت به همان آثار منتشره توسط "چفخا" (از قبیل "بر ما چه گذشت") تا چه حد تسلط نظری دارند و چقدر قادرند با دید نقادانه که ویژه معتقدین منی مسلحانه میباشد، این آثار را مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهند و چقدر حقیقتنا درسهای حاصل از ضرورت انشعاب سال ۶۰ را زمینه حرکت خودشان قرار داده اند.

این رفقا، از یکسو فقدان وحدت ایدئولوژیک درونی تشکیلات "چفخا، آرخا"، در بدو انشعاب را رمزالرموز تحولات بعدی آن قلمداد میکنند و بدینگونه تصور میکنند علت العلل وضع کنونی، گویا نبود همان همگونی ایدئولوژیک بر سر مسائل میرم مبارزه مسلحانه بوده است ولی از سوی دیگر در نظر ندارند که چنین خصیصه نامرضیه ای اساسا از همان ابتداء نضج گیری و تشکیل "چریکهای فدایی خلق" (در مقطع قیام ۲۲ بهمن) - در درون سازمان مذکور حاضر بوده است. همین عدم حضور ذهن ناراحت کننده موجب میشود که رفقا با نحوه استدلال خود، قبل از آنکه ضرورت انشعاب سال ۶۰ را محکوم نمایند، آنرا تبرئه نموده و اصولی بدانند (۲).

بقیه در صفحه ۴۳

۲- مثلا رفقای نویسنده مقاله در دنباله ردیابی هایشان در مورد علل اوضاع "آرخا" بیان میدارند: "کسی که بوئی از مارکسیسم برده باشد بخوبی میداند که وحدت عام برای یک تشکیلات کمونیستی تا چه اندازه کشنده است" (تاکیدها از ماست)

البته ما بخوبی میدانیم که رفقای نویسنده مقاله، خیلی بیشتر از "بو" بردن از مارکسیسم بدان دانایی دارند، لیکن عجیب اینجاست که با این وجود هنوز در نیافته اند چرا تشکیلات "چریکهای فدایی خلق" در سال ۶۰، از مرز یک حرکت "کشنده" نیز عبور کرد؟ چنانچه رفقای نویسنده مقاله عمیقا به حکمی که در باره دیگران صادر میکنند، واقف بودند و مثلا خوب درک کرده بودند که حکم "وحدت عام برای یک تشکیلات کمونیستی تا چه اندازه کشنده است" از چه بار ثنوریك مشخصی برخوردار است و به چه معنی است؟ هیچگاه چنین حکمی را با این قاطعیت در باره دیگران ابراز نمداشتند - زیرا که دقیقا یکی از علل انشعاب سال ۶۰، وجود "وحدت عام" بر سر برخی از مسائل ثنوری مبارزه مسلحانه بین "چریکهای فدایی خلق"، بود.

"مارکسیسم انقلابی و"

تئوری مبارزه مسلحانه، (۱)

"مارکسیسم انقلابی" و تئوری مبارزه مسلحانه

(قسمت اول)

"دیگر وقت آن گذشته که ما با وابستگی لفظی به انقلاب و مارکسیسم - لنینیسم، انقلابیون را بشناسیم
کوششها باید مصروف تمرکز و سازماندهی سیاسی - نظامی شود. سیاست انقلابی اگر بناست که رها نشود، باید از سیاست محض جدا شود. منابع سیاسی باید صرف سازمانی شود که هم سیاسی و هم نظامی است و از حد مجادلات موجود فراتر رود."

"مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"

یکی از بنیانهای ادعایی "مارکسیسم انقلابی" در اصالت و اصلیت "حزب کمونیست" ساختگی اش، گذار از يك "سیر انتقادی تکامل" در برخورد به آراء و عقاید مختلف درون جنبش کمونیستی ایران و از جمله مبانی تئوری مبارزه مسلحانه - که او از آن مبانی تحت عنوان جعلی "سوسیالیسم خرده بورژوایی" نام میبرد - میباشد. اگر از زبان خود وی بخواهید مضمون حقیقی این "سیر انتقادی تکامل" را برایتان بازگو نماید، چیز قابل توجهی جز لاف و گزافهای بی معنی، حاکی از اینکه گویا "در ظرف دو سال سوسیالیسم خرده بورژوایی مدعی مارکسیسم عمیقا نقد شد و به بحران فرو رفت" (۱) بدست نخواهد آورد. اما آن "سیر انتقادی تکاملی" که بطور واقع و احسن "مارکسیسم انقلابی" پیمود، در اصل در چنان زمینهای که وی فوقا مدعی گردید، بوقوع نپیوست. بلکه بستر واقعی حدوث یافتن "سیر انتقادی" مذکور خصوصاً در برخورد به تئوری مبارزه مسلحانه، فقط ذهنیات وی توأم با کاربرد اسلوب منا فیزیک بود. بنحویکه دستاورد عظیم! این پروسه "انتقادی تکاملی"، زاده شدن نوع پیشرفته تر و متکامل تری از گزاف گویی هایی چون "رفقا! ما نمایندگان مانیفستیم، ما نمایندگان انقلاب اکتبریم" (۲) بوده است. بنابر این - "مارکسیسم انقلابی" نیز همانند هر جریان موجود در مدار مبارزه طبقاتی بهر حال پروسه معینی را پشت سر گذارد، اما مضمون و حاصل چنین پروسه ای، علیرغم ادعای خود وی - چیزی جز تکامل یافتن خودستایی صرف نبود.

مع الوصف ، ارزیابی عناصر درونی "سیر انتقادی تکامل" مورد ادعای او - جهت باز شناختن اصالت و ماهیت دستاورد آن که بر دوش "نمایندگان انقلاب اکتبر" در ایران ، یعنی "مارکسیسم انقلابی" سنگینی میکند، برای ما واجب است.

باید به محتوی درونی این "سیر انتقادی تکامل" که انباشته از آراء متناقض ، گرایشات ناهمگون ، تحریفات و الگو برداری محض است - بطور ملموس پی برد تا آنگاه دریافت آن پروسه ای که "مارکسیسم انقلابی" از پس آن "متولد شد و رشد کرد" (۳) اصلا دارای چه خصوصیات و عوامل ویژه است.

آیا مکاتب و عقاید مختلف و از جمله مکتب انقلابی مشی مسلحانه "در رویارویی با مباحثات مارکسیسم انقلابی، ۰۰۰۰ و رشکسته و بی اعتبار شدند" (۴) - و یا خیر ، این ذهنیت دگم و انتزاعی "مارکسیسم انقلابی" است کسه بخاطر رشد بر زمینه چنان ، "سیر انتقادی تکاملی" هیات مجرد خود را بر فراز و مافوق "بی اعتباری" ! مشی مسلحانه می یابد.

پس برای اینکه به این قبیل پرسشها ، جواب مساعد داده شود و در آخر هم اصالت دستاورد نهایی "سیر انتقادی تکامل" وی ، یعنی "حزب کمونیست" ۰۰۰ که در درون همین پروسه رشد نموده ، معلوم گردد ، مجبوریم از نقطه‌ای وارد پروسه مذکور گردیده و همراه با روند "تکامل" او حرکت کنیم.

در زمانی نه چندان دور ، یعنی در آن هنگام که "اتحاد مبارزان کمونیست" هنوز به زیور "مارکسیسم انقلابی" آرایش نیافته بود و بنابر ادعای کنونیش در حال گذار از "سیر انتقادی تکامل" بود ، شرائط و لوازم تشکیلی حزب پرولتاریا در ایران را بهمان ترتیب نظاره میکرد که معمولا در بین کمونیستها مرسوم است. تجارب جهانی جنبشهای کارگری و از اینرو احکام مارکسیسم - لنینیسم ثابت میکنند که تنها ضامن پالندگی و رشد و پیشاهنگی حزب پرولتاریا وابسته به پروسه پیدایش و تشکیل آن و پیوند خوردنش با زمینه مبارزات فعال کارگران است. طبق چنین اصلی ، "مارکسیسم انقلابی" نیز وقتی میخواست در آنموقع در باره روند واقعی "دورنمای فلاکت و اعتلاء نوین انقلاب" اظهار نظر نماید ، میگفت : "پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگران و زحمتکشان و اعتلای هر دو در گرو برخورد همه جانبه ، مشخص و عملی کمونیستها به مبارزات اقتصادی و اوج گیرنده زحمتکشان" (۵) - (تاکیدها از ماست) - است.

روشن است که در همین حکم فوق الذکر ، از یکطرف ضرورت "پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگران" بمثابه پیش زمینه تشکیل حزب، وابسته به پراتیک مشخص و فعال کمونیستها در میان مبارزات رو به افزایش کارگران گردیده است و از طرف دیگر "مارکسیسم انقلابی" در حال گذار از "سیر انتقادی تکامل" خویش بر این اصل کسه "پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگران" تنها معیار اصیل و قابل قبول رشد و اعتلاء جنبش بطور کلی، است صحه گذارده است.

علاوه بر اینها ، در همان موقع وی پروسه تشکیل حزب و یا به عبارتی "ایجاد شرایط ذهنی" انقلاب را مستلزم گره خوردن مبارزات کارگران با پراتیک کمونیستها میدانست. وی در این باره اینطور میگفت : "ایجاد شرایط ذهنی لازم برای بسیج توده های وسیع کارگر و زحمتکش برای مبارزه بر سر تصرف قدرت سیاسی ، قبل از هر چیز در گرو دخالت موثر و پیگیر کمونیستها در مبارزاتی است که کارگران و زحمتکشان ۰۰۰۰ در مقابله با عواقب بحران اقتصادی دنبال میکنند" (۶) - (تاکیدها از ماست)

اینگونه اظهارات مربوط به آنموقعی بود که "مارکسیسم انقلابی" در گیرودار کشف راز "بحرانهای دورهای" جوامع سرمایه داری و ارتباط آن با "بحران اقتصادی" جامعه ایران بود و هنوز در اوائل حرکت خویش در "سیر انتقادی تکامل" ، در حال تدارک مقدمات نقد "سوسیالیسم خرده بورژوازی مدعی مارکسیسم در بنیادهای اقتصادی ۰۰۰۰۰۰"

آن بود. طبعاً در آنموقع خصوصیت چنین فرآیندی که تمام نیرویش را بر روی نقد "بنیادهای اقتصادی" کانونی کرده بود، ایجاب نمیکرد که تئوری در آمیختن آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری از سوی وی به مسخره گرفته شود. بلکه، برعکس - "ایجاد شرایط ذهنی لازم" برای تصرف قدرت دولتی از سوی زحمتکشان تنها از کانال "دخالته موثر و پیگیر کمونیستها" در مبارزات جاری توده های کارگر میسر و هم چنین منطقی بود. بعداً نشان خواهیم داد که چگونه "مارکسیسم انقلابی" در پایان این "سیر انتقادی" همان گفته های گذشته اش را در باره خصوصیت "شرایط ذهنی"، تحت عنوان "محمول جنبش خود بخودی" (۷) به آرامی کنار میگذارد.

بنابراین اگر خواهیم نمایی کامل از حرکت متناقض "مارکسیسم انقلابی" در نظر مجسم نمائیم، تصویر قابل دید آن بدین صورت در خواهد آمد. ابتداءً وی (۰.۰م.ک) از لحاظ اصول اعتقادات، بیش از هر چیز، "پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگران و زحمتکشان" را شرط اصلی تشکیل حزب طبقه کارگر میپنداشت و مسیر دستیابی به چنین پیوندی و راه حصول به آنرا از طریق برخورد کلیه کمونیستها به "مبارزات اقتصادی و اوج گیرنده زحمتکشان" تعیین مینمود. مضافاً بر اینکه او راه تسخیر قدرت حاکمه را از درون همین پیوند پراتیک متقابل کارگران و کمونیستها و "ایجاد شرایط ذهنی" - قابل اجراء میدانست.

لیکن او که با همین احکام به جنگ "پوپولیستها" رفته بود، چندی نگذشت که آنها را آنتی تز احکام تازه ترش یافت. وی برای اینکه بتواند سنتز تازه خود را به کرسی بنشاند، وادار گردید با نفی مضمون تازهای آغاز "سیر انتقادی" خویش و ابطال یکسره آنها، حتی آن مبارزه ایدئولوژیکی که بدان مباحثات میکنند را هم باطل نماید. دقت کنید: "ما گفته ایم پیوند با طبقه کارگر (توده گیر بودن حزب) (۸) از ملزومات و پیش شرطهای تشکیل حزب کمونیست ایران نیست" (۹)

بوسیله این حکم جدید، "مارکسیسم انقلابی" امر پیوند مبارزات روشنفکران کمونیست با جنبش کارگری بمثابه زمینه ضرور و واقعی تشکیل حزب طبقه کارگر را اینک مهمل و زائد بشمار میآورد. و بدین ترتیب بر عقاید و آراء گذشته اش که با تکیه به همانها گویا "سوسیالیسم خرده بورژوایی" را نقد کرده بود - ضربه میکشده پس نمیتوان گفت، آنچه که او حال در پایان "سیر انتقادی تکامل" خویشتن بچنگ آورده است نفی مضمون عمل سیاسی خود وی را نیز با خود همواره همراه دارد؟ مگر نه اینکه امروزه او به حکمی برای تشکیل حزب کمونیست متوسل گشته است که دقیقاً متضاد نظر گذشته اش - نظراتی که به برکت همانهاشاید "سوسیالیسم خرده بورژوایی" از میدان بدر رفته بود - میباشد؟ پس اگر این اصل که "پیوند با طبقه کارگر" از ملزومات و پیش شرطهای تشکیل حزب کمونیست ایران نیست" اصلی باشد که (از نظر او) دروازه های تسخیر حزب پرولتاریای ایران را بروی او میگشاید، همزمان و ناگزیر همین اصل (بخاطر تعارض با مضمون قبلی "سیر انتقادی تکامل" اش در برخورد به مشی مسلحانه) اصالت و ماهیت برخورد وی را به زیر علامت سؤال میکشد.

آنچه که امروز "مارکسیسم انقلابی" فی الفور خلق کرده است، نه تنها تجسم نفی ایده های گذشته اش هست، بلکه در بعدی وسیع تر و نگرشی عمیق تر مبین و معادل انکار حرکت ابتدایی اش در آغاز "سیر انتقادی تکامل" نیز میباشد. امروزه "مارکسیسم انقلابی" جنبش را از درون مفاد همان مبارزه ایدئولوژیکی بیرون میکشد که تازهای آنرا اینک نقد و نفی کرده و مبانی آنرا بصور گوناگون مهمل دانسته است.

با تمام این احوال سیر ناهمگون حرکت ایدئولوژیک "مارکسیسم انقلابی" بهمین یک مورد ختم نمیشود. رابطه انقلاب سوسیالیستی با حزب طبقه کارگر، و حزب را از کانال فوریت انقلاب سوسیالیستی تعریف کردن و درک نمودن، از آنجمله مقولاتی است که وی در آن جولان زیادی میکند. اما اینگونه نحوه نگرش مربوط به زمان فعلی "سیر انتقادی تکامل" اوست. پیش از این، یعنی در آنموقع که در اوج "تشبیهت پیشروی های" خویش بود، به

گونه ای دیگر میان‌دیشید و انقلاب جاری و فعلی ایران را يك "انقلاب دموکراتیک" می‌پنداشت که در ضمن تنها راه حل خروج از بن بست "فلاکت" فزاینده توده ها نیز آنرا بشمار می‌آورد. از نظر وی: "بطور خلاصه، حل مساله فلاکت و دستیابی به خواستهای حقه اقتصادی، از نقطه نظر طبقه کارگر و سایر زحمتکشان کشور در گرو ادامه انقلاب دموکراتیک و پیروزی آنست" (۱۰). (تاکیدها از ماست)

این عقاید، مربوط به آنزمانی است که او (۰۱م.ک) اندیشه تشکیل "یک انترناسیونال نوین لنینی" (۱۱) را در سر نداشت. ولی چندان نپایید که با گذار از "سیر انتقادی تکامل" و در نقطه انتهایی تکاملش دریافت که انقلاب ایران در مقطع ۲۲ بهمن ۵۷: "چنان در قید و بند خرافات کهنه و توهمات نشات گرفته از تجارب انقلابات پیشین اسیر بود که نه تنها به آنچه میتوانست، یعنی به يك حکومت کارگری بدون چون و چرا منجر نگردد بلکه بسادگی مسخ شد" (۱۲). (تاکیدها از ماست)

این یکی از نمونه های واقعی و خارجی تکامل "مارکسیسم انقلابی" است. تکاملی که صرفاً در ذهنیت او، از "انقلاب دموکراتیک" تا "حکومت کارگری" بوقوع پیوست. حکم فوق، که صریحاً ضرورت تشکیل "حکومت کارگری" را در ایران دهه ۵۰ (سال ۵۷) تصدیق میکند، به این معنی نیز هست که وی به نفی و انکار مبانی مسلکی گذشته اش در مورد "ادامه انقلاب دموکراتیک و پیروزی آن" پرداخته و از این طریق همان عقایدی را باطل اعلام مینماید که با اتکاء به آنها خود را در "رویارویی با مباحثات" مربوط به مشی مسلحانه، فاتح می‌دید.

آری، "مارکسیسم انقلابی" در سال ۵۸، معتقد به "ادامه انقلاب دموکراتیک" بود، ولی اکنون بر مخروبه های آن اعتقادات، بنای خیالی يك "حکومت کارگری بدون چون و چرا" بر پا گشته است و جالب اینکه هم اینک او، همان عقاید ویران شده را کماکان در برخورد با مشی مسلحانه به رسمیت میشناسد.

علاوه بر این، اگر انقلاب توده ای مردم ایران که نهایتاً به قیام ۲۲ بهمن سال ۵۷ کشیده شد، در راستای بینش او، زندانی "خرافات کهنه و توهمات نشات گرفته از تجارب انقلابات پیشین" شد، لیکن وقتی وی هنوز موفق به دریافت مدال "مارکسیسم انقلابی" از خودش نشده بود، همین مبارزات را "جلوه های متفاوت انقلاب دموکراتیک" (۱۳) - بحساب می‌آورد.

و باز هم در جلوتر خواهیم فهمید که اگر اینک انقلاب توده ها را زندانی "خرافات کهنه و توهمات نشات گرفته از تجارب انقلابات پیشین" می‌بیند، بعداً وقتی میخواهد این نظر را که "سوسیالیسم علمی میباید از بیرون جنبش کارگری بدون آن برده شود" (۱۴) - باطل اعلام نماید - ناگزیر "آگاهی و ذهنیت پیشرفته کارگران و جنبش کارگری" (۱۵) را مصداق می‌آورد.

چه خرافی پنداشتن حرکت توده ها در مقطع قیام ۲۲ بهمن، وجه آگاه دانستن طبقه کارگر، هر کدام بجای خود برای "مارکسیسم انقلابی" حکمت خاص خود را دارد. در آنجائیکه وی با هیولای "خرافات کهنه و توهمات" توده ها، شروع به تصویر سازی مینماید، قصدش در اصل نمایاندن و برجسته کردن آن نقطه کمرنگی است که گویا: "از درون این دریای توهمات فلج کننده ۰۰۰ متولد شد و رشد کرد" (۱۶). نقطه ای که در متن چنین تصویری به لقب وزین "مارکسیسم انقلابی" مفتخر گردید. در آنجا، لازم بود تا هر چه هولناک تر، ابعاد "خرافات کهنه و توهمات" ۰۰۰ توده ها، و ایضا "کمونیستهای سال ۵۷"، به قلم در آید تا عظمت رنسانس فکری "مارکسیسم انقلابی" در میان امواج "دریای توهمات فلج کننده" بیشتر درك گردد. ولی در آنجایی هم که او از "آگاهی و ذهنیت پیشرفته کارگران" نوید میدهد، منظور خاص خود را تعقیب مینماید. در آنجا دیگر، توصیف ابعاد غول آسای رنسانس ایدئولوژیک "مارکسیسم انقلابی" در بین "کمونیستهای سال ۵۷"، موضوعیتی ندارد. بلکه موضوع بحث در اینجا است که آیا: "سوسیالیسم علمی بمثابه جریانی خارج از جنبش کارگری" (۱۷) - بایست وارد جنبش طبقه کارگر بشود یا خیر؟ اما او که پاسخش منفی است، باید دلایل خودش را نیز داشته باشد. و چه دلیلی قانع کننده تر از نوید "آگاهی و ذهنیت پیشرفته کارگران و جنبش کارگری در زمان ما ۰۰۰"؟ و مهم!

دانستن تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری برای تشکیل حزب ؟

کم کم داریم به محتوی "سیر انتقادی تکامل" مورد ادعای "مارکسیسم انقلابی" پی میبریم. و جابجا ، در آن نقاط گرهی دردناک ، که تناقضات تئوریک - بینشی او را در خود متمرکز و پرورانده است ، عناصر درونی محتوی مذکور را بهتر میشکافیم .

این اغتشاشات فکری بارز ، اجزاء لازمه و جدایی ناپذیر "سیر انتقادی تکامل" وی میباشد و بعدا خواهیم دید که چگونه همراه وی در سراسر این پروسه انتقادی ، از او جدا نشده ، بلکه به صورت تازه تر ولی غامض تری در بطن دیدگاهش حی و حاضر باقی میمانند . "مارکسیسم انقلابی" با مساعدت از چنین دو گانه اندیشی ، مواضع ایدئولوژیک را در "سیر انتقادی تکامل" تسخیر نموده است . بدیهی است که این ابزار ایدئولوژیک دو لبه ، شانس زیبایی را در حفظ و نگهداری دژ ایدئولوژیکش ، بوی نمیدهد و دیر یا زود خلاف خود او بکار برده میشود .

برخورد با تئوری مبارزه مسلحانه در درون "سیر انتقادی تکامل" چه مضمونی دارد ؟

یک بخش مهم از "سیر انتقادی تکامل" مورد ادعای "مارکسیسم انقلابی" شامل برخوردهای گنگ ، دوگانه و پراکنده ایست که وی به مشی مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک نموده است . از این رو خصوصیت "سیر انتقادی ۰۰۰" ، تا آنجا که با نقد باصطلاح "مشی چریکی" هم مرز است ، در خود انبوهی از استنتاجات جسته گریخته در باره تئوری مبارزه مسلحانه را جمع کرده است . با تمام این احوال میتوان برخی موارد گفته شده از سوی وی را به هر ترتیب به تله انداخت و آنها را مورد کند و کاو قرار داد .

مبحث حزب طبقه کارگر ، از جمله مقولاتی است که در درون خود جمیع برخوردهای ابهام آمیز و تحریف گرانه را نسبت به مشی مسلحانه متمرکز نموده است . بهمین جهت بررسی همین مبحث نقطه عزیمت خوبی برای نقد ما بشمار میآید .

"مارکسیسم انقلابی" تبیین خویش را از دیدگاههای درون جنبش چپ ایران در خصوص حزب بدین منوال آغاز میکند "وجه مشترک دیدگاههای رویزیونیستی مختلف در مورد حزب کمونیست را میتوان در ، استنتاج ضرورت حزب کمونیست از مبارزه ضد امپریالیستی خلق ایران ، ، یعنی انحرافی که عملا حزب مستقل پرولتاریا را با جبهه متحد خلق جایگزین میکند، خلاصه کرد ."(۱۸) - (تاکیدها از ماست)

خصلت اصلی "سیر انتقادی ۰۰۰" ای که "مارکسیسم انقلابی" بدان مباحثات دارد ، در همه جا اینستکه چون ظرفی انباشته از افکار نامتجانس و برخوردهای ابهام آمیز ، در عین لبریز بودن ، در خود هیچگونه محتوی مشخص و مستقلی را حمل نمیکند . او از عقاید دیدگاههای مختلف درون جنبش کمونیستی در مورد حزب سخن میگوید ، اما وقتی قصد دارد نمونه های واقعی آن دیدگاهها اشاره کند ، از یکسو با بی مبادلاتی تئوریک خویش ، همگی را یک کاسه به اردوگاه "دیدگاههای رویزیونیستی" انداخته و از سوی دیگر با بیان چگونگی "انحراف" آنها در مورد حزب ، مرزهای عقیدتی شان را مخدوش مینماید .

بر این اساس ، طبق جمله ای که از "مارکسیسم انقلابی" نقل کردیم ، معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه ، علیرغم مواضع صریح تئوری مذکور در برخورد به رویزیونیسم جهانی و وطنی ، مشمول الطاف "دیدگاههای رویزیونیستی مختلف" قرار گرفته و به این اردوگاه رانده میشوند و "وجه مشترک" آنها با دیگر "دیدگاههای رویزیونیستی مختلف در مورد حزب کمونیست" ، این میشود که گویا "عملا حزب مستقل پرولتاریا را با جبهه متحد خلق جایگزین میکنند" !! البته وی در مورد تشریح دقیق "دیدگاههای رویزیونیستی مختلف" ، خواننده اش را زیاد معطل نمیگذارد و با این انکشاف که "هم حزب توده ، هم مشی چریکی و هم پوپولیسم سیاسی - تشکیلاتی ایران

همه در این مورد اتفاق نظر دارند که حزب کمونیست ایران ابزاری در خدمت رهایی خلقهای ایران از سلطه امپریالیسم است (۱۹) - (تاکیدها از ماست) - کلیه این بینش های اساسا گوناگون را با معیار "دیدگاههای رویزیونیستی" محک می زند. یکی از خصوصیات اپورتونیستهای کینه ورز نسبت به مشی مسلحانه اینستکه همانند بزرگان اپورتونیست خویش، جسارت برخورد ایدئولوژیک بلاواسطه و مستقیم به مبانی تئوری مبارزه مسلحانه را ندارند. در اینجا نیز "مارکسیسم انقلابی" بهمین تاکتیک متوسل میگردد. او مجبور است برای اینکه خود را در پایان "سیر انتقادی تکامل" ببیند، در اولین قدم ذهنیات وهم آلود و پوچ خود را معادل مبانی تئوری مبارزه مسلحانه فرض کند. لیکن برای کار ساز نمودن روش مذکور، لازمه اش انجام یک تحریف زیرکانه میباشد. ابتداء باید تجسم تشکیلاتی "دیدگاههای رویزیونیستی مختلف" معلوم گردد. پس، "هم حزب تسوده هم مشی چریکی و هم پوپولیسم" در یک راستا قرار میگیرند تا ضربه وارده به "مشی چریکی" از منفذ "دیدگاههای رویزیونیستی" موثر تر و کاری تر از کار در آید.

اما، "مارکسیسم انقلابی" خصوصا در اینمورد، راهی را در پیش گرفته است که به ناکجا آباد می رود. تئوری مبارزه مسلحانه خیلی پیش از آنکه وی به اکتشاف برملا شده اش دست یابد، حساب خود را پاک از حساب "دیدگاههای رویزیونیستی مختلف" جدا کرده است. و بین آن و "حزب توده" و سایر "دیدگاههای رویزیونیستی" نه تنها هیچ وجه مشترکی نیست، بلکه دره ای عمیق و پرناسدنی وجود دارد.

و در این باره که آیا تئوری مبارزه مسلحانه حزب طبقه کارگر را وسیله "رهایی خلقهای ایران از سلطه امپریالیسم" میدانند و یا ضرورت حزب را "از مبارزه ضد امپریالیستی خلق ایران" استنتاج میکند، مبحثی است که مفصلا در باره آن بحث خواهیم کرد.

عجالتا روشن شد که چگونه "مارکسیسم انقلابی" دقیقا در آغاز حرکت "سیر انتقادی تکامل" خویش، با تحریفی آشکار و زیرکانه، معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه را به اردوگاه "دیدگاههای رویزیونیستی" هل میدهد و پس از آن به راحتی مدعی میشود که گویا آنها جبهه واحد ضد امپریالیستی خلق را "جایگزین" حزب طبقه کارگر میکنند! اینها هستند ابزار و وسایل کهنه شده و زنگ زده ای که "مارکسیسم انقلابی" با صیقل تحریف علیه مشی مسلحانه بکار میگیرد. طبعا با این پیش زمینه تئوریک مسخ شده، "مارکسیسم انقلابی" حق دارد که در این توهم باشد که گویا مشی مسلحانه "در بنیادهای اقتصادی - سیاسی و متدولوژیک آن عمیقا نقد شد و به بحران فرو رفت"!

و اما، آیا تئوری مبارزه مسلحانه و معتقدین به آن، در صدد حذف تشکیل حزب طبقه کارگر از پروسه حرکت دراز مدت خویش و "جایگزین" کردن آن با جبهه واحد خلق بوده و هستند؟ آیا مشی انقلابی مسلحانه، ضرورت و - حتمیت ناگزیر حزب کمونیست را "از مبارزه ضد امپریالیستی خلق ایران" استخراج کرده است؟ و آیا تئوری مبارزه مسلحانه آغشته به آلودگیهای "دیدگاههای رویزیونیستی" موجود در درون جنبش چپ ایران است و هیچگونه خط و مرز سیاسی - ایدئولوژیک روشن و برجسته ای با گرایشات و عکس العمل های رویزیونیستی چه در سطح جهان و چه در داخل جنبش کمونیستی ایران ندارد؟ پاسخ "مارکسیسم انقلابی" که گویا "در ظرف دو سال" توانسته است به نقطه انتهایی "سیر انتقادی تکامل" دست یابد، به همگی این سئوالها مثبت است.

ولی کافی است که شخص یکبار فقط به ادبیات و آثار پایه ای مشی مسلحانه نظری افکنده باشد تا دریابد طبق دیدگاه تئوری مبارزه مسلحانه، رابطه حزب پرولتری با جبهه واحد خلق چگونه تعریف میشود و در پروسه مشخص مبارزه طولانی ضد امپریالیستی تا پی ریزی جامعه سوسیالیستی از چه تقدم و تاخری برخوردار است. آنجا که بناست "مارکسیسم انقلابی" جهت تدارک "ملزومات تشکیل حزب" ساختگی اش، به نقدی روی آورد که یک رکن آن تحریف و تغلیظ است، طبیعی است که از درون چنان نقدی، چنین "حزب کمونیست" نیز بسسه ارمغان آورده شود.

لیکن در پاسخ به تحریفات مکرر و بی پایان اپورتونیستها ، تئوری مبارزه مسلحانه به زبان آدمیزاد و عامه فهم درك خود را از جایگاه و نقش حزب طبقه کارگر در جامعه ایران در چند کلمه اینطور بیان کرده است : "حزب مستقل طبقه کارگر را برای چه میخواهیم: برای تامین هژمونی پرولتاریا ، ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم و ۰۰" ("مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک" - قطع کوچک - ص ۱۵۲)

در همین چند کلمه ، این ادعای واهی "مارکسیسم انقلابی" حاکی از اینکه گویا تئوری مبارزه مسلحانه ضرورت تشکیل حزب را از درون "مبارزه ضد امپریالیستی خلق ایران" در آورده است ، بطور کلی کنار زده میشود . زیرا در آنجا که سخن از "ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم" است ، در آنجا که سخن از "تامین هژمونی پرولتاریا" بر این روند از ابتداء تا انتهایست - جایی برای اینگونه هذیانها که گویا حزب برای "مبارزه ضد امپریالیستی خلق ایران" است ، باقی نمیماند .

وقتی تئوری مبارزه مسلحانه قصد دارد ضرورت اجتناب ناپذیر تشکیل جبهه واحد خلق و رابطه آن با حزب طبقه کارگر و جایگاه هر کدام در پروسه انقلاب ضد امپریالیستی و از آن رو وظایف پیشاهنگ انقلابی را تئوریزه و مدون نماید ، بر خلاف شیوه برخورد غلط "مارکسیسم انقلابی" که مدعی است مشی مسلحانه : "عمل حزب مستقل پرولتاریا را با جبهه متحد خلق جایگزین میکند" - به صراحت و روشنی ابراز میدارد : "ایجاد جبهه واحد قبیل از ایجاد حزب طبقه کارگر در دستور روز انقلابیون قرار میگیرد ." (همانجا ص ۱۵۹ تاکیدها از ماست)

چنین حکمی بر چگونگی روند رشد مشخص جنبش کارگری ایران ، مصالح و حوائج مبارزه ضد امپریالیستی که بر حسب قانونمندیش اتحاد عملی کلیه نیروهای ضد امپریالیست را واجب میگرداند ، کیفیت همکاری عملی نیروهای سیاسی و ضرورت هژمونی پرولتاریا ، استوار میباشد . در اینجا مطلب بر سر تقدم ضروری تشکیل جبهه واحدی از کلیه نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست بر شکل صف مستقل پرولتاریاست و نه حذف یکسره حزب طبقه کارگر و جانشینی و جایگزینی آن با جبهه واحد . هر کس اندک شعور سیاسی درك واقعیات جاری و روزمره جامعه ایران را در طی چند ده اخیر داشته باشد ، و بتواند با رجوع به شعور سیاسی اش بهتر و نزدیکتر مثلا کیفیت جنبش خلق کرد و رابطه سازمانهای سیاسی فعال در آن منطقه را مورد ارزیابی قرار دهد ، بلادرنگ می فهمد که اگر تشکیل "حزب کمونیست ایران" توسط "مارکسیسم انقلابی" نتوانست و نمیتواند از برخوردها و تصادمات قهری و خونین میان حزب دموکرات و کومله ممانعت به عمل آورد ، در عوض تشکیل یک جبهه واحد انقلابی از کلیه نیروهای فعال در کردستان و سراسر ایران ، بخوبی این وظیفه را اجابت نموده و قادر است با تمرکز بخشیدن عملی کلیه فعالیتهای سازمانهای سیاسی - و با حفظ استقلال ایدئولوژیک و تشکیلاتی آنها - مبارزات ضد امپریالیستی خلق کرد و سایر خلقهای ایران را در سطحی عالی تر و موثر تر پیش ببرد .

در هر صورت ، معلوم شد که تئوری مبارزه مسلحانه مسئله تشکیل جبهه واحد خلق را "جایگزین" حزب طبقه کارگر نمیکند ، بلکه بنابر قانونمندی حرکت انقلاب و مصالح و منافع جنبش خلق ، آنرا بر ایجاد صف مستقل پرولتاریا مقدم می شمارد و در اینکار نیز دلایل عینی خود را دارد . ولی "مارکسیسم انقلابی" که در جریان "سیر انتقادی تکامل" خود بیش از هر چیز با کلی گوئیهای مکرر پیرامون محسنات حزب و "سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا" ، خود فریبی میکند - به این واقعیات که گوشه ای از آن فقط در کردستان رویداده است ، بی توجه است در حالیکه از نظر تئوری مبارزه مسلحانه تقدم تشکیل جبهه واحد خلق ، یک وظیفه عاجل و اولویت دار است تا از رهگذر آن ، جنبش ضد امپریالیستی توده ها به شکوفایی دست یابد . "مارکسیسم انقلابی" در آغاز حرکت خود معتقدین مبارزه مسلحانه را به داخل "دیدگاههای رویزیونیستی" می راند و پس از آن مدعی میگردد که آنسان تشکیل حزب طبقه کارگر را کنار گذارده و تشکیل جبهه واحد خلق را "جایگزین" آن مینمایند . لیکن این تمام حرف او نیست ، علاوه بر اینها او میکوشد تا نحوه نگرش تئوری مبارزه مسلحانه را به حزب و جایگاه و نقش آن در انقلاب هر قدر ممکن است محدود نماید و از اینرو از قول آن اظهار میدارد که گویا تئوری مبارزه مسلحانه

به حزب طبقه کارگر به مثابه ابزاری جهت "رهایی خلقهای ایران از سلطه امپریالیسم" مینگرد. اگر بخواهیم به مضمون درونی "سیر انتقادی تکامل" مورد ادعای "مارکسیسم انقلابی" با دقت بیشتر بنگریم، باید ببینیم که او چگونه فیوضات ذهنی اش را در باره مشی مسلحانه بسط میدهد. "مارکسیسم انقلابی" مدعی است: "مشی چریکی هم گر چه ایجاد حزب را بطور مشخص در دستور نمیگذارد، اما تا آنجا که به حزب رجوع میکند، آنرا یک تشکیلات خلقی و صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست در نظر میگیرد. منتهای نزدیکی و وفاداری تمامی این بینشها به مارکسیسم حداکثر در این حکم خود را نشان میدهد که، بدون حزب کمونیست انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نخواهد شد،" (۲۰) - (تاکیدها از ماست)

بتدریج به نقطه اوج "سیر انتقادی تکامل" مورد ادعای "مارکسیسم انقلابی" داریم نزدیک میشویم. و شاید هم بدین صورت بهتر به کم و کیف ماهیت "انقلابیگری سوسیالیستی" ای که وی مترصد احیاء آن در ایران است، پی ببریم. چکیده "پایه ای ترین بیان سیر حرکت تا کنونی مارکسیسم انقلابی" در همین نقاط تحریف آمیز تمرکز یافته است.

طبق مفادی که او از قول "مشی چریکی" مطرح میکند، اگر چه تئوری مبارزه مسلحانه به مسئله تشکیل حزب همچون امری مشخص نگاه نمیکند، اما در هر حال "آنرا یک تشکیلات خلقی و صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست در نظر میگیرد"، و صد البته از آنجا که ایشان برای اولین بار در تاریخ جنبش کمونیستی ایران موفق به ردیابی مارکسیسم انقلابی، آنهم از درون "قید و بند خرافات کهنه و توهمات نشات گرفته از تجارب انقلابات پیشین"، گردیده است، طبیعی است که در این توهم هم باشد که گویا وی اولین کاشف فرمول مقام و نقش حزب پرولتاریا در انقلاب ایران است. لیکن حقیقت اینست که این لاف و گزافهای کهنه شده از سوی وی، هیچ حاصلی در یک برخورد ایدئولوژیک منطقی و مارکسیستی ندارد.

آیا "مارکسیسم انقلابی" به تحریف متوسل شده است و یا واقعا تئوری مبارزه مسلحانه حزب پرولتاریا را ابزاری جهت مبارزه "صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست در نظر" دارد؟ آیا "مارکسیسم انقلابی" به تحریف و واژگونه سازی متوسل گردیده و یا واقعا تئوری مبارزه مسلحانه حزب را نه یک تشکیلات مستقل کارگری، بلکه "یک تشکیلات خلقی" تبیین میکند؟ آیا "مارکسیسم انقلابی" به تحریف و برخورد مسخ شده متمسک گردیده است و یا واقعا تئوری مبارزه مسلحانه از قیام و علت وجودی حزب پرولتاریا تنها به پیروزی رساندن "انقلاب دموکراتیک ایران" را انتظار دارد؟

برای اینکه به این پرسشها، پاسخهای مناسبی بدهیم و برای اینکه روشن شود "مارکسیسم انقلابی" در حقیقت امر در چه "سیر انتقادی تکاملی" رشد نموده، و با چه شیوه و اسلوبی گویا "سوسیالیسم خرده بورژوایی مدعی مارکسیسم" عمیقاً نقد شد و به بحران فرو رفت - مجبوریم به اثر پایه ای معتقدین مشی مسلحانه، یعنی کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" رجوع کنیم.

ادامه دارد

"برای تثبیت رهبری پرولتاریا، که بی شبهه مقاوم ترین و انقلابی ترین طبقه است. وحدت سازمانی عناصر مارکسیست، لنینیست را لازم میآورد. پرولتاریا به مبارزه رو میکند و برای شمر بخش کردن این مبارزه به سازمان خاص خود نیازمند است. پیش آهنگان پرولتاری، نیروی لازم را از طبقه خویش تغذیه میکنند. و پرولتاریا با تکیه بر سازمان سیاسی خویش تضمین لازم را برای شمر بخشی نیرویش بدست میآورد. بدین منوال حزب کارگران پا به عرصه حیات میگردد."

رفیق کبیر امیر پرویز پویان

پاورقی‌ها

۱ تا ۴ "بسوی سوسیالیسم"، ۲۰ مرداد ۶۲ ص ۳-۲۳ ص ۱-۳

۵ و ۶ "دورنمای فلاکت و اعتلاء نوین انقلاب"، ص ۳۱-۲۸

۷ - "بسوی سوسیالیسم" ۳۰ مرداد ۶۲ ص ۴۶

۸- بنظر میرسد که در جمله ذکر شده، "مارکسیسم انقلابی"، امر و وظیفه "پیوند با طبقه کارگر" بمثابه شرط لازم تشکیل حزب را معادل با حالت "توده گیر بودن حزب"، میدانند. بدینسان، وقتی ارتباط و پیوند روشنفکران انقلابی با پرولتاریا و مبارزات آنان مساوی حالت توده ای شدن و وسیع گردیدن ارتباط با مبارزات کارگران بشمار آید، طبیعی است که نمیتوان گفت واقع شدن در حالت مزبور "از ملزومات و پیش شرطهای تشکیل حزب کمونیست" است.

منتها واقعیت این است که، از نقطه نظر عملی هر گاه کمونیستها ضرورت "پیوند با طبقه کارگر" را مطرح مینمایند، آنرا معادل حالتی میدانند که هنوز امر پیوند با مبارزات کارگران در سطحی وسیع و قابل ملاحظه انجام نپذیرفته است. و بر این اساس نمیتوان چنین حالتی را مساوی و یکسان با حالت "توده گیر بودن حزب" - در نظر گرفت. بنابراین امر "پیوند با طبقه کارگر" یا به عبارت درست تر پیوند با مبارزات طبقه کارگر، امریست که با حالت "توده گیر بودن حزب" اساسا فرق دارد. و این هر دو، مقولاتی مختلف هستند که هر کدام مبین درجه ای از رشد مبارزات کارگران و مرحله ای از رشد جنبش کمونیستی میباشند.

۹- "بسوی سوسیالیسم" شهریور ۶۳-۷۶

۱۰- "دورنمای فلاکت و اعتلاء نوین انقلاب" ص ۲۴

۱۱ و ۱۲- "بسوی سوسیالیسم" مرداد ۶۲ ص ۹-۳

۱۳- "دورنمای فلاکت و اعتلاء" ص ۱۶

۱۴ تا ۲۰- "بسوی سوسیالیسم" مرداد ۶۲ ص ۵۳-۳ ص ۴۰

"در حقیقت، خود آگاهی طبقاتی پرولتاریا تنها در جریان مبارزه سیاسی است که وسیع ترین امکان ظهور و رشد خود را باز میابد. طبقه کارگر تا هنگامیکه خود را فاقد هر گونه قدرت بالفعلی برای سرنگونی سلطه دشمنش ببیند، طبیعتا هیچگونه کوششی نیز در راه نفسی فرهنگ مسلط نمیتواند داشته باشد. او پس از عزم بتغییر زیر بناست که عوامل روبنائی را برای پیروزی خود بخدمت میگیرد، و بمثابه بشارت دهنده نظمی نو مطلقا متفاوت با نظم کهن، بینش اخلاقی و فرهنگی خاص خود را می پذیرد و شکوفان میکند."

رفیق کبیر امیر پرویز پویان

از زبان یک هندی

از زبان یک هندی

من از مشرق زمین میایم و فریاد میکنم عصیان مشرق زمینرا ،
راههای آسیا را با بادهائی که بسوی شمال در وزشند پیوندم
تا رسیدم به تو .

اینک من ، چه ایستاده ای دیگر ؟

دراز کن دستهایت را بسویم

در آغوشم گیر تا بگویم ...

من از مشرق زمین میایم و فریاد میکنم عصیان مشرق زمینرا .
من مشرق زمینیم

حق دارم سرکشی کنم

کجاست ؟ نشان بده سر فتیله را تا آتش بزدم .

من ،

فرزند آن میلیونهای هستم که در ۲۴ ساعت ،

۲۴ ساعت کار میکنند

و از تازیانه ها

پینه ها بسته در گرده های زرد استخوانی شان .

آسیا مرداب هائی دارد بی پایان

که تب و نوبه میخیزد از آن

و کارخانه هائی ببرزگی دریاها

سرکشیده بر آسمانهای سبز و زهر آگین مردابها

روز و شب ،

بان آسمانهای هموار و سبز

دو دهای سیاه

گروه گروه ،

انبوه ، انبوه ،

چون کوه

فرو میریزند

مردابها نفس میکشند ، چرخ ها میچرخند

میچرخند و میچرخند

بر هم

زندگیمان خاموش میشود در چشمانمان

خاموش میشود

می پژمرد

کم کم

خون زرد و تب نوبه دار ما ،

شمس های درخشان طلا میشود ،

و در افق های سیاه آسیا ،

بانکهای ۷۷ طبقه ای چون غول های افسانه ای

له له میزنند

میغرنند و میغرنند

هر دم

در آنجا

در کنار آن مردابها برادران وبا گرفته ام

چون ! گوشتهای بی جان

پر مگسند

زمین گیرند .

هنگامیکه آن مردابها چون بادهای جهنم دیده میشوند

از چشم دهاتم

در چنین هنگامی آرزوی دیدار تو

چون حسرت وصالی ریشه دوانیده در روانم .

تو مپندار که در آنجا چون سگی نالیدم

نه ، ننالیدم

دست کسی را نبوئیدم

من

راههای آسیا را با بادهائی که بسوی شمال در وزشند پوئیدم

تا رسیدم به تو

اینك من ! چه ایستاده ای دیگر

دراز کن دستهایت را بسویم

بدوز چشمان پر نورت را به رویم

تا بگیرم نیروی روشنائی را از چشمانت و بگردم به کویم .

ناظم حکمت

نقل مکان از واقعیت راستین^۱

به ذهنیت چرکین



نقل مکان از "واقعیت راستین" به ذهنیت چرکین

این حقیقت که نحوه نگرش به واقعیات و مسائل پیرامون ما و استنباط قانونمندیهای اساسی حرکت آنها، روزنه اصلی دست یابی به يك "چشم انداز راستین" (۱) از پروسه تکامل پدیده ها و واقعیتهاست، برای کمونیستها حقیقتی است مسلم و تثبیت شده. اما همواره در میان انسانها نحوه نگرش به واقعیات یکسان نیست. برای آنان که به فلسفه علمی آگاهی دارند و تحلیل مشخص از جوهر پدیده ها را در شناخت بکار میگیرند، "واقعیت و چشم انداز راستین" از يك حرکت (عمل تغییر دهنده)، آنچه نیست که بر اثر پویش و جستجوی واقع بینانه از قانون مندیهایی عینی حرکت جامعه حاصل میگردد. لذا شناخت حاصله نیز همانند خود پدیده ها و واقعیات دارای موجودی^{یتی} مستقل از خواهش ها و اراده ها میگردد.

برای کمونیستها که اسلوب شناخت شناسانه ماتریالیسم دیالکتیک را در حرکت اجتماعی - سیاسی شان بکار میبرند، هر واقعیتهایی بحکم حادث بودنش، فی نفسه قائم بالذات و لذا "راستین" است و هر "چشم اندازی" از آن نیز بهمین طریق. اما اگر در برابر دیدگان برخی، واقعیتهای و چشم انداز حاصل شان، گاه نا "راستین" بنظر میرسد، این امر نه مربوط به خود واقعیت بلکه وابسته به ذهنیت دگم و مجرد فاعل شناخت است. آنها که ذهنیت توهم آمیز خود را حجاب و پرده ساتر واقعیت قرار میدهند، از حضور واقعیت خارج از ذهنشان، همیشه هیئتگی گونه گون و ملون می بینند. در برابر دیدگان آنها، گاه واقعیت همراه با چشم انداز تکامل آن مفتخر به رداي "راستین" میگردد و گاه آراسته به پوشش نا راستین. گاه واقعیت خارجی و شناخت حاصله از آن قابل قبول میگردد و گاه همچون موجودی طاعون زده، پس زدنی. اینکه چرا واقعیتهایی که در خارج واقع است، در مقابل دیدگان برخی ها مدام جوهر ذاتی اش عوض میشود و بر عکس در مقابل دیدگان برخی دیگر دارای جوهری ثابت و تغییری ناپذیر است، امریست بینشی و مربوط به کنه دیدگاه انسانها.

در نزد آنکس که واقعیات و چشم انداز حاصل از شناخت عینی تکامل آنها، حتما باید به صفت "راستین" مجهز گردند، بطور اعم شناخت انسانها از تکامل آنها، گر چه این شناخت متکی به قانونمندیهای عینی می باشد، نیز باید به لقب "راستین" مجهز گردد. ولی نکته اینجاست که مزین کردن واقعیتهای و چشم انداز شناخت حاصله از آنها به لقب "راستین" چه مشکلی را میتواند حل نماید؟ مگر نه اینکه برای کمونیستها تنها تحلیل مشخص از پدیده مشخص کلید فهم واقعیات و چشم انداز آنهاست؟ و در اینصورت است که شناخت بدست آمده از حرکت

۱- (جملات داخل گیومه در این مقاله، نقل از اعلامیه "با اتکاء به واقعیت و چشم انداز راستین حرکت کنیم!" است.)

يك پدیده نیز "راستین" است؟ پس نشانیدن این شعار که: "با اتکاء به واقعیت و چشم انداز راستین حرکت کنیم!" بجای اسلوب شناخت: تحلیل مشخص از شرایط مشخص، از سوی عناصری که در تشکیلات "چفخا" استحاله یافته اند، چه مسائلی را میخواید توضیح دهد؟ برای یافتن جواب، به این مسئله، باید به اعلامیه ای که اخیراً بهمین عنوان منتشر گردید، مراجعه کنیم.

گوینده این جمله قمار: "با اتکاء به واقعیت و چشم انداز راستین حرکت کنیم!"، به طرفداران مشی انقلابی مسلحانه، ضمن اعلام انحلال "کار کرد مستقل" خویش، دلایل حرکت "راستین" خود را از بدو "انشعاب تیر ماه ۶۳" تا مقصد استحاله در تشکیلات "چفخا"، بدین ترتیب به ما تحویل میدهد. "۰۰۰ دست به انشعاب تیر ماه ۶۳ زدیم تا ۰۰۰۰ موضع انفعال و پاسیفیسم را شکسته ۰۰۰۰ تا دید محدود از مبارزه ایدئولوژیک و سکتاریسم را دور ریخته ۰۰۰۰ تا سازمانی زنده و پویا که تمامی تعنیات اصولی و انقلابی را دارا باشد بنا نهیم". اکنون به زبان خود ایشان ببینیم که چگونه این اهداف را در جریان "کار کرد مستقل" شان بدست میآورند. چگونه پس از انشعاب، "برخورد فعال و اکتیو" را به نمایش میگذارند، چگونه از مبارزه ایدئولوژیک، دیدی وسیع و عمیق نشان میدهند، و بالاخره چگونه "سازمانی زنده و پویا" بر پا میسازند.

به عبارت دیگر با این اهدافی که مدعیان کنونی "چشم انداز راستین" برای انشعاب خود برگزیده بودند، و پاسخ گویی عملی به این ضرورتها را بهانه "کار کرد مستقل" خود قرار داده بودند، مادام که به این ضرورتها پاسخی نداده اند و به آن اهداف دست نیافته اند، هر گونه تحولی که در "کار کرد مستقل" آنها روی دهد، خواه نا خواه ماهیت حرکت انشعابگرانه آنان را زیر سؤال خواهد برد. روشن تر بگوئیم: اگر تنظیم کننده گان اعلامیه فوق الذکر، به مواردی که برای توضیح و توجیه "حرکت مستقل" خود آورده بودند، پاسخی مناسب نداده و مثلاً هنوز "سازمانی زنده و پویا" نساخته، خودشان را در تشکیلات دیگری (که آنهم بنوبه خود دارای "کار کردی مستقل" است)، حل کنند، آنگاه هر ذهن ساده ای با ناباوری و تردید به پروسه حرکت آنان از ابتداء تا انتها مینگرد.

ولی ما هنوز چنین کاری نمیکنیم و تنها به قاضی نمیرویم و در مورد قضاوت در مورد ماهیت پروسه حرکت آنان (از مبداء "انشعاب تیر ماه ۶۳" تا مقصد الحاق به "چفخا") لازم میدانیم تا به دلایلی که خود آنان بیان داشته اند رجوع کنیم.

برای اینکه بدانیم باز چه ضرورتهایی، "کار کرد مستقل" آنانرا مختل نمود و افزون بر این، همزمان در داخل يك تشکیلات دیگر به استحاله برد، و چه ضرورتهای تازه تری، ضرورتهای پیشین را باطل نمود به گفتار خود آنان مراجعه میکنیم: "در طی بیش از هفت ماه کار کرد مستقل ۰۰۰۰۰۰ با بسیاری از معضلات و مشکلات روبرو گشتیم، بارها اوضاع، اهداف و توانایی خود را بررسی نمودیم و همواره دو راه در برابر ما قرار می گرفت: یا ادامه وضع موجودمان با تمام راندمان محدود و مصائب آن، ۰۰۰۰۰۰ یا برخورد واقعی و انقلابی و همه آنرا در عمل پیاده کردن." (تاکیدها از ماست)

اینها هستند آن عوامل و انگیزه هایی که حاملین اعلامیه مزبور را وادار به خود انحلالی و تحلیل رفتن در "چفخا" نموده است. ولی آخر "دید محدود از مبارزه ایدئولوژیک" را شکستن چه شد؟ "سازمانی زنده و پویا" ایجاد کردن کجا رفت؟ "برخورد فعال و اکتیو" به مسائل جنبش را برگزیدن کجا پر کشید؟ مگر نه اینکه تنظیم کنندگان اعلامیه، بحکم جوابگویی بدین ضرورتها، "کار کرد مستقل" یافتند؟ پس چرا وقتی "کار کرد مستقل" خود را منحل اعلام میکنند، دیگر روشن کردن مسائل فوق را از یاد میبرند؟ تنها جواب منطقی که میشنویم اینستکه "توانائیمان محدود و نتیجتاً راندمان تلاشهایمان نیز محدود

میگردید". ولی آخر چطور میشود که نویسندگان اعلامیه در بدو حرکت "مستقل" شان، ندانند که نیرویشان امکاناتشان و ملزومات کارشان "محدود" است؟ که در نتیجه خواه نا خواه با "معضلات و مشکلات" بزرگی روبرو میشوند، که متعاقب آن از "راندمانی محدود" برخوردار میگردند؟ آیا آنها در بدو حرکت "مستقل" شان به اینگونه "واقعیت و چشم انداز راستین" آگاه نبودند؟ اگر جواب آری است، پس استدلال کنونیشان در جهت توجیه انحلالشان در درون "چفا"، با ادعاهای قبلی شان متناقض از کار در میآید. و اگر جواب منفی است و آنها اساسا در بدو حرکت "مستقل" شان، بر کم و کیف حال و وضعشان آگاه نبودند و نمیدانستند که از چه نیرو و امکانات بالفعلی در لحظه حرکت برخوردارند، در آنصورت جز اینکه بتوان بحال حرکت ناآگاهانه و ناشناخته نویسندگان اعلامیه تاسف خورد، کار دیگری نمیتوان انجام داد.

معدالك بنظر ما آنها بهر حال در بدو حرکتشان میدانستند که از چه نیروی بالفعلی برخوردارند، لیکن در این تصور توهم آمیز نیز بودند که گویا هر گردی گردو است، که هر حرکت جدایی طلبانه ای به صرف اینکه "انشعاب" نام گرفت، قادر است توده های هوادار را بخود جلب کند، که گویا هواداران مشی انقلابی مسلحانه فقط به صرافت این هستند که بانگی از جایی برخیزد و آنها سر از پا نشناخته به استقبالش بشتابند. تنظیم کنندگان اعلامیه در آغاز حرکت خود، این "واقعیت و چشم انداز راستین" را میدانستند که معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه از تجربیات دوران پس از قیام، درسهای زیادی آموخته اند، آنها بر این "واقعیت و چشم انداز راستین" آگاه نبودند که هر انشعابی به صرف انشعاب بودن، توان جذب توده های آگاه را ندارد، که اگر انشعابهایی توان جذب توده ای دارند بخاطر آنستکه زمینه مادی خواست و پذیرش آن در جریان حرکت سازمان و در بطن توده های سازمانی و هوادار وجود دارد. نویسندگان اعلامیه بر این حقیقت آگاه نبودند که اعلام انشعاب نیاز به پشتوانه مشخص تئوریک و عرضه پراتیک انقلابی دارد. آنان در این توهم گنگ و ناشناخته بودند که گویا با يك انشعاب و علنی کردن آن با يك اعلامیه!، میتوانند تجمع معتقدین مشی مسلحانه را زیر و زیر سازند، میتوانند اساس وحدت هواداران تئوری مبارزه مسلحانه را با اینگونه حرکات زیر و رو کنند. اینها بودند آن توهمات کسه نویسندگان اعلامیه را در آنموقع به حرکت "مستقل" شان وادار نمود.

اما جریان امور در بین "جنبش" و نیروهای معتقد به مشی انقلابی رفقای کبیر صبوری و حرمتی پور چگونه بود؟ حقیقت اینستکه غالب آنها در همان بدو حرکت "مستقل" تنظیم کنندگان اعلامیه، بدان با ناباوری و ابهام مینگریستند. کسی به اصالت و درستی حرکت مذکور باور نکرد. و به مرور ایام، جو تردید و شک پیرامون آن، مبدل به طرد آن میگردد. بطور خلاصه نویسندگان اعلامیه بتدریج به "واقعیت و چشم انداز راستین" حرکت خود آگاه میگشتند و با "معضلات و مشکلات روبرو" گشته، در می یافتند که در مورد هواداران مشی انقلابی مسلحانه، واقع بینانه قضاوت نکرده اند. اگر با این توضیحات میتوان علل خود انحلالی حاملین اعلامیه را پاسخ گفت، چگونه میتوان دلایل تحلیل رفتن آنها را در تشکیلات "چفا" پیدا کرد؟ باز هم اجازه دهید قبل از آنکه خود تنها به قاضی برویم، دلایل اینکار آنها را به روایت خودشان بشنویم.

"از آنجائیکه اختلافات تاکتیکی و تشکیلاتی علت کامل و درستی در ادامه انشعابات نمی باشد ۰۰۰ از آنجائیکه حل اختلافات فرعی یا موردی از گذشته را ۰۰۰۰ با رابطه ای نزدیک تر و مبارزه ایدئولوژیک قابل برخورد و حل میدانیم ۰۰۰۰ درست دیدیم که در رابطه با رفقای چریکهای فدایی خلق ایران بحرکت مبارزاتیمان ادامه دهیم." (تاکیدها از ماست)

که اینطور، تازه ما داریم میفهمیم که اختلافات ما (معتقدین مشی انقلابی مسلحانه) با "چفا"، اختلافاتی "فرعی یا موردی از گذشته" است! پس آنهمه تحولات، برخوردهای ناهنجار، شکافهای عمیق میان برداشتهای ایدئولوژیک از تئوری مبارزه مسلحانه، ارائه وظائف متفاوت در شرایط نوین، همه و همه فقط اختلافاتی "فرعی" هستند که نه ریشه طبقاتی، بلکه مربوط به "اختلافات تاکتیکی و تشکیلاتی" اند؟

باید به نویسندگان اعلامیه فقط گفت: دست مریزاد! از خواب خرگوشی تان پس کی می‌خواهید بیدار شوید؟ کوس انحرافات ایدئولوژیک و عملی "چفخا" از مشی مسلحانه دیگر حداقل اکنون به همه جا بلند شده است و شما تازه از "اختلافات فرعی" حرف می‌زنید؟

اما حقیقت چیست؟ آیا این حرفها يك لفافه نظری و يك پوشش عوام‌پسندانه بر روی تمایلات عملی انحرافی نویسندگان اعلامیه نیست؟ پاسخ بدین سؤال را میتوان بدین صورت هم داد که اگر واقعا تنظیم‌کنندگان اعلامیه مدعی اند انشعاب سال ۶۰، ناشی از "اختلافات فرعی" بوده که در "رابطه ای نزدیک تر" قابل حل بوده است، و اگر بر چنین ادعایی در بدو حرکت "مستقل" شان آگاه بودند، پس چرا بجای اینکه "بیش از هفت ماه" متحمل "مصائب" بسیاری بشوند، مستقیما و يك راست به سراغ "چفخا" نرفتند؟

همانگونه که از مضمون جملات پیداست، تنظیم‌کنندگان اعلامیه بر این ادعایشان که "اختلافات فرعی" بوده اند، در بدو حرکت "مستقل" شان، آگاهی داشته اند، اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا در همانموقع نخواستند بنابر ادله خودشان "در رابطه با رفقای چفخا" کار کنند و اینکار را پس از "هفت ماه کار کرد مستقل" انجام دادند؟ در اینجا است که يك پای "کارکرد مستقل" تنظیم‌کنندگان اعلامیه می‌لنگد.

از سوی دیگر آنان با اینگونه ادله آوردن و توجیه خود انحلالی شان در تشکیلات "چفخا"، تمام ماهیت "هفت ماه کار کرد مستقل" خود را نیز به زیر سؤال می‌برند. مگر نه اینکه آنها پس از "هفت ماه کار کرد مستقل" دو راه در مقابل خود می‌یافتند، یکی "ادامه وضع موجود" و دیگری "برخورد انقلابی و واقعی"؟ و آنها که دومی را برگزیدند و به تشکیلات "چفخا" ملحق شدند، آیا بدین ترتیب "کار کرد مستقل" خودشان را در گذشته غیر "انقلابی" و غیر "واقعی" تحلیل نکرده اند؟ و آیا به شیوه منطق خودشان اساس و ماهیت حرکت خویش را در "تیر ماه ۶۳"، حرکتی مشکوک بیان نداشته اند؟ اگر برآستی آن اهداف و ضرورتهایی که آنها در هنگام آغاز حرکت خویش (تیر ماه ۶۳) برگزیده بودند، اهداف واقعی آنان بود و نه ادعایی، اهدافی بود که می‌بایست تا وصول بدانها دست از "کار کرد مستقل" خود برندارند، اهدافی بود که صحت و ماهیت حرکت آنها را میتوانست به ثبوت برساند، پس چگونه ممکن بود که بدون دستیابی بدانها، یکباره "کار کرد مستقل" شان را در درون يك جریان سیاسی دیگر به تحلیل بر نند؟ و آیا در اینصورت، نمی‌بایست آنها برای توجیه الحاقشان به "چفخا" آن ضرورتها و اهداف را نادرست اعلام نمایند؟

در واقع، اگر حاملین اعلامیه، در بدو حرکت "مستقل" شان، به مقاصد و هدفهایی که برگزیده بودند، ایمان داشتند و مثلا ایجاد "سازمانی زنده و پویا" جزو اهداف خلل‌ناپذیر آنان بود، در آنصورت حتی اگر در جریان حرکت "با بسیاری از معضلات و مشکلات روبرو" میشدند، فقط يك راه پیش پای آنها وجود داشت و آنها "ادامه وضع موجود (مان) با تمام راندمان محدود و مصائب آن" ولی حاملین اعلامیه از آغاز "عملکرد مستقل" شان، آن اهداف را فقط ادعا میکردند ولی به آنها ایمان نداشتند. بی دلیل نیست که می‌بینیم با آنها لاف زدن پیرامون شکستن "دید محدود از مبارزه ایدئولوژیک"، طی "هفت ماه کار کرد مستقل" حتی جزوه ای منتشر نکرده، دست از "عملکرد مستقل" شسته و خود را در تشکیلات "چفخا" حل میکنند. بدین ترتیب معلوم میگردد که بین اهدافی که آنها در آنموقع (تیر ماه ۶۳) ادعای وصول بدانها را داشتند (و یا ضرورتهایی که با آن "عملکرد مستقل" شان را توجیه مینمودند)، با ضرورتهایی که امروز موجب استحاله "کار کرد مستقل" آنها در درون يك کار کرد تشکیلاتی دیگر میشود، تناقضی اساسی وجود دارد. بدین صورت که آنها با پا گذاردن به درون تشکیلات "چفخا"، ناگزیر به پایمال کردن ضرورت‌های قبلی و دور ریختن حیات سیاسی قبلی و سرانجام زیر سؤال بردن ماهیت حرکت قبلی شان هستند.

خلاصه کنیم، بررسی اعلامیه "با اتکاء به واقعیت و چشم انداز راستین حرکت کنیم!" با آنها خصایص تناقض آمیز و مضمون بی‌روح و کلی‌اش میتوانست بیشتر و دقیق تر انجام پذیرد، ولی حرکتی که اعلامیه مذکور معرف

آنست ، آنچنان بی محتوی و سطحی است که همین مختصر هم برای آن زیادی است . آنچه هم که در اینجا بیان شد بدین خاطر بود که منحرفین از مشی مسلحانه بدانند مورد خطاب آنان ، یعنی هواداران مشی زفقای کبیـــــ صبوری و حرمتی پور ، توانایی تشخیص ماهیت انحرافی يك حرکت خارج از متن تئوری مبارزه مسلحانه را دارند . حاملین اعلامیه ، آنجا که از هدفهای "راستین" خود سخن میگویند و هواداران مشی مسلحانه را به وعده سر خرمن تحویل میدهند ، هدفها و وعده هایشان نا "راستین" از کار درمیآید . در طی کوتاه مدت ۷ ماه همه آن وعده وعیدها حاکی از "برخورد فعال و اکتیو ، ۰۰۰۰ سبک کار اصولی را جایگزین" کردن ، یکجا به زباله دانی ریخته میشود . و لذا معلوم میگردد که چه کسانی "با اتکاء به واقعیت و چشم انداز راستین" حرکت نمیکنند . و آنجا که کمبود امکانات و "راندمان محدود و مصائب آن" را بهانه انحلالشان بیان میدارند ، باز روشن میشود که چه کسانی به آرمانها و اعتقادات خود پایبند نیستند و چه کسانی از "موضع اصولی و استوار" — بویی نبرده اند . و در آنجا هم که در توجیه و تبرئه استحاله شان در درون "چفا" ، نوید "حل اختلافات فرعی یا موردی از گذشته" را میدهند باز معلوم میگردد که در ذهنیت آنها "واقعیت راستین" از چه شمایل دگم و ابهام آمیزی برخوردار است . معذالك ، حاملین اعلامیه آنطور هم که بیان گردید از حرکتشان بدون نتیجه و درس آموزی دست نشستند . آنها مثلاً دریافتند که واقعیت "راستین" اوضاع هواداران واقعی مشی "چفا ، آرخا" چگونه است . آنها در جریان "عملکرد مستقل" شان پی بردند که از واقعیات ، چه تصویر مبهم و غیر مجازی در ذهن ساده شان بارور ساخته اند و لـــــی در کوتاه مدت به نتایجی نیز دست یافتند . ایجاد جو ابهام ، بد بینی ، سوء ظن و بی اعتمادی در بین هواداران مشی مسلحانه از دستاوردهای تاریخی ! ! حرکت "مستقل" آنان بود . قطعاً آنها با این سبک کارشان میتوانند "صفوف چریکهای فدایی خلق ایران را هر چه مستحکمتـــــر و گسترده تر" سازند ، لیکن با روابط و ضوابط غیر کمونیستی و انحرافی . ملوث کردن آرمانهای انقلابی بنیانگذاران "چفا ، آرخا" ، خدشه دار کردن ضروریتهای انشعاب سال ۶۰ از جمله دیگر نتایج "عملکرد مستقل" حاملین اعلامیه بود .

اعلامیه مذکور با وجودیکه مشحون از کلمات و جملات مسخ شده ، بی روح و جامد است ، با وجودیکه پر از تناقضات حل نشدنی است ، با وجودیکه تهی از هر گونه دید مارکسیستی مشخص نگری است و با وجودیکه اپورتونیسیم عمیق از خط خط آن هویداست ، معلوم خواننده وقتی آنرا به پایان میبرد خود را خطا کار می بیند و تنظیم کنندگان اعلامیه را عاری از خطا . خود را قابل انتقاد در می یابد و نویسنده اعلامیه را موجودی منزله و پاك ! آیا این عجیب نیست ؟ خیر ، عجیب نیست . زیرا تنظیم کنندگان اعلامیه او هر گونه انحرافی میرا هستند ! اگر آنها مسئولیت بخشی از اخلاهای درون تشکیلاتی را حمل میکنند ، کارشان درست است ! اگر دست به "عملکرد مستقل" می زنند ، کارشان درست است ! اگر خود را منحل میکنند ، کارشان درست است ! اگر به "چفا" می پیوندند ، کارشان درست است ! و بالاخره اگر هواداران مشی "چفا ، آرخا" را متهم به انحراف از "چشم انداز راستین از تئوری م م" مینمایند ، باز هم کارشان درست است ! خلاصه آنان درستکاری بدون خطا هستند که باید سرمشق نه فقط جنبش کمونیستی ایران ، بلکه نمونه جنبش کمونیستی جهان باشند ! ! و هر چه خطاست از جنبش است و این جنبش است که قابل انتقاد است و نه آنان . بدین ترتیب ، طبیعی است که جای این گونه عناصر با این دیدگاه فقط در میان "چفا" باشد . اجتماع عاری از خطا و جایگاه عناصر غیر قابل انحراف و انتقاد ! !

حقیقت اینستکه حاملین اعلامیه ، از همان ابتداء طرح حرکت انحرافیشان ، در مورد عکس العمل هواداران مشی مسلحانه خصوصاً معتقدین مشی "چفا ، آرخا" ، محاسبات اساساً اشتباه آمیزی مرتکب شدند . آنها در این ذهنیت نا "راستین" بودند که گویا با اعلام انشعاب "تیر ماه ۶۳" ، هواداران تئوری م م آنقدر بی صاحب مانده اند که با بمدا در آمدن هر بانگ رعه آوری بسوی آن گله وار سرازیر شوند . و زمانی این واقعیت "راستین" برای

آنان روشن شد، که دیگر نه تنها از نظر موضع سیاسی، بلکه از نقطه نظر بینشی نیز به "صفوف"، "چفخا"، "راستین" هواداران مشی "چفخا، آرخا"، آنانرا از نظر تشکیلاتی هم به آنجا منتقل نماید.

"چشم انداز های راستین از تئوری م م" داشتن، برای کسانی که جوهر انقلابی این تئوری را درک کرده اند و از رویدادهای اخیر درس گرفته اند، انعکاس خود را در یک انتقاد از خود جانانه و سپس از پی آن حرکت در جهت توسعه مبارزه مسلحانه انقلابی پیدا میکند. ولی برای آنها که بعد از اینهمه رویدادهای سیاسی - تشکیلاتی، هنوز اندر خم طرح کلی ترین مسائل هستند، بازتاب خود را گاه در "فراکسیونیسیم" می یابد، گاه در "عملکرد مستقل"، گاه در خود انحلالی، و گاه در استحاله رفتن در "چفخا". اینچنین است نمودار حرکتی کسانی که میخواهند به معتقدین مشی مسلحانه درس "موضع اصولی و استوار" بدهند. چنین نقل مکانی با اینسان نمودار، فقط میتواند حاصل یک ذهنیت چرکین باشد و نه نتیجه درک "واقعیت راستین"!

پایان

دنیاله: یادداشت کوتاه

اما بحث در مورد اصولی و یا "بی مسمی" بودن انشعاب مذکور، به فرصت بیشتری نیاز دارد. در حال حاضر اینقدر میتوان گفت که به صرف وجود ناهمگونی و نایکوستی ایدئولوژیک درون یک سازمان و یا به قول رفقا، داشتن "وحدت عام"، نمیتوان اصلت حرکت سال ۶۰ را مورد تردید قرار داد. اگر کسانی حقیقتا به انشعاب سال ۶۰ و ضرورت حرکت مذکور با تردید مینگرند و همچون رفقای "چفخا" آنها "بی مسمی" می پندارند، همت نشان دهند و پایه های سیاسی - ایدئولوژیک حرکت مذکور را مورد بررسی و نقد همه جانبه قرار دهند.

اگر رفیق نویسند مقاله مذکور قدری با تأمل بیشتر به اسناد و مدارک منتشره در "بر ما چه گذشت" مراجعه نمایند و قدری هم موفق به خلاصی از زیر سنگینی ذهنی مظلوم نمائیهای "چفخا" بشود، آنگاه به سادگی در خواهد یافت که اصولاً نطفه های انشعاب سال ۶۰، درست از همان آغاز تدوین "مصاحبه" بسته شده بود. و سازمانی که میخواست صرفاً به اتکاء ایده های مطروحه در یک "مصاحبه" (که برخی از آن ایده ها سانسور شده بود) بمثابة برنامه عمل، دست به عمل بزند، خواه ناخواه در جریان حرکت خویش دچار تناقض میگردد. بازتاب چنین تناقضی در بطن "مصاحبه" موجود بود، و بهمین سبب سازمان "چفخا" در متن حرکت خود نوزاد انشعاب را می پروراند چرا که نطفه های این نوزاد در "مصاحبه" بسته شده بود. اثبات این موضوع از طرف ما اینک که بقدر کافی ایده های "مصاحبه" شکافته شده و افشاء گردیده است، باعث اطاله کلام میباشد.

اگر رفقای عزیز ما همان اسناد ذکر شده را باز هم بهتر بخوانند، در خواهند یافت که هر دو بخش سازمان به صورت گوناگون به واقعیت نكوهیده فقدان یک برنامه عملی واقعی، عدم انسجام ایدئولوژیک درونی، برداشتهای ناهمگون از تئوری مبارزه مسلحانه و ایضا "مصاحبه"، در طی ۲ سال و اندکی فعالیت خویش اعتراف کرده اند. همین فاکتهای غیر قابل تردید کافیس طبق استدلال رفقا، امر انشعاب سال ۶۰ بمثابة یک ضرورت ناگزیر پذیرفته و تقبل گردید. (در حالیکه از نظر ما، وجود ناهمگونی نظری در یک سازمان محل درست برای انشعاب نیست. انشعاب سال ۶۰ نه بر این اساس، بلکه بر مبنای انحرافات عمیق و برگشت ناپذیر مدافعین "مصاحبه" از تئوری مبارزه مسلحانه، ضرور گردید.)

غرض اثبات اجتناب ناپذیری انشعاب سال ۶۰ نیست، غرض توجیه صحت و درستی حرکت انقلابی رفقای کبیر بنیانگذار "چفخا، آرخا" نیست. چرا که این موارد توسط میراث نظری پر بار و پراستیک تجربی ارزشمند خود آن رفقا، بنحوی قاطع به کرسی نشاند شده است. بحث بر سر اینستکه رفیق نویسند مقاله نامبرده، تا چه حد از جهت نظری بر آثار تئوریک سازمان مورد هواداریش، تسلط دارد و تا چه قدر میتواند با بینشی انتقادی به مسائل آن سازمان برخورد نماید.

بقیه در صفحه بعد

دنباله : یادداشت کوتاه

ما به این رفقا خاطر جمعی میدهم از این بابت که بینش اصلی که، رفقای کبیر صبوری و حرمتی پور از ثوری مبارزه مسلحانه در عصر حاضر در جامعه مان معرفی نمودند آنچنان انسجام و استحکامی را با خود همراه دارد که هیچ حامل درک اپورتونیستی از مشی مسلحانه یارای مقاومت در برابر آن نداشته، یا باید از آن کنده شده و به "چشم انداز راستین" خویش پناه ببرد و یا پذیرای درک انقلابی از مشی مسلحانه گردیده، جذب آن شده و در آن بمثابه جزئی از آن تحلیل رود. بحران تشکیلاتی سازمان "چفخا، آرخا" را باید از این زاویه درک نمود و نه از سطح نا همگونی ایدئولوژیک (۳)

اما اگر بحث "وحدت عام" که رفقای نویسنده مقاله مطرح میکنند، نمیتواند خواننده تیزبین را در مورد باور بیافسانه "مبارزه فاقد چشم انداز" قانع کند، لاقلاً این فایده را دارد که ما در اینجا از آن رفقا بتوانیم بخواهیم که آنان با تشریح مسائل زیر، ثابت کنند که با تکیه به یک "وحدت عام"، هوادار "چفخا" نیستند. رفقای نویسنده مقاله اگر به گفته های خود باور دارند و اگر بر اساس درک مبانی و اصول مشخص سیاسی - ایدئولوژیک - نه بر سر مسائل عام، بلکه بر سر مسائل خاصی که هم اکنون در جنبش مسلحانه مطرح است. از "چفخا" جانبداری میکنند، مثلاً میتوانند در اطراف مسائل زیر یک بحث خوب را باز کنند. در اینصورت است که فهمیده میشود رفقای مذکور احکامی را که در مورد دیگران صادق میدانند، در مورد خود تا چه حدود روا میدارند. این رفقا میتوانند بر سر این مسائل خاص اثبات کنند که :

- ۱- چرا سازمان "چفخا" پس از گذشت قریب ۶ سال از طرح شعار "پیش بسوی تشکیل هسته های مسلح کارگری" نتوانسته است هنوز یک نمونه از اینگونه هسته سازی در میان کارگران را ایجاد نماید؟
- ۲- چرا سازمان "چفخا" پس از گذشت قریب ۶ سال از طرح شعار "پیش بسوی سازماندهی مسلح توده ها" نتوانسته است هنوز یک نمونه از اینگونه سازماندهی را در میان توده ها ایجاد نماید؟
- ۳- شعار "پیش بسوی تشکیل هسته های مسلح خلق" چرا مدتها مطرح و تبلیغ شد؟ و چرا بی سروصدا از برنامه "چفخا" حذف گردید؟
- ۴- چرا "چفخا" علیرغم تصدیق ثوری مبارزه مسلحانه در گفتار، در مورد پیاده کردن آن در کردار همدوش سازمانهای اپورتونیستی مدافع باصلاح "کار آرام سیاسی" گام برمیدارد؟
- ۵- چرا علیرغم تایید انحرافات نظری "مصاحبه"، توسط مدافعین آن، این انحرافات به وسیله "چفخا" تصحیح و نقد نشد؟
- ۶- چرا مدافعین "مصاحبه" (یعنی "چفخا") پس از حدود ۶ سال از انتشار متن سانسور شده آن، هنوز متن کامل و دست نخورده اش را به جنبش ارائه نکرده اند؟

پایان

۳- اصولاً این بحث نا همگونی و یا فقدان "وحدت نظر سیاسی و ایدئولوژیک"، که برای اولین بار "چفخا" مطرح نمود، از نقطه نظر دید دیاکتیکی فاقد پشتوانه منطقی است. زیرا این مسئله را همه آنهايي که "بویی از مارکسیسم برده باشند" میدانند که هر پدیده ای هم دارای جوانب وحدت گرایانه است و هم دارای تمایلات ضد وحدت طلبانه وجود این دو گرایش متضاد اساساً شرط حیات و رشد و تکامل پدیده هاست. یک تشکیلات سیاسی هم از چنین قانونمندی مستثنی نیست. وجود عقاید و ایده های متفاوت، برداشتها و تلقیهای مختلف از مسائل پیرامون ما در داخل یک تشکیلات سیاسی نه تنها غیر عادی نیست، بلکه طبیعی است. اما نکته مهم در این رابطه حل و فصل اصولی اختلافات ایدئولوژیک درون تشکیلاتی در جهت رشد و تکامل حرکت انقلابی سازمان سیاسی است. منتهی "چفخا" و رفقای نویسنده مقاله از طرح این واقعیت، نتیجه میگیرند که گویا علت العلل اوضاع کنونی "آرخا" همان نبود "هر گونه وحدت نظر سیاسی... بوده است!!"

یادداشت کوتاه

یادداشت کوتاه

بتازگی در "نبرد" شماره ۵، "نشریه سازمان دانشجویان هوادار چریکهای فدایی خلق در آلمان و برلین غربی" مقاله ای تحت عنوان: "سخنی با رفقای هوادار سابق آرخا" آمده بود که به جهت ملاحظات چند، برخورد به آنرا بخود واجب شمردیم.

از آنجا که ما یکی از وظایف انقلابی و دائمی خود را دفاع از آرمانهای بنیانگذاران مشی مسلحانه و از آنرو دفاع از مشی "چریکهای فدایی خلق - ارتش رهایی بخش خلقهای ایران" میدانیم، لذا مکلفیم بدون مصالحه به دفاع از آن مواردی بپردازیم که رفقای هوادار "چفخا" تحت پوشش نیت خیر خواهانه شان، به لوٹ برخی حقایق انکار ناپذیر پرداخته اند. رفقای تنظیم کننده مقاله فوق الذکر در آغاز بحث خویش، رازی عجیب^۱ حاکی از نبود انسجام ایدئولوژیک درونی "چفخا، آرخا"، در بدو انشعاب سال ۶۰ را فاش میسازند: "آن عده که به "طرد" مسئله ای پرداخته بودند، خود فاقد هرگونه وحدت نظر سیاسی و ایدئولوژیک بودند" (تاکیدها از ماست)

ولی نویسندۀ فراموشکار ما، از خاطر میبرد که چنین راز بگری را تا پایان مقاله خویش حفظ نماید و همین فراموشکاری آزار دهنده، چند خط بعد وی را به تناقض گویی کشانده و اظهار میدارد: "واقعیات و مسائل عینی موجود در جامعه به سرعت ناکافی بودن صرف وحدت نظری بر سر مسائل عامی را نشان داد. کسی که بویی از مارکسیسم برده باشد بخوبی میداند که وحدت عام برای یک تشکیلات کمونیستی تا چه اندازه کشنده است." (تاکیدها از ماست) پس رفقا خود میدانند که اعضاء بنیانگذاران "چفخا، آرخا"، آنطور هم "فاقد هرگونه وحدت نظر" نبوده اند، بلکه وحدت تهایبی بر سر مسائلی داشته اند که رفقا از آن تحت عنوان "وحدت عام" یاد میکنند. ولی اینکه منظور نویسندگان مقاله از "وحدت عام" چیست؟ چیز نیست که توضیح نداده اند. و اگر این رفقا میخواستند این اصطلاح کلی را بیان دارند و برای آن نمونه های مشخص قابل فهم بیاورند، بلافاصله معلوم میشد که تخییر، رفقای "چفخا، آرخا" بهر حال دارای وحدت نظری و عملی معینی بوده اند.

و اما بعنوان جمله معترضه، نویسندگان مقاله این تذکرات را از ما بپذیرند: ۱- اولاً آنهایی که در سال ۶۰، مدافعین "مصاحبه" را از تشکیلات رانند و بیست و هفتاد و هشتاد و نود و بیست و یک نفره گردند، "آن عده" نبودند، (۱) بلکه مشتمل بر اکثریت بالاتفاق اعظم تشکیلات "چریکهای فدایی خلق" بودند. ۲- ثانیاً رفقای مذکور با این حرکت خود، "به طرد مسئله ای" نپرداخته بودند، بلکه به نقد مارکسیستی انحرافات عمیق تشکیلات در طی ۲ سال و اندکی فعالیت آن، اهتمام ورزیده بودند. انحرافات که در تمام دایره حرکت یک سازمان سیاسی - نظامی، (اگر بشود این اصطلاح را در مورد آن تشکیلات بکار برد - زیرا یک سازمان سیاسی - نظامی از مشخصه های ویژه ای برخوردار است که متأسفانه تشکیلات "چفخا" فاقد آن بود و هست) از قبیل، سیاسی - ایدئولوژیک، سیاسی - تشکیلاتی و سیاسی - عملی ریشه دوانیده بود. ریشه یابی و نقد کمونیستی این انحرافات زیانبار و زودن آنها از بخشی از حرکت سازمان (سیاسی - ایدئولوژیک) که توسط بنیانگذاران کبیر "چفخا، آرخا" تا حدودی به واقعیت درآمد، (به قول شما) "طرد مسئله ای" نبود. آنچه که رفقای نویسندۀ مقاله از آن تحت عنوان "طرد مسئله ای" نام می برند، در واقعیت امر چیزی جز تبلور بخشی از انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلات "چریکهای فدایی خلق" نبود که در اثری چون "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" به ثمر رسیده بود. ۳- ثالثاً عوامل و موجباتی کسه در طی دوران پس از شهادت بنیانگذاران "چفخا، آرخا"، سبب رانده شدن "عده ای (را) بسوی هواداران، کسار بقیه در صفحه ۲۶

۱- رفقای نویسندۀ در متن مقاله شان دچار بی دقتی های دیگری نیز میشوند. مثلاً آنها در جایی در مورد اتصال تشکیلاتی عناصری به "چفخا"، اینطور اظهار میدارند: "این نوشته پیش از اعلام خبر پیوستن رفقای "آرخا" به تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران تهیه شده بود." - آنها از چند عنصر تحت عنوان "رفقای آرخا"، و یا در جایی دیگر "بخشی از رفقای آرخا" یاد میکنند.

* گرامی باد خادمر، پیروزی جنگ ویتنام *

گرامی باد خاطره پیروزی جنگ خلق ویتنام

سی ام آوریل سال ۱۹۷۵، روز بزرگ فتح و پیروزی انقلاب خلق ویتنام بر امپریالیسم امریکاست. اکنون که قریب ده سال از آنروز سربلندی و ظفر میگذرد، ما ناظر هستیم که چطور خلق ویتنام به رهبری طبقه کارگر و حزب مستقل خویش، مشکلات و دشواریهای فراوان در راه ساختمان جامعه سوسیالیستی را حل مینماید و باز مانده های ننگین بسیاری که در طی سالیان دراز سلطه استعمار فرانسویان و سلطه امپریالیستی امریکائیان بوجود آمده بود، از محیط اجتماعی خویش میزداید.

مبارزات مسلحانه طولانی خلق ویتنام به رهبری حزب طبقه کارگر آن، در همه جا و در میان انقلابیون مارکسیست لنینیست جهان، منبع الهای از فداکاری، رشادت و عزم و استواری در راه مبارزه با سلطه جهانخواران گشته است. خلق ویتنام با مبارزات طولانی و خستگی ناپذیر خویش به جهانیان نشان داد که اگر خلق یکپارچه و مصمم برای بدست آوردن سرنوشت خویش و رهایی از قید زور و استثمار بپا خیزد، حتی غول آسارترین ارتش های امپریالیستی با همه قوا و تجهیزات پیشرفته خودشان، قادر به شکست وی نخواهند بود، بلکه پیروزی و کامیابی نهایی سرانجام در دستهای نیرمند خلق مبارز قرار خواهد گرفت.

خلق ویتنام با تجارب پر ارزشی که از مبارزات خود برای انقلابیون جهان باقی گذارد، ثابت نمود که اینک در جوامع زیر سلطه امپریالیسم، مبارزه در راه رهایی و سوسیالیسم به سالیانی متممادی کشیده خواهد شد. خلق ویتنام ثابت نمود که امپریالیستهای جهانخوار به سادگی و در يك مبارزه کوتاه مدت، دست از حفظ و نگهداری منافع طبقاتی شان در نقاط تحت سلطه خود بر نخواهند داشت بلکه از طریق کشاندن ارتشی از کلیه ادوات جنگی و تجهیزات مدرن و نفرات آموزش دیده به میدان نبرد، جنگی سخت و خونین را به خلقهای خواهان رهایی، تحمیل مینمایند. خلق ویتنام ثابت کرد که برای شکست ارتش مجهز و آموزش دیده امپریالیستها، باید يك ارتش خلقی منضبط و متشکل که در يك جریان مبارزه مسلحانه طویل المدت پخته خواهد شد، برپا نمود. خلق ویتنام ثابت نمود که زمینه اصلی تشکیل ارتش خلق، آغاز مبارزه مسلحانه و توسعه و تحکیم آن توسط پیشاهنگ انقلابی است.

خلق ویتنام با مبارزات سخت سرانه انقلابی خود که تحت رهبری حزب طبقه کارگر قرار داشت، ثابت نمود که انقلابیون کمونیست تنها در پرتو مارکسیسم - لنینیسم، و تحلیل دقیق و مشخص از وضعیت طبقاتی و سیاسی جامعه شان، توانایی حفظ پیشاهنگی خود را در مبارزه ضد امپریالیستی دارند. جنگ مسلحانه انقلابی خلق ویتنام نشان داد که تنها حزبی قادر است هژمونی خود را بر مبارزات توده ها اعمال نموده و پیشاهنگ مبارزه ضد امپریالیستی باشد که خود در درجه نخست در طی يك مبارزه طولانی همه جانبه و دشوار پدیدار شده و آبدیده گشته باشد. مبارزات خلق ویتنام ثابت کرد حزب کمونیست، آن حزبی است که با مبارزات طبقاتی و آزادیبخش توده ها پیوند دائمی و ارگانیک داشته باشد و چنین حزبی است که خصوصیت پیشاهنگی و هژمونی اش را قادر است در طی سالیان طولانی مبارزه بدون خدشه اعمال نماید.

بطور قطع، یادآوری درسهای نوین و انقلابی مبارزات طولانی خلق ویتنام علیه استعمار، استعمار و نو استعمار نیاز به تحریر صدها کتاب دارد. و تنها با یادگیری عمیق و زنده این درسه است که انقلابیون جهان میتوانند از تجارب مبارزات خلق ویتنام، استفاده های لازم را بکنند. اولین دهه ظفرمندی و غلبه فاتحانه مبارزات خلق ویتنام را بر سلطه امپریالیسم امریکا گرامی میداریم.

زنده، پیروز، زیاد جنگ، انتقالاتی بر علیه،
امپریالیسم و نوکران داخلیش

ویتنام در راه سازندگی ...



ویتنام ، در راه سازندگی ...

در پایان سال ۱۹۷۶، تقریباً دو سال بعد از خاتمه جنگ، سیاست جمهوری سوسیالیستی ویتنام مجدداً هماهنگ گردید. وحدت مجدد اجتماعی و اقتصادی دو منطقه پیشین، شمال و جنوب، در عین حال یک پروسه طویل‌المدت و پرمشقت است که هنوز به آخر نرسیده است. برای ویتنامیها به نتیجه رسیدن وحدت اقتصادی و اجتماعاتی در شمال و جنوب، در راس همه بدین معنی است: که یک صنعت مدرن در هر دو بخش بوجود آورده شود و هم زمان روابط اجتماعی تغییر داده شود تا اکثریت جمعیت کشور از فقر و فئودالیسم و استعمار و استثمار و استعماری، رهایی یابند.

بین بخش شمالی و جنوبی، تفاوت‌های با اهمیتی وجود دارد. قسمتی از آنها به دوران پیش از تقسیم کشور به دو بخش، توسط قرارداد ژنو ۱۹۵۴، برمیگردد. بخش جنوبی کشور، که "نام بو" (NAMBO) نیز نامیده میشود - از نواحی مکونگ (MEKONG) و قسمتهای شمال و جنوب شهر هوشی مینه تشکیل شده است که خیلی زودتر از بخشهای شمالی و مرکزی کشور، مسکونی گردید. سیاست کنترل فرانسه هم چنین در این بخش جنوبی بمراتب مستقیم تر و عریان تر بود. بدین لحاظ ترقیات اجتماعی و اقتصادی در اینجا با شمال متفاوت است. جنوب، از دشتهای امتداد رودخانه‌هایی که در شمال واقعند، کمتر جمعیت متراکم بخود گرفته است و آب و هوا در آنجا ثبات بیشتری دارد. بهمین جهت نیز متدهای کشاورزی به شیوه‌های گوناگونی در شمال و جنوب توسعه یافته‌اند. تمایزات ده نشینان نواحی دلتایی رودخانه سرخ، آنها را خیلی زود به یک بازار تجارتی در مکونگ، به عقب راند. این نتیجه‌ای بود از فروش برنجی که در آنجا تولید میشد ولی جهت فروش به خارج از کشور حمل میگردید. تحت دوره استعماری فرانسه، روستاهای نواحی دلتای رودخانه سرخ، از این طریق ایزوله و نسبتاً خود کفا شدند.

تجزیه رسمی کشور در سال ۱۹۵۴، این تمایزات را بین شمال و جنوب شدیدتر نمود، اما به یک روش غیر قابل انتظار. در خلال حکمرانی فرانسویان، هیچ کار بنیانی یا تحولات سریع اقتصادی و اجتماعی چه در شمال و چه در جنوب روی نداد. پس از سال ۱۹۵۴، از یکطرف با آغاز سوسیالیسم در شمال و از طرف دیگر با حضور و مستعمره‌ای آمریکا در جنوب، موقعیت بطرز رادیکالی تغییر یافت.

نقطه مشترک هر دو بخش تجزیه شده پس از ۱۹۵۴، این بود که در اساس هر دو بخش تبدیل به جوامعی کشاورزی شدند و هر دو متکی به کمک اقتصادی از خارج. هر دو بخش بیکسان از غارتگریهای جنگ به مهلکه افتادند و هم زمان تقریباً کلیه روابط اقتصادی شان مختل گردید. به این دلیل که مناسبات اجتماعی خیلی زیاد متفاوت بودند، لذا به اجتماعات در شمال و جنوب در طی این مدت از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۵، به طرق گوناگونی تاثیر گذارند.

پیش بسوی تشکیل ارتش خلق

در اولین سال پس از جنگ، بدنبال کلکتیوتبه کردن کار کشاورزی، اصلاحات ارضی انجام شد. پیشرفتی در زمینه باز دهی و محصول در مناطق دشت حاصل آمد که بیش از همه مربوط به تجدید سازماندهی نیروی کار، تراکم و شدت انجام کار سیستم آبیاری بود. با این وجود، پیشرفت ذکر شده برای نواحی جغرافیایی پیشرفته کمی میتوانستند از نزدیکی بازار شهرها و توانایی صنعتی شان سود ببرند، محدود شد. هنگامیکه سیستم آبیاری به سمت زمینهای زراعتی بدتر توسعه داده شد، و نگهداری تاسیسات بزرگ با متدهای سنتی متمرکز کردن کار سخت تر شد، بهره دهی حاصله نیز در مقایسه با سرمایه گذاری اولیه که لازم شده بود، کمتر گردید. در اواسط سده ۷۰، کشاورزی کلکتیوتبه، از سطح نازلی از محصولات تولیدی برخوردار شد و مشکلات بزرگی در رابطه با معنویت کار پیش آمد. در روستاها ادعاهای بیشتری در مورد تقاضای مکان بهتر برای اقتصاد خانواده پدیدار شد و در واقعیت، بسیاری از کثوپراتیوها فقط روی کاغذ وجود داشت. بطور کلی بخش روستایی از نظر اقتصادی توسعه یافت، خصوصا در منطقه دلتایی اطراف رودخانه سرخ. با این همه در بسیاری از مناطق، در رابطه با اقتصاد ایزوله دهات، تغییرات خیلی کمی حاصل شده است.

تا حدی توسعه صنعتی پیش آمد. خصوصا در صنایع سنگین. ولی صنایع از ویرانیهای ۱۹۶۵ - ۱۹۶۸، و بمبارانهای تازه ۱۹۷۲، دچار خسارت زیادی شدند. بیشتر اجناس مصرفی، مواد غذایی جمعیتهای کشور و یک بخش بزرگ از سرمایه گذارها در خلال مدت گفته شده، از طریق کمک کشورهای خارجی آماده و تدارک میشد. به خاطر مشغولیت رهبری به درگیریهای جنگ، یک بخش از مسائل اساسی اقتصادی قبل از سال ۱۹۷۵، نادیده گرفته شد. طبعا بسیاری از مسائل توسط جنگ بوجود آمده بود. ولی این هم چنین مربوط بود به مسائلی در مورد سیاست اقتصادی که پس از این توجه بیشتری را بخود جلب مینمود. در آغاز، این تمایل وجود داشت که برای گسترش صنایع سنگین تقدم مطلق قائل گردیده شود، زیرا که کم توجهی نسبت به تناسب بین حوزه های مختلف اقتصادی شده بود. و تمایل دیگر نیز این بود که با شیوه های ممکن، از متدهای برنامه ریزی اجرایی سود برده شود.

اقتصاد نو استعماری در جنوب

در جنوب، کمک امریکاییان در خلال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۵، نه فقط مواد غذایی و کالاهای مصرفی را تهیه و تدارک مینمود بلکه هم چنین یک بخش بزرگ غیر معمولی از کالاهای سرمایه ای را برای کشاورزی و صنایع آماده مینمود توسعه بازار جهت منطقه روستایی - که تا آن موقع در مدت استعمار فرانسویان خیلی بیشتر از شمال توسعه یافته بود - وقتی یک موج از اجناس وارداتی به کشور سرازیر شد، هنوز ادامه داشت. همزمان تغییرات بزرگی در روابط ملکی زمینداری روی داد.

این تغییرات با تقسیم اراضی که بیت مینه از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴، در روستاها عملی گردانیده بود، آغاز شد، که یک قسمت از آن در اواخر سده ۵۰، توسط رژیم نکودین ریم به انجام نرسید، اما بعدا از طریق سیاست تقسیم اراضی سازمان ملل در سده شصت ادامه یافت. اصلاحات ارضی تی نو پس از ۱۹۷۰، به این معنی بود که اقدامات سازمان ملل، کم یا زیاد استحکام یافته بود و بهمان ترتیب روابط طبقاتی در منطقه کشاورزی تماما در ۱۹۷۵ تغییر کرده بود.

در ۱۹۷۵، اکثریت کشاورزان در دلتای مکونگ، بجای فلاکت، نسبتا توانمند و یا نجات یافته بودند. مکانیزه کردن قابل ملاحظه کشاورزی انجام شده بود و استفاده از کالاهای سرمایه ای وارداتی معمول گردیده بود. طبقه زمینداران قدیمی به نحو زیادی از بین رفته بود و یک طبقه جدید با کشاورزان متمول و صاحبان شرکتهای فعالیت تجاری در بخش کشاورزی و شهرها در مناطق دلتایی رشد نموده بود.

موقعیت منطقه کشاورزی در جنوب ۱۹۷۵، خیلی متفاوت تر از آنچه بود که شمال در ۱۹۵۴، به آن رسید. یکی از مهم ترین علائم اقتصاد منطقه کشاورزی شاید بیشتر در مناطق دلتایی صدق کند تا مناطق ساحلی و نواحی

مرتفع جنوب، اینستکه تولیدات بر اثر سوسیالیزه کردن به درجه بالایی رسید. بدین معنی که مناسبات اقتصادی بین تولیدکنندگان منفرد در سالیان طولانی متمادی رشد یافته بوده است.

صنایع در جنوب

در جنوب، صنایع تا حدی بوجود آورده شد. به دلیل حالت جنگی و وسوسه تجارتی که خود را به سیلی از کالاهای وارداتی که به اهداء کمک مالی امریکا متکی کرده بود، صنایع به نحو قابل توجهی رشد نکرده بود، بعلاوه همان صنایع کوچکی هم که بوجود آورده شد، به واردات متکی بودند. رژیمهایی که در جنوب بودند، هرگز بنحو جدی کوشش نکردند تا برای توسعه صنایع، از مواد خام سرشار استفاده کنند و یا منابع زیر زمینی را به مواد اولیه برگردانند. سیاست اقتصادی لیبرالی به همان سرمایه داران محلی هم چیزی نداد که خود را با اینگونه مسائل درگیر کنند. پیش از آنکه گردانهای امریکایی عقب نشینی کنند و به یک معنی پس از آن، ارز خارجی که برای تامین مالی کالاهای وارداتی استفاده میشد، برای رژیم سایگون مسئله ای نبود. صنایع در جنوب وقتی به مخاطره افتادند که تقاضا از پی آغاز ترک سربازان امریکایی پس از ۱۹۷۲، کاهش یافت و بدتر وقتی شد که تحریم تجارتی کشورهای غربی در ۱۹۷۵، معتبر گردید.

ناتمام برگردان از ماهنامه سوئدی : KOMMENTAR
شماره ۳ سال ۱۹۸۴



زنده بلا خلق رزمنده کرد که برای آزادی مبارزه میکند



آشنایی با دسائس امپریالیسم

ویتنامیزه کردن جنگ،

استراتژی شکست خورد، امپریالیسم

آشنایی با دسائس امپریالیسم

ویتنامیزه کردن جنگ، استراتژی شکست خورده امپریالیسم

در يك شب تابستانی گرم، يك قايق كوچك، آرام و ساكت به دهكده ماهیگیری كوچك تورتگوئرو (Tortuguero) در جنوب سان خوآن خود را نزد يك ميكارد - قايق مزبور با ۵۰۰ قبضه تفنگ خودكار Ak-47 بارگیری شده بود. آنها در ابتداء از مبداء اسرائیل ارسال شده بودند و سپس در ونزوئلا به كمك CIA از كشتی تحویل گرفته شده بودند. این اولین محموله سلاحی بود كه میبایست بزودی متعاقب آن با محموله دوم كه در راه بود به پاستوراگومس (Pastora GOMEZ) رسانده شود. او کسی بود كه در اواسط سال ۱۹۸۳ تصمیم گرفته بود علیه هم پیمانانش در آنسوی رودخانه - در نیکاراگوئه - مسلح گردد.

سلاح، مهمات و سایر لوازمات جنگی از کانال زون پاناما و السالوادور بوسیله هواپیمایی كه هیچگونه علائم ملیتی نداشت، حمل شده بود. در اواخر همان سال پاستورا در اطراف خود ۲۵۰۰ مرد مسلح داشت. در آوریل ۱۹۸۴، دویست تن از یاغیان پاستورا، دهانه رودخانه سان خوآن را به كنترل خود درآوردند. وقتی ساندنیستها در ماه مه دست به ضد حمله زدند و نیروهای مسلح پاستورا را از سان خوآن وادار به پس روی كردند، دیگر پایگاههای داخلی پاستورا در وضعیت بد روحی ای بودند كه در همه جا پخش میشوند. سربازان پاستورا غذا و آذوقه شان را از دست دادند، سیا برای اینکه وی را وادار به همکاری با كنتراس در شمال نماید، از تحویل محموله ها به پاستورا استفاده نمود. در بهار سال ۱۹۸۴ وقتی پاستورا در باره مذاكرات صحبت كرد و از نام اصلی كنتراس حرف بمیان آورد، سیا تحویل اسلحه و محموله را به او متوقف ساخت.

كمتر از يكسال گذشته بود كه پس از آن اولین محموله سلاح به تورتگوئرو وارد شد ولی بنظر میرسد كه نقشه های طراحی شده در واشنگتن قفل - خواهند شد. زیرا طبیعی است كه تمام تصمیمات در آنجاست كه گرفته میشود، در آنجاست كه سلاح و سایر مواد لازمه هماهنگ میشوند و این آدمهای واشنگتن هستند كه به تارهای سیمی چنگ می زنند تا اشخاصی چون پاستورا و قصابی كه سابقا در گارد ملی خوفناك ساموزا خدمت کرده است بعد از جيك جيك كردن، برقص درآیند.

تهدید در آمریکای مرکزی

ریگان در یکی از جلسات كنگره در سال ۱۹۸۳، بیست و هفتم آوریل اینطور گفته است: اگر آمریکای مرکزی سقوط كند، پس از آن چه اتفاقی بر سر مواضع ما در آسیا، در اروپا و برای متحدین مان در ناتو پیش خواهد آمد؟ اگر کشورهای خط مقدم جبهه نتوانند در برابر تهدیدی نزدیک مرز هایمان روبرو شوند، چرا بایستی اروپایی ها و آسیایی ها باور كنند كه ما برای خطراتی كه آنها را تهدید میکند، بطور جدی دست بكار میشویم؟ اگر شوروی بفهمد كه هیچ چیز به استثناء يك حمله به کشورهای مقدم جبهه يك پاسخ آمریکایی را نمی طلبد، كدام دوست میتواند پس از آن بما اعتماد كند؟ سپس او این تعبیرش را به تهدید در آمریکای مرکزی برگرداند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

دولت ریگان در همین رابطه نیز در مورد ترافیک دریایی در دریای کارائیب و تهدید علیه واردات نفت امریکا صحبت کرده است. این قبیل دلایل در راس همه متوجه عموم مردم در امریکا و کنگره است. برای ریگان و نزدیکترین دستیارانش بیش از همه پرستیژ امریکا و قابلیت اعتماد آن هست که در امریکای مرکزی مطرح میباشد. بسیاری امروزه فراموش کرده اند که این يك فکر كاملا محرمانه ای بود برای هم قطار سابقش کارتر، که در اختتام دوره ریاستش و تحت فشارهای سخت، سیاستش را در پرسپکتیوی شرقی - غربی در منطقه قرار داد.

سیاست کارتر در امریکای مرکزی

کارتر و آنها که از او حمایت کردند، به نیروهای انقلابی و تغییر و تحولات، بمثابه تاریخ ناگزیر در کشورهای جهان سوم مینگریستند. علاوه بر این او تصور میکرد که تغییرات اجتماعی و اصلاحات ارضی که مناطق کشاورزی را ترقی میداد و یا دیگر رفرمهایی که شرایط را برای پرولتاریای شهری بهبود می بخشید تا وقتی به هزینه ثروتمندان تمام میشود، احتیاجی به ایستادن در موقعیت جنگی همراه با کشورهای مقدم جبهه نیست: "تحولات اجتناب ناپذیرند" این توضیحی است که یکی از دستیارانش که مسئولیت سیاست در امریکای مرکزی را بعهده داشت، بیان داشته: "مسئله واقعی این نیست که چگونه، يك ثبات میتواند در برابر تهدیدی از جانب انقلابها حفظ نگهداشته شود، بلکه مسئله اینست که چگونه ثباتی میتواند از درون انقلابها خلق گردد."

علیه این نظریه آدمهای پنتاگون و سیا، مثل بسیاری از لیبرالهای وزارت خارجه به مخالفت برخاستند. هر تهدیدی اساسی علیه متحدین امریکا، مثل تهدید سوموزا در نیکاراگوئه، تهدیدی بود علیه خود آنان و پرستیژ و نفوذ امریکا، نه فقط در امریکای مرکزی بلکه در سراسر جهان. آنها همچنین مخالف تغییرات اجتماعی رادیکال بودند. زیرا اینگونه تغییرات کمک خواهد کرد تا جای پای شوروی در این قبیل کشورها محکم شود. وقتی کارتر پس از سقوط سوموزا وارد کنگره شد و خواهان ۷۵ میلیون دلار کمک اقتصادی به نیکاراگوئه گردید سیا و پنتاگون رابطین وفادار مطبوعاتی خود را برای رنگ کردن ساندنیستها همچون عروسکهای کوبایی بکسار بردند. وقتی کارتر توضیح داد که نیکاراگوئه انقلابیون خارج از سرزمینش را با اسلحه پشتیبانی نمیکند، از طرف ژورنالیستهای معتمد سیا و پنتاگون در "واشنگتن پست" مخالفت شد. این جنگ ایدئولوژیک راجع به نظریه های مربوط به انقلابها در جهان سوم و بخصوص نیکاراگوئه و امریکای مرکزی، همزمان با اشغال افغانستان توسط شوروی و نمایش گروگانگیری در تهران که هر شب از تلویزیون امریکا به آن رسیدگی میشد، ادامه داشت. دکترین همزیستی با رژیمهای انقلابی در جهان سوم اجازه نیافت در میان این تنشها شنیده شود.

وقتیکه موضوع حضور بریگاد شوروی در کوبا بالا گرفت، کارتر وادار به گریز شد. او تصمیم خود را مبنی بر ایجاد يك نیروی دریایی در دریای کارائیب علنا اعلان کرد و بعلاوه از کمک به نیکاراگوئه بعنوان روشی که از موفقیت نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری مینماید، دفاع نمود. بدینطریق او يك سیاست امریکایی را در يك پرسپکتیو متخالف شرقی - غربی در امریکای مرکزی وارد نمود که در حقیقت آنتاگونیست خودش بود. شرایط مباحثه در باره سیاست امریکا در امریکای مرکزی در اساس تغییر داده شده است. يك نیکاراگوئه که از کوبا و شوروی کمک میستاند، در این پرسپکتیو تهدیدیست علیه علائق امریکا در منطقه. پس امریکا حق دارد تا همواره دین نظارت بر تغییرات ساندنیستها را بر عهده بگیرد. هدف بعد از این از نظر موضوع، در واشنگتن نیست، و یا در کنگره و اسلوب مطبوعات لیبرالی. مسئله اینست که چه روشهایی میتواند ثمر بخش باشد.

جنگ ملیبی الکماندر هیگ

هنگامیکه رونالد ریگان به کاخ سفید آمد، مسئله امریکای مرکزی بالاترین درجه مسائل سیاست خارجی قرار داشت. او در عین حال در رابطه با حل کردن این مسئله که از تاریخ گذشته باقی نهاده شده بود، مشکلاتی نیز داشت: چگونه امریکا میتواند کنترل امریکای مرکزی را در يك آب و هوای سیاسی ایدئولوژیک باز پس بگیرد، ضمن اینکه به علت خاطره ویتنام چندان خوشایند نبود که توسط قوای نظامی باز پس گرفته شود؟

او میپنداشت که امریکا میتواند کار را با "سرچشمه سرکشی ها" - که به کوبا گفته میشود - آغاز نماید. طبق کلمات خودش: "از یکطرف در معرض مخاطره قرار دادن کوبا بوسیله قدرت اقتصادی فوق-العاده و نفوذ سیاسی امریکا و از طرف دیگر طرح این واقعیت که این قدرت نظامی تشکیل شده است تا به مسئله "سرچشمه سرکشی ها" یورش برد. او با یک رشته اقدامات کار را شروع نمود تا السالوادور را در اولین صفحات روزنامه و اخبار تلویزیونی قرار دهد. در فوریه ۱۹۸۱، وزارت خارجه یک کتاب سفید در باره السالوادور انتشار داد. در آن کتاب انقلابی توصیف شده بود که همچون تعرضی مسلحانه علیه سرزمینی کوچک در جهان سوم پنداشته شود که توسط "قدرتهای کمونیستی ظهور یافته از طریق کوبا" هدایت میشود. همان ماه نیروی دریایی در دریای کارائیب دست به مانور زد. نیرویی که متشکل از ۵۰ کشتی جنگی هدایت شده از طرف ناو هواپیمابر جنگی امریکا، ۶ هفته مداوم در آبهای خارج پورتو ریکو به تمرین مشغول شدند.

تعداد سی فروند کشتی به سمت آبهای کوبا جهت گیری نمودند و در کوبا ابن تهدید جدی گرفته شد. در - طی بهار ۱۹۸۲ تمرینات دریایی بزرگتری با ۲ فروند ناو هواپیمابر جنگی ارشد و ۳۷ کشتی دیگر و ۲۰۰ فروند هواپیمای جنگی جهت مشق پیاده شدن در یک "جزیره دشمن" خارج پورتوریکو به سرانجام رسید. در یک تمرین دیگر، ۶۰ فروند کشتی، ۳۵۰ فروند هواپیمابر در عملیات "ونتوره" با ۴۵۰۰۰ سرباز شرکت داشتند. در خلال سال ۱۹۸۱ برای اولین بار از اشغال کوبا صحبت به میان آمد. ریگان میپنداشت که هنوز افکار عمومی جامعه آماده پذیرش یک ماجراجویی سیاست خارجی نیست و هیچگاه حمله اش دست نیافت ولی تمرینات نیروی دریایی بجای خود، اهدافش را کسب نمود. زیرا آنها عقاید عامه را آزمایش نموده و آنها را با فکر استفاده از قدرت نظامی همچون یک امکان، عادت دادند.

سیاست ریگان ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲

هیچکس از آن در اینمورد گله کرد که در اولین گفتگو راجع به امریکای مرکزی در حلقه ریگان، ترس از یک ویتنام جدید وجود داشت. او از وزیر دفاع، واینرگر - معاون رئیس جمهور، جورج بوش - رئیس سیا، کیزی رئیس اداره امنیت ملی، آلن - و فرماندهان نظامی انتقاد کرد زیرا آنان از خاطره ویتنام به ستوه آمده بودند. اما بجز هیگ، کلیه اطرافیان حلقه رئیس جمهور در اینمورد متقاعد بودند که بکار بردن نیروهای امریکایی در موقعیتیکه حاکم بود، کاری نسنجیده نمیتوانست باشد.

بعلاوه امیدواریهایی وجود داشت که بشود مسائل مربوط به امریکای مرکزی را بدون استفاده از نیروهای امریکایی حل کرد. تقریباً کلیه اطرافیان ریگان معتقدند که ناآرامیها در سرزمینهای جهان سوم، الهام گرفته شده، جهت گیری شده و مسلح شده از سوی رژیمهای انقلابی ای که تا کنون بر پا شده اند، هستند. بنابر این طبق چنین نظری: چریکهای السالوادور کاملاً متکی به سلاحی که از کوبا و از طریق نیکاراگوئه میآید، هستند. و در پشت تمام اینها، همه وقت شوری قرار دارد. پس اگر این بند ناف در نقطهای بریده شود، خود بخود ناآرامیها از بین خواهند رفت.

این گفتار ایدئولوژیک و در راس همه نظریه ای ساده، آنقدر نیرومند هست که بیشتر اطرافیان ریگان را محکم بدو خود بپیچد. گذشته از این، این عقیده ای بود که توانست کلیه افراد واشنگتن را در مورد سیاستشان در امریکای مرکزی متحد نماید. اگر این سیاست کار کردی میداشت، میتوانست کلیه مسائل را حل نماید بدون اینکه احتیاجی به تحمل هزینه های سنگین از طرف امریکا باشد. وقتی کنگره در ماه مه ۱۹۸۱، مبلغ ۱۹/۵ میلیون دلار برای آموزش و ساز و برگ دادن به کنتراس در هندوراس اختصاص داد، دلایل این بود که آنها میخواهند به امر متوقف کردن ارسال و تحویل اسلحه از نیکاراگوئه به السالوادور که از طریق هندوراس حمل میشود، کمک نمایند. همه اینها در مجموع در رابطه با تئوری بند ناف بود.

تهدید علیه نیکاراگوئه

خوش بینی های قدیمی جای خود را خیلی زود به دیدی واقع بینانه و نامیدانه سپردند. در طی ۲ ساله اخیر ریگان و کارکنان واشنگتن در باره موقعیت امریکای مرکزی و تهدید علیه امریکا بنوعی صحبت کرده اند که از کلامشان همه چیز مشهود بوده اگر چه بطور روشن چیزی نگفته اند: که امریکا در فکر وارد شدن به یک جنگ است تا از علاقمندیهایش محافظت نماید. این گفتار پر تهدید با مایه گذاری بزرگتر بر روی روشهای نظامی و مقابله ای، زیرش خط کشیده شد. امروز اشخاص با صدای بلند میگویند که آنچه در سال ۱۹۸۱ گفته نشد، احتمالاً هدف ضربه زدن به دولت ساندنیستها در نیکاراگوئه بود، نه فقط فشارهایی جهت تغییر دادن سیاست. در همین سال یک مقام رسمی عالیرتبه در وزارت خارجه بیان داشت که دولت ریگان اصلاً فکر قبول یک دولت مارکسیستی را در ماناگوآ - نمیتواند بکند: "دولت ما هیچ نظری در باره پذیرش ریشه دوا نندن و باقی ماندن اینگونه رژیمها ندارد." در نوامبر سال ۱۹۸۳، فردآیک - نماینده دولت در پنتاگون گفت که امریکا "بایستی مانع ریشه دواندن یک دولت ساندنیستی در نیکاراگوئه بشود." یک چنین رژیمی میتواند تبدیل به یک انبار مهمات برای ناآرامیها و یک سرزمین صدور آزاد انقلابات و خشونت بشود. او - شونندگان خود در شهر دالاس اینطور هشدار داد: "اگر ما نتوانیم ممانعت کنیم، بایستی تقسیم شدن امریکای مرکزی را متوقع باشیم. این قبیل پیشرفتهای ما را مجبور خواهد کرد که در اینجا در قاره خودمان یک خط مقدم نظامی جدیدی را در رابطه با تضاد شرق و غرب بسیج و تجهیز نماییم."

برای اینکه این قبیل تعهداتی که آیک پیش میکشد، اعتماد پذیر باشد، ریگان باید آمادگی استفاده از نیروهای نظامی امریکا و دست آخر سربازان امریکایی را داشته باشد. موضوعیکه ریگان و نزدیکترین مشاورینش تلاش میکنند تا از آن اجتناب شود. ریگان در برابر کنگره در مارس ۱۹۸۳ اینطور گفت: "پیش از آنکه جلوتر بروم، اجازه دهید به آنانیکه خاطره ویتنام را طلب میکنند بگویم که هیچگونه نظری برای اعزام دسته های امریکایی به امریکای مرکزی وجود ندارد - احتیاجی به اینها نیست." در آوریل ۱۹۸۴، اطلاعاتی به خارج درز کرد مبنی بر اینکه پنتاگون برای تجاوز به نیکاراگوئه مفصلاً برنامه ریزی کرده است. یک نقشه شامل پیاده کردن ۱۵۰/۰۰۰ سرباز امریکایی در ساحل اقیانوس آرام که محاسبه شده بود ارتش نیکاراگوئه خواهد توانست قریب یک هفته مقاومت کند و خسارات امریکائیان در هر روز حدود ۴۰۰ نفر میتواند بشود.

همزمان تایید شد که در پنتاگون نظامیان عالیرتبه ای هستند که با نقشه مذکور مخالفند. تقریباً کلیه فرماندهان نظامی در امریکا تجارب و خاطراتی از ویتنام دارند. بعلاوه بسیاری از آنان تصور میکنند این علل سیاسی بود که موجب شکستی دردناک گردید، که آنها نتوانستند کلیه ملزومات جنگی ای که برای پیروز شدن لازم بود، به دلیل عقاید عمومی مخالفجنگ، بکار برند.

طبیعی است پنتاگون به یک باستیل کبوتران صلح تغییر شکل نداده است. بلکه بر عکس، مسئله در مورد کس است که با تجربیاتی از ویتنام، وظایفشان را در امریکای مرکزی چنان جدی میگیرند که نمیخواهند کارهای خرابکارانه نسنجیده ای را مشاهده کنند. البته ویتنام معنی ای داشته است که کنگره امریکا احساس بی میلی و ناراحتی عمیقی از آن دارد تا دسته های امریکایی را به جنگ در مناطق خارج بفرستد. و این بنوبه خودش پنتاگون و دستگاه بوروکراسی امنیتی را راهنمایی کرده است که مجدداً بر روی اهمیت شرایط سیاسی ارزش گذار نماید تا بتواند. جنگ را با پیروزی به پیش براند. اولین شرط اینستکه در سرزمین خودی یک پشتیبانی سیاسی برای جنگ بوجود آورده شود. مارک کانسین یکی از همکاران و این برگر اشاره کرده است که اگر مسئله بکار - گیری قوای نظامی امریکا است، بایستی سریع و مصلحانه پیش از آنکه عقاید عمومی امریکائیان و کنگره فرصت عکس العمل بیابند، بکار برده شود. همه چیز بایستی در یک طلیعه مقدماتی اتفاق بیفتد، آنوقت که نظامیان میتوانند بر روی پشتیبانی عقاید عمومی حساب کنند. ویتنام نشان داد که یک نیرو گذاری تدریجی از روشهای مبارزه نظامی کار کرد ندارد.

ژنرالهای پنتاگون آماده رفتن به جنگ هستند، ولی آنها فاکتورهایی را میخواهند که بتواند به پیروزیشان رساند. در امریکای مرکزی شرایط لازم برای استراتژی نظامی امریکا خیلی بهتر از آنچه در ویتنام بود، هست در حالیکه مسائل سیاسی برای قضاوت کردن مشکل تر هستند. ریگان و نظامیان قبل از آنکه عقاید عمومی و کنگره به آنها ایست ^{بگویند} بیاپستی ملاحظه کنند که چقدر هزینه بر میدارد و چه تعداد سرباز امریکایی کشته میشوند.

همین عدم اطمینان زیاد است که ریگان و سیاستش را به عقب نگه میدارد و مقامات عالی پنتاگون چون ریچارد پل و فردا یک را بجای خود مینشانند. در رابطه با مطلب فوق فردا یک در جنگ ویتنام نیز دخالت داشته است او در آتموقع در انستیتو "راند" (RAND) در کالیفرنیا نشسته بود و مطالعاتی که: "روحیه و تحریک ویت کنگ" (Viet cong motivation and morale) نامیده میشود، رهبری مینمود و در این راه بود که کشف کند چرا سربازان ویتنامی علیه سربازان امریکایی که در آن سرزمین برای دادن آزادی به آنها میجنگیدند، وارد جنگ شدند.

سیا و ارتش آزادیبخش

سیا خیلی زود شروع به آموختن نکته ای نمود. موقعیکه سیا شروع به مسلح کردن کنتراس در هندوراس نمود خیلی ها بودند که در واشنگتن می پنداشتند که اینها میتوانند به دولت ساندنیستها ضربه بزنند. طبعاً آنها تصور میکردند که آندسته از مردم نیکاراگوئه که به انقلاب خودشان خیانت کرده بودند، به سمت مستبد سابقشان همچون یک آزادیبخش خوش خواهند آمد و گله وار زیر بیرق هایشان همانند یک موج در سراسر کشور سرازیر شده و از ستم ساندنیستی آزاد خواهند شد. عملیات سیا و کنتراس به شدت و سرعت در خلال سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۲ رشد نمود.

در آوریل ۱۹۸۲ کنتراس قدرت ضربه خود را با انفجار ریونگرو - و پلهای اکوتال نشان داد. همزمان سیاستمداران امریکایی کاری کردند تا برای نیکاراگوئه تهیه وام از صندوق بین المللی پول مشکل تر بشود. اداره امنیت ملی امریکا تصدیق کرد که به دلیل "کوششهای سری ما" و وضع بد اقتصادی، ساندنیستها در یک موقعیت سخت قرار دارند.

چندی بعد، اردوی کنتراس به داخل خاک نیکاراگوئه منتقل شد. از آنجا که ساندنیستها دیکتاتورهایی مستبد بودند لذا بایستی مردم از آنها نفرت داشته باشند. سیا آن مراکز آموزشی ای را. بمثابه اهداف حملات کنتراس انتخاب کرد که یاور انقلابشان شده بودند: کثوپراتیوها، اتحادیه ها، مراکز مسیحی نشین، مدارس، کلینیکها^۴ بهداشتی و پزشکی همانند نیروی نظامی بدی تلقی میشدند.

تمام اینها با یک حمله به دل نورته در چیناندگا (CHINANDGA) در ۲۴ جولای ۱۹۸۲ آغاز شد. ۸ تن میلیشیا دزدیده شدند و ۸ تن دیگر شکنجه و کشته شدند. این اقدامات با عملیات کشتار و دزدیدن افراد ادامه یافت. در نوامبر نیز اقدامات مشابهی با خرابکاری در محصول برداری مزارع انجام شد و اعلام گردید که هدف ضربه زدن به دولت ساندنیستهاست. اگر چه کنتراس بوسیله مشاوران امریکایی و آرژانتینی آموزش داده شده بودند و با سلاحهای مدرن مجهز گردیده بود ولی ثابت شد که آنها آن نیرویی نشدند که واشنگتن انتظار داشته است. پس از یک پیشروی نسبی در یک تهاجم بزرگ در مارس ۱۹۸۳، آنها به عقب، به یک ناحیه مرزی عقب نشینی کردند و ۲ تا ۳ روز پیاده روی تا به داخل خاک هندوراس رسیدند. بدین ترتیب در شمال نیکاراگوئه هیچ سمپاتیزانی برای کنتراس بوجود نیامد.

در سپتامبر ۱۹۸۳ سیا آشکارا ابراز داشت که کنتراس نتوانسته پیروز شود. پس از آن نیروهای کنتراس به حدود ۱۵۰۰ نفر مسلح رسیدو در ژوئن همان سال سیا هدایت و کنترل مستقیم کلیه عملیات را بر عهده گرفت در مجموع برای سیا حدود ۷۵ میلیون دلار خرج برداشت و رویهمرفته بزرگترین عملیاتی بود که پس از جنگ

ویتنام، بطور منفرد برای امریکا تمام شده است. سیا در چنین موقعیتی میخواست موضوع را به پنتاگ—ون واگذار کند که واین برگر جواب رد داد. در تابستان ۱۹۸۳ معلوم شد که اسلوب امریکا نتوانست وظایف را در امریکا ی مرکزی، کنتراس و ارتش السالوادور به انجام رساند. آن راه حل که ریگان و مشاورینش در ۱۹۸۱ به آن امیدوار بودند، نشان داد که سرابی بیش نبوده است و روشن بود که امریکا بایستی تدابیر دیگری بکار برد تا به اهدافش در السالوادور و امریکای مرکزی نائل گردد.

سیاست و پول در واشنگتن

در ژانویه سال ۱۹۸۳ هنگامیکه کنگره جدید پس از کریسمس به واشنگتن باز گشت، ریگان نتوانست بیش از این در انتظار یک اکثریت جمهوری خواه و محافظه کار از دموکراتهای جنوب کشور بماند. در آغاز سال نیز پنتاگون و سیا به کسری پول در مورد جنگ در امریکای مرکزی دچار شدند. در کنگره یک ناراحتی جدی در مورد اوضاع منطقه وجود داشت و خواست انتخاب روشهای جدید نظامی در میان رهبران کنگره ضعیف بود. مسئولیت سیاست در امریکای مرکزی در دستهای توماس اندرس در وزارت خارجه قرار داشت. دیپلماتی حرفه ای با تجاربی از جنوب شرقی آسیا و اروپا. وظیفه او این بود که به تهیه پیشنهادی مبادرت ورزد تا کنگره پول لازمه را در اختیار قرار دهد. پیشنهاد او سیاستی بود در دو جانب که هم مذاکره و هم افزایش فشارهای نظامی را مطرح مینمود. او تصور میکرد که حد و مرزهای عملی برای موضوع اختصاص دادن ملزومات به امریکای مرکزی وجود دارد. مرزهای باریکی برای آنچه که عملاً انجام میشود، وجود دارد. بدین جهت سیاستمداران میبایست بر اغتشاشها در گواتمالا و السالوادور پیروشانند. اگر هیچگونه موقعیتی مکشوف نگردید، امریکا بایستی رژیم نیکاراگوئه را همچون یک واقعیت پذیرفته و به آن خو بگیرد و نیکاراگوئه بایستی در معرض فشارها و ایزوله شدن قرار بگیرد تا از محکم شدن جای پای کوبا یا شوروی در آنجا ممانعت بعمل آید. برای سیاست کارتر این یک رسوایی بود و برای واشنگتن ریگان نیز یک توهین صاف به ایدئولوگهای راستی قابل اعتماد.

همین امر باعث ایجاد یک جنگ تلخ در مورد سیاست در امریکای مرکزی در بین دولت ریگان گردید، نه درباره هدف بلکه در مورد متدها و راهی که به آن اهداف میرسد. رئیس سابق اداره امنیت ملی، ویلیام کلارک با خشونت علیه توصیه های اندرس به مخالفت برخاست. جین کرک پاتریک می پنداشت که اندرس و دستیارانش در وزارت خارجه اهمیت مسئله را ناچیز گرفته اند و او برای ریگان دائماً تشریح میکرد که آنچه مربوط به امریکای مرکزی است فقط چند جنگ ثانوی نیست که بتوان آنرا کوچک گرفت. او میگوید: کمکهای مالی و نظامی ای که اندرس از کنگره درخواست کرده بود به طرز اشتباه آمیزی کم بوده است. بنظر میرسید که اندرس قصد ایجاد بلا تکلیفی ای را داشته که بتواند راه را برای مذاکره باز نماید. برای یک پیروزی احتیاج خیلی زیادتری به امکانات و نیروی سیاسی بسیاری از طرف امریکا وجود دارد.

کلارک همچون سایر اطرافیان ریگان معتقد است که کمونیستها طبیعتاً آنقدر خیانت کار هستند که قرار داد با آنها بر روی کاغذ بی ارزش بشود. تنها چیزی که آنها می فهمند زبان زور است. اگر ساندنیستها در اساس سیستم سیاسی شان تغییر ندادند و افکار مارکسیستی شان را پس نزدند، نمیشود به آنها اعتماد کرد.

مسئله بطور ساده این بود که آیا امریکا میکوشد به یک راه حل مذاکراتی با ساندنیستها در ماناگوآ برسد و یا با آنها تسویه حساب نماید. اکثریت اطرافیان ریگان در نظر دارند که فقط باید بنوعی رفتار شود که علاوه بر خواست مذاکره با ساندنیستها نشان داده شود که هر گونه آمادگی برای تجاوز نیز وجود دارد. جنگ واشنگتن به آنجا رسید که گشادترین کلاه نصیب اندرس شد، او در ماه مه از شغلش برکنار شد. ریگان سرمایه گذاری نظامی را در امریکای مرکزی شدیداً افزایش داد و در پایان سال نیروی دریایی بزرگی در خارج

سواحل نیکاراگوئه به دریانوردی پرداختند همزمان سربازان امریکایی در تمرینات نظامی در هندوراس شرکت جستند که تا آنموقع بزرگتر از آن در منطقه دیده نشده بود. هندوراس خیلی سریع به یک پایگاه نظامی تغییر شکل داد که در آنجا گردانهای مهندسی امریکا شتابان یک محوطه پرداز جدید و تعدادی پادگان ساختند و اینها همه به این شایعات دامن می‌زند که زمینه آماده میشود تا بزرگترین گردانهای امریکایی در منطقه را در خود جای دهد.

هنگامیکه ریگان در ژوئن تصویب کرد که ۱۰۰ تن کلاه سبز به پورتوکاستیلا در هندوراس اعزام شوند تا افسران السالوادوری را تعلیم دهند، روح ویتنامی بیدار شد. ادواز دکندی، سناتور دموکرات از ماساچوست توضیح داد که نمیخواهد بیش از این ببیند که "چطور گردانهای ما با هلیکوپتر از سان سالوادور تخلیه میشوند" آنطور که قبلا در پنوم پنه و سایگون.

سخنگوی کاخ سفید، لاری اسپیکس کوشید مطبوعات را آرام نماید و تشریح نمود که سخنان قبلی ریگان هنوز بجای خود باقی است و نظری وجود ندارد تا جنگ را آمریکا شیزه نمائیم. خود ریگان نیز از تاکید اهمیت تمرینات کاست و در یک کنفرانس مطبوعاتی توضیح داد که "ما هیچگونه نقشه ای جهت مداخله نداریم."

ریگان و اپوزیسیون در امریکا

همان موقع که ریگان در مسیر مقابله جویانه علیه نیکاراگوئه قدم گذارد، بخوبی دریافت که این سیاست بدیست که تمام امکانات را برای مذاکره کنار می‌زند. از اینرو گفت که آماده مذاکره میباشد و یکسری اقداماتی نیز برای فریفتن مخالفینش در کنگره انجام داد. او از ریچارد استون بعنوان جوابی برای شرط کنگره و فرستاده ویژه در امریکای مرکزی یاد کرد. برخلاف تماسهای نزدیک استون با اکثر راستی‌های افراطی، کوبائیه‌های فراری در فلوریدا و عقاید شناخته شده اش در باره کارائیب و امریکای مرکزی، این فقط خدعه ای شفاف بود. ریگان رسماً شرط کنگره را برآورده ساخت، در همین چرخش، او هنری کیسینجر وزیر خارجه اسبق توصیه نمود که رهبری یک کمیسیون را از هر دو حزب بر عهده بگیرد تا هر دو حزب بتوانند خود را در پی سیاست امریکا در امریکای مرکزی قرار دهند. این شیوه ای بود جهت خلق یگانگی در جبهه خودی در مورد امریکای مرکزی. ریگان برای اینکه پیشنهاد اش را از داخل کنگره بدست آورد او و ستادش در کاخ سفید بطور تاکتیکی به همکاری دست یازیدند که در واشنگتن آنرا "همسازی" نامیدند. اصطلاح ساده تر آن این است: "سیاست چشم در برابر چشم" که بدین ترتیب تفصیل میشود: اگر چریکها در السالوادور به اهداف اقتصادی حمله برند، امریکا به کنتراس کمک میکند تا به همان اهداف در نیکاراگوئه حمله کنند و تا وقتی نیکاراگوئه از چریکهای السالوادوری حمایت میکند این سیاست ادامه دارد. اگر کنگره در واشنگتن، متوقف انتخابات را در السالوادور الزامی میسازد، پس انتخابات نیکاراگوئه نیز باید متوقف گردد.

در این برنامه، ریگان امکان یافت که بگوید او بهمان ترتیب علیه نیکاراگوئه عمل مینماید که نیکاراگوئه علیه دیگران. کنگره از این استدلال آنقدر مقهور گردید که خواهان کمک مالی به کنتراس شد. وقتی که اپوزیسیون کنگره به همین سیاست ادامه داد، آنگاه ریگان و ستادش در کاخ سفید متدهای وحشیانه تری بکار خواهند برد. در اکتبر امسال کنگره میخواست ۴۵ میلیون دلار به امر کمک مواد غذایی به اتیوپی اختصاص دهد. کساک سفید تهدید کرد که اگر کنگره همزمان کمک مالی جدیدی به کنتراس در هندوراس را تصویب نکند، آنرا متوقف خواهد نمود.

خواست مذاکراتی ریگان

جای شکی نیست که ریگان و نزدیکترین مشاورینش در پی هر بهانه ای هستند. آنها میتوانند عذری بیابند و کلیه متدهای قابل فکر را بمنظور اینکه سخت تر علیه نیکاراگوئه دست بکار شوند، بکار برند. وقتی نیکاراگوئه توسط شرائط امریکا متعهد شده بود، بی رغبتی آنها نسبت به انجام مذاکرات واقعی، آشکارا

از اعمالشان هویدا بود . همزمان با انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ، یکانهای چتر باز دستنه هشتاد و دوم فور دپراگ برای انجام تمرینات در هندوراس نزدیک مرز نیکاراگوئه پیاده شدند . هواپیمای امریکایی بر روی آسمان ماناگوآ مستقیماً به پرواز در آمد و در خارج از لنگرگاه نیکاراگوئه ، نیروی دریایی بزرگی قرار گرفته بود ، همه برای اینکه تهدید علیه نیکاراگوئه را پررنگ نمایند . سفیر نیکاراگوئه در سوئد گفت که دولتش برای پانزدهمین مرتبه تلاش کرده است تا شرایط مذاکره با امریکا را بوجود آورد ولی ریگان يك راه حل نظامی را ترجیح میدهد .

دولت نیکاراگوئه هر مسئله ای که امریکا مطرح نموده است به شکلی بهتر پاسخ داده است . هر بار ساندنیستها از طرف واشنگتن به چیزی متعهد شده اند ، و هر بار هم که آنها پیشنهادی در باره قرار داد مطرح کرده اند از طرف ریگان کنار زده شده است . سفیر امریکا در ماناگوآ - لورنس پرولا - مطرح کرده است که ساندنیستها بایستی تحویل اسلحه به چریکهای السالوادور را متوقف نمایند در غیر اینصورت کمک امریکا بازپس گرفته میشود . در آوریل ۱۹۸۱ - واشنگتن پذیرفت که تحویل اسلحه به چریکها به شدت کاهش یافته است . در يك حالت فرضی اگر ساندنیستها به فشارهای واشنگتن تسلیم شوند ، بعنوان گواهی موثر بودن فشارها و دلیل خوب افزایش فشار خواهد بود . و این بدین معنی است که اشخاصی که متدها و راه حلهای دیپلماتیک را ترجیح میدهند با دشواریهای بیشتری روبرو خواهند شد . ساندنیستها در دسامبر ۱۹۸۲ بعنوان جوابی به نگرانیهای واشنگتن بیان کردند که نمیخواهند هواپیمای میگاز شوروی دریافت کنند . سیا هم به کنتراس علامت داد که هدفهای عمق ناحیه مرزی نیکاراگوئه حمله برد زیرا بنظر میرسد که اینکار تقریباً خالی از ریسک باشد . ساندنیستها در ۱۹۸۳ عهد نامه ای را مبنی بر منع هر گونه خرید و فروش اسلحه در منطقه پیشنهاد کردند . ریگان آنرا به دور ریخت و به جای آن دستور داد که بنادر نیکاراگوئه را مین گذاری نمایند . در سپتامبر ۱۹۸۴ ساندنیستها توضیح دادند که به پیشنهاد صلح گروه کنتادورها در منطقه ملحق میشوند ولی واشنگتن این پیام نیکاراگوئه را بی معنی تلقی کرد . وقتیکه نیکاراگوئه در تاریخ چهارم نوامبر ۱۹۸۴ ، دست به انتخابات عمومی زد و ۸۲ درصد از رای دهندگان در مراسم انتخابات شرکت جستند . ریگان آنرا همچون يك شوخی کنار گذارد و تکرار کرد که امریکا به پشتیبانی اش از کنتراس ادامه خواهد داد .

جنگ و سیاست بعد از ویتنام

يك ارزیابی سیاسی نسبت به چگونگی تجاوزی که میتواند به نیکاراگوئه بشود ، بستگی مستقیم به سنجش پناگون و کاخ سفید از چگونگی سرعت و بهای آن دارد . بخشی از نظامیان معتقدند که امریکا در عرض ۱۰ روز قادر است کار را تمام کند . و این به این معنی است که قبل از اینکه افکار عمومی فرصت عکس العمل بیابند ، به کار خاتمه داده خواهد شد . دیگران فکر میکنند که این موقعیت سیاسی مناسب است که يك تجاوز را به انجام میرساند حتی اگر جنگجویان يك یا دو ماه بمانند .

آنها وقتی مخارج اشغال کوبا ، نیکاراگوئه و السالوادور را در تقاضای الکساندر هیگ در سال ۱۹۸۱ محاسبه نمودند ، این ارزیابی های خوش بینانه به کنار زده شد . پس از اشغال گرانادا مشابه چنین ارزیابی هایی مجدداً بازگشت . گردانهای نظامی بعنوان ضرورتی در مناطق نظامی آماده و حاضر هستند تا آنگاه که آمادگی افکار عمومی برای يك تجاوز بدست آید ، وارد عمل بشوند .

غالب محاسبات در مورد يك تجاوز به نیکاراگوئه شامل نیرویی مرکب از دو بخش و یا حدود ۶۰ هزار سرباز که با هواپیما و توپخانه پشتیبانی میشوند ، میگردد . آنها مستقیماً از پایگاههایشان در امریکا و یا پایگاههای دریایی پرواز میکنند . سرنیزه احتمالاً یکانهای زمینی ای از داخل بریگاد چتر بازان ساحلی بیست و دوم و بیست و هشتم در کارولینای شمالی خواهند بود . طی تمرینات "سنجاك بزرگ ۲" در نوامبر ۱۹۸۳ حدود یک هزار سرباز متعلق به بریگاد بیست و هشتم در پورتو کاستیلای هندوراس پیاده شدند . بریگاد مزبور در لبنان و سپس در تجاوز

به گرانادا مورد استفاده قرار گرفت.

نیروی اصلی احتمالاً از سوی قویترین ارتشها پیش برده میشود. چتربازان هنگ صدویکم یا THE BIG RED- ONE " که در ویتنام نامیده میشدند - یکی از قویترین و جنگنده ترین هنگها در نظر گرفته شده است. آنها سخت ترین ماموریتها را در مناطق کوهستانی ویتنام انجام داده اند. هنگ هشتاد و دوم در جریان اشغال گرانادا یکهزار و دویست سرباز را در منطقه هوایی کنار ساینس پوینت پیاده کرد و در سال ۱۹۸۴، از طریق تمرینات هوایی هنگ مزبور ۳۰۰ تن در سان لورنس هندوراس پیاده شدند. در خلال تمرینات "سنجاك بزرگ" یکانهای دسته صد و یکم نیز بکار برده شدند.

اکثر نقشه ها که مورد بحث قرار گرفته بعنوان حمله ای به ماناگوا، شهرهای بندری کورنیتو و پوئتوساندینو و چندین نقطه مهم دیگر فرض شده اند. دسته های مزبور بایستی پل اصلی بین بلوفیلو و پوئرتو کاباس در ساحل نیکاراگوئه به سمت دریای کارائیب را ایجاد نمایند. چتربازان هشتاد و دوم و صدویکم در منطقه هوایی ای پیاده میشوند که از آنجا بعداً بتوانند با توپخانه سبک پرواز نمایند. کلیه ناظران معتقدند که جنگ ۱۲ روز طول خواهد کشید تا ۴ شهر مهم تسخیر گردند و قوای اشغالگر بعداً در آنجا باقی خواهند ماند تا علیه چریکها وارد جنگ بشوند.

در يك مطالعه عمیق تر که در سال ۱۹۸۴ توسط تئودور موران بچاپ رسید، محاسبه شده است که نمیتوان شهرها را به سرعت تسخیر نمود و کنترل روی سراسر سرزمین را در خلال يك جنگ سخت به حدود ۳ ماه یا بیشتر کشیده خواهد شد. او خسارات وارده بر امریکائیان را حدود ۵ هزار کشته و بین ۹ تا ۱۸ هزار زخمی در طی اولین ۱۲۲ روز جنگ تخمین میزند. ادوارد کینگ که قبلاً با مسئله مشابهی در پنتاگون کار میکرد، معتقد است که اشغال نیکاراگوئه حداقل احتیاج به صد هزار سرباز در خلال شش ماه دارد و بعداً احتیاج بیشتری برای مقابله با توسعه جنگ چریکی پیدا خواهد شد.

اکنون چه اتفاق میافتد ؟

دیپلماتهای امریکایی محقق در امریکای مرکزی گزارش میدهند که بسیاری در حلقه ریگان وجود دارند که میخواهند دسته های امریکایی را به نیکاراگوئه اعزام نمایند، اما اکثر آنها واقعا نمیدانند که اینکار برای چیست. اگر چنین اتفاقی بیفتد، صدها سرباز امریکایی و سپس هزاران تن با تابوتهایشان به خانه برمیگردند. آنگونه که يك دیپلمات صریح الهجه گفته است سپس "کنگره از سقف بیرون می پرد" در ۲۸ نوامبر، واین برگر در برابر کلوب ملی مطبوعات اینطور گفت که امریکا فقط وقتی نیروهای خود را به يك جنگ میفرستد که به پیروزی مطمئن باشد. "رئیس جمهور اجازه نخواهد داد که نیروهای نظامی ما بتدریج به يك جنگ در امریکای مرکزی کشیده شوند یا هر جایی دیگر در جهان. هدف سیاسی ما اینستکه مانع احتیاج به يك مداخله مستقیم امریکایی بشویم."

واین برگر شروط را محکم کاری نموده است. که بایستی همه چیز کاملاً برآورده شده باشد تا گردانهای امریکایی به یه جنگ در خارج فرستاده شوند. شرطی که بازگشت پنتاگون را منوط به يك جنگ هم در میدان نبرد و هم علیه عقاید مخالف عمومی نموده است. "ویتنامهای دیگر، هرگز" هم پیام واین برگر است و هم ریگان ولی آنان از آن همان منظوری را ندارند که اپوزیسیون مخالف سیاستهای آنها. بلکه آنان بوسیله پیام مذکور میگویند که بار دیگر نیروهای جنگی امریکا بایستی آماده تر و مطمئن به پشتیبانی عموم و کنگره امریکا وارد جنگ بشوند. تمام حیص و بیص ریگان اکنون اینستکه او بایستی مردم امریکا را از تهدید وحشت آور نیکاراگوئه علیه آنان بترساند و همزمان ناآرامی و نگرانشان را از اعزام دسته های امریکایی جهت خنثی کردن تهدید مزبور، آرام نماید.

پایان

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!



گزارشی از سالوادور

دهکده های استراتژیک

سری ترجمه های کوتاه

گزارشی از سالوادور

دهکده های استراتژیک

در دفتر وزارتخانه چالاتانگو - سنکر رسمی چریکها و اعلام شده چون "منطقه آزاد" - يك كلنل بنام سيگفردو اوچوا پرس (OCHOA PEREZ) میکوشد متدی جدید از مبارزه ضد چریکی را معرفی نماید. ایده او اینست که روستاهای کشاورزی ای بوجود آورده شوند که اصطلاحاً "دهکده های استراتژیک" خوانده میشوند از همان نوع دسته های دفاع از خودی که نظامیان به کمک سیاست "شلاق و هویج" در گواتمالا ساخته اند. برای ایجاد اولین منطقه استراتژیک، کلنل با آخرین سرعت میراند: در آنجا باید ۲۰ مدرسه

۱۲۰ معلم، ۱۵ مرکز بهداشت و ۱۵ پزشک وجود داشته باشند. بعلاوه منطقه بایستی الکتریسته و ۱۶۷ کیلومتر جاده داشته باشد. اوچوا پرس معتقد است که پیشرفت اقتصادی - همچون نیاز اساسی متقاعد کننده مردم، مناسب ترین شیوه "کم گاز کردن حرکت باقیمانده ایده های انقلابی" است. FDR- FMLN، پس از این نخواهند توانست خوراک خود را از این واقعیت که نابرابریهای اجتماعی در منطقه بزرگداشت و عقب ماندگی اقتصادی زیاد، بدست آورند.

ژنرالهای منقد در سان سالوادور از همدردی ناگهانی او نسبت به جمعیتهای فقیر در مناطق کشاورزی متحیر شده اند. آخر آنها او را بخاطر میآوردند که چگونه دسته های تحت رهبری را در وزارتخانه کاباناس (CABANAS)، مثل يك راست افراطی لجوج فرماندهی میکرد تا برای راه حل نظامی - شامل قصابی غیر نظامیان - مبارزه ای دائمی کنند. اما ایده های او تازه نیستند. گذشته از این، آنها توسط امریکائیان بازگشته از ویتنام، در گواتمالا به اجراء در آمده اند.

خدمت نظام در بحث مجدد

افاضه بر این، اعزام شدن اوچوا پرس به چالاتانگو، مجازاتی است بخاطر توطئه چینی اش علیه وزیر دفاع در سال ۱۹۸۴ و پدیدار شدن تازه اش، همانگونه که منقدین بیان داشته اند: "يك محصول از تبلیغات امریکایی های شمالی" است.

نیاز ارتش سالوادور به تجهیزات دائماً افزایش می یابد. ارتش بطور تخمینی چهل و پنج هزار مرد مسلح دارد. اما اینها هیچ کجا نتوانسته اند بر نیروی چریکها که شاید ۸ تا ۱۰۰۰۰ (تهیه اعداد موثق هم از ارتش و هم از چریکها بسیار مشکل است) نفر هستند، موفقیتی بدست آورند. جنگی که تا کنون ۵ سال از آغاز آن میگذرد، حدود ۵۰ هزار قربانی را درو کرده است که قسمت اکثر آنها از سربازان بوده اند، و متقابلاً با این پیش زمینه، خدمت نظام وظیفه اجباری که در قانون اساسی نگاشته شده است، بیش از هر وقت قابل بحث کردن دوباره شده است.

عملاً بدین صورت است که جوانان برای معرفی سربازی از بخشهای فقیر نشین مناطق کشاورزی و شهرها

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

می آیند. فرزندان "خانواده های ترکه نازک" بدون استثناء خدمت نظام انجام نمیدهند. دلیل هم اینستکه این فقیرها هستند که علیه فقرای دیگر میجنگند.

بنظر میرسد که اکنون ارتش میخواهد جهت نگاهداری فراریان از خدمت نظام، معرفی کردن هر شخص بیشتر از ۸ سال را واقعا بمورد اجراء بگذارد. تصور میشود که تنها امکان شکست چریکها توسط ارتش، این باشد که تعداد سربازان را زیاد نمایند.

راستی ها در اضطراب

پیشرفتهای متوالی اخیر نظامیان به عکس العمل های غیر منتظره ای منتهی گردیده است. در سمت راستی ها، هر جایی که معمولا سخنی در باره حل مسائل نظامی گفته شده است - خاطر نشان شده است که اکنون جوانانی که تحصیل میکنند و "آنها که حرفه ای برای فکر کردن دارند" مسلما از خدمت نظام وظیفه باید معاف شمرده شوند.

این مباحثات حتی به داخل ساختمان آجری کلیسا نیز کشیده شده است. معاون اسقف در سان سالوادور، گرگو-ریورو ساخارس (Gregoriorosa Charez) گفته است که اگر افراد فرزندان خود را به میدانهای جنگ بفرستند، به آنها که يك راه حل نظامی میخواهند نه راه حل صلح آمیز جنگ، کمک کرده اند و رفتن دیگر انسانها را ادامه نداده اند.

موضوع هر چه باشد، این مرد کلیسا تصدیق کرده است که وقتی مسئله مربوط به لزوم دفاع از میهن باشد، پس باید فقط به فرزندان کشاورزان و کارگران فکر کرد.

همزمان که این مباحث ادامه مییافت، مذاکرات صلح بین دولت دموکرات مسیحی ناپلئون دوآرته (Napoleon Duarte) و چریکها، گاه ساکن و گاه متحرک جریان داشته است.

FDR- FMLN، معتقد است که حالا توپ در نزد دولت است. طبق منابع چریکها، يك تاریخ در ژانویه از نظری وقت قاپیدن سومین دور مذاکرات صلح است. FDR- FMLN از طریق کلیسا اظهار داشته که بایستی طرفین جدید بخرج دهند تا ملاقات به واقعیت تبدیل شود. ولی از طرف دولت هیچگونه جوابی نیامده است. افراد میگویند که مسئولیت ادامه دیالوگ خاتمه یافته، صاف و ساده بعهده دولت است. دوآرته از سمت خودش در آخر ژانویه گفته است که "خواست صلح در بین مردان شورشی از بین رفته است" و اینکه چریکها از دیالوگ بخاطر اهداف تبلیغی استفاده کردند.

در اکتبر سال گذشته بود که دوآرته و چریکها در يك کلیسا در لاپالما برای اولین مرتبه جهت مذاکره با یکدیگر نشستند. تبلیغات در اطراف آن عظیم بود. تصویری خندان از دوآرته که از میان جمعیت راهش را باز میکرد در سراسر جهان پخش شد و در امریکا هم ریگان دستها را بهم می مالید. در گرما گرم برنامه انتخابات در امریکای شمالی، آنجا که گه گاه توجه امریکائیان بر روی امریکای مرکزی جلب میشود، بطرز عالی ای ابراز شد که بالاخره توانستند با پشتیبانی امریکا از دوآرته به "خواست صلح" رجعت نمایند.

در خلال مدتی که مذاکرات صلح موضوع روز بود میشد تصدیق کرد که این چریکها هستند که بیشترین کار خود را تعطیل کردند تا به موفقیتی دست یابند و به نتیجه ای برسند. با وجود این دوباره در اوقات اخیر آتش بس اعلام شده است. این آتش بس ها همزمان با عمل واکسیناسیون سراسری که در فوریه و مارس انجام یافت، اعلام گردید. هر دو طرف اسلحه ها را به زمین گذاردند تا ۴۰۰ هزار کودک بتوانند واکسینه بشوند. این جریان همکاری توسط انجمن کودکان وابسته به سازمان ملل، یونیسف (unicef) برنامه ریزی شده بود.

در خلال واکسیناسیون مارس، چریکها هم چنین بلوکه کردن حمل و نقل ها را فسخ کردند. در طی جولای و تعطیلات سال جدید اوضاع نسبتا آرام بود. شاخه نظامی FMLN، در عین حال گشتی های دولتی را متهم

به شکستن آتش بس غیر رسمی نموده است.

پایان

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق بهزبری طبقه کارگر

FMLN چیست ؟

سری ترجمه های کوتاه

FMLN چیست ؟

از سالها پیش السالوادور درگیر يك جنگ داخلی بوده است. در يك سوی جبهه نبرد ، FMLN باغناق مردم و در سوی دیگر گروه صاحبان قدرت با پشتیبانی اقتصادی و نظامی امریکا ایستاده اند .

FMLN ، برای دفاع نظامی از يك خلق زجر دیده و ستم کشیده ایجاد گردید . اعتراض های صلح آمیز ، تظاهرات مبارزات سندیکیایی و اعتصابات هیچکدام موفق نگردیدند تا وضعیت زندگی اکثریت زحمتکشان السالوادور را عوض نموده و یا بهتر گردانند . هر گونه اعتراضی با بیرحمانه ترین و حیوانی ترین شیوه ها سرکوب میگردد و برای خلق تنه راهی که باقی ماند دست بردن به اسلحه بود .

FMLN ، (جبهه فارابوند ومارتی برای رهایی ملی) که در سال ۱۹۸۰ پدید آمد از پشتیبانی کلیه اقشار جامعه ، کارگران ، دهقانان ، کارمندان ، دانشجویان و حتی سازمانهای مذهبی برخوردار بوده و در همان سال FDR نیز ایجاد گردید : يك جبهه از تمام نیروهای با اهمیت دموکرات در السالوادور .

FMLN - FDR ، با همدیگر اپوزیسیون کشور را تشکیل میدهد و FMLN سازماندهی مبارزه مسلحانه را انجام میدهد . پس از سالها جنگ و دهها هزار کشته ، FMLN - FDR میکوشند به يك راه حل صلح آمیز برسند . اما اینکه انسانها از جنگ خسته شده اند به این معنا نیست که آماده دست شستن از مبارزه ای برای حضور ارزشهای انسانی گردیده اند .

FMLN - FDR ، بعنوان راهی بسوی تلاش صلح آمیز ، مذاکره با دولت را لازم دانست و پس از فشارهای بین المللی دولت میروود که با نمایندگان مردم ملاقات نماید . دو بار ملاقات صورت گرفت ، اما دولت خواستار گفتگوی ناگهانی ، نشان داد که يك مهمان ناخوانده است . ولی FMLN که بزرگترین حمایت خلق السالوادور را دارد از میدان بدر نخواهد رفت . و در عوض پیشنهاد تشکیل يك دولت موقت را نموده است .

پلاغرم پیشنهادی برای يك دولت موقت

FMLN - FDR ، پیشنهاد تشکیل يك دولت موقت با مشارکت وسیع را داده اند . این دولت میتواند همانند پلاغرمی باشد از طرف آنهایکه می توانند کاری برای خروج از بحران فعلی انجام دهند . این امیدواری وجود دارد که بعدا بشود جامعه را از نظر اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی تغییر داد تا به يك سیستم عادلانه دست یافت . در این دولت موقت نمایندگان جنبش کارگری ، کارگران روستایی ، معلمین ، کارمندان ، هنرستانها ، دانشگاهها ، مدارس عالی ، احزاب سیاسی ، بخش خصوصی و همچنین نماینده FMLN - FDR و ارتش پس از پالایش و پاکیزگی بایستی شامل باشند . دولت بایستی معرف تمامی دوایر باشد بجز الیگارشی و آنهایی که در مقابل اهداف دولت موقت هستند و یا دیکتاتوری را پشتیبانی مینمایند .

اهداف اصلی دولت موقت با مشارکت وسیع اینچنین است :

۱- کسب استقلال ملی .

۲- تخریب دستگاه سرکوب و پی ریزی يك دموکراسی واقعی ای که در آنجا افراد حقوق انسانی و آزادی سیاسی خود

بقیه در صفحه ۷۱

«پیش بسوی تشکیل ارتش خلق!»

مصاحبه با رهبران جنبش های انقلابی امریکای مرکزی ۲

مصاحبه با رهبران جنبش های انقلابی آمریکای مرکزی
(قسمت دوم)

مصاحبه با فرمانده بندیکتو BENELECTO
(فرمانده ارتش چریکی فقرا - E.G.P گواتمالا)

مختصر معرفی : سابقه فعالیت فرمانده بندیکتو در جنبش انقلابی گواتمالا به اوائل دهه ۱۹۷۰ باز میگردد ، یعنی به زمانی که وی نخستین گروه از گروه های چریکی ارتش چریکی فقرا (E.G.P) را در جنگل های ایکس کان IXCAN در شمال گواتمالا رهبری کرد . وی یکی از اعضای دائمی فرماندهی عالی EGP و عضو هیات رهبری وحدت ملی انقلابی گواتمالا (URNG) است که در برگیرنده EGP و سه سازمان سیاسی - نظامی عمده دیگر گواتمالا است .

شرکت بومیان در انقلاب

نقش مردم بومی گواتمالا در مبارزه انقلابی چیست و شرکتشان در حکومت انقلابی چگونه خواهد بود ؟

مهم ترین پیشرفت در تمامی طول تاریخ اخیر گواتمالا شرکت کنونی بومیان در جنبش انقلابی است . این بدان معنی است که نیروهای اجتماعی اصلی کشور راه انقلاب را در پیش گرفته اند .

به دنبال شکستهای دهه ۶۰ ، جنبش چریکی دریافت که دو عامل اساسی سبب میگرد که جمعیت بومی پذیرای ایده ها و سازمانهای انقلابی گردند : استثمار که آنان طی مبارزات روزمره شان برای بقا ، متحمل میگردند ، و ستم نژادی و فرهنگی که بر آنان وارد میگردد . ما اکنون متجاوز از ۱۰ سال است در کوهها و جنگل هائی که مسکن بومیان است فعالیت میکنیم . در ایکس کان ، در کوههای شمالی ال کیچه ، اوئه اوئه تنانگو ، آلتاورا پاس و با خاورا پاس ، و در چیمال تنانگو ، در همین نواحی بود که ما به بازسازی جنبش چریکی پرداختیم .

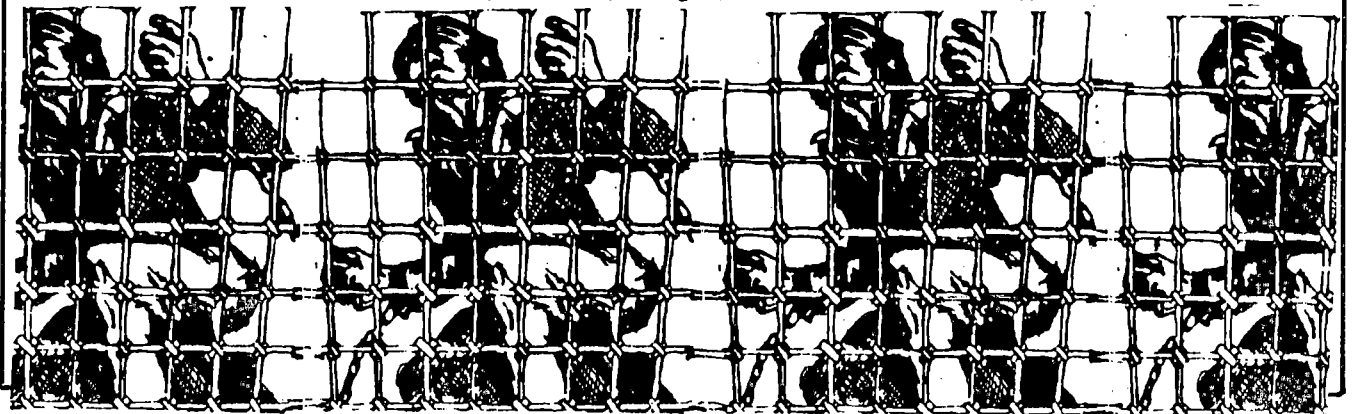
ما پروسه ای را ، که طی آن فرهنگ مردم بومی تخت تاثیر مناسبات تولیدی

سرمایه داری رو به زوال می‌رود مشاهده کردیم. ما تاثیرات این پروسه را هنگامی که کوشیدیم جماعت‌های بومیان را در نواحی کوهستانی، یا Altiplano سازمان دهیم تجربه کردیم، آنجا اکثریت جمعیت بومی زندگی میکنند و همان جایی که ما جبهه‌های چریکی متعددی گشوده‌ایم. هر سال وقتی بومیان مجبور میشوند در فصل برداشت محصول جماعت‌های خود را در کوهستانها ترک گفته و در جستجوی کار عازم مزارع ساحلی گردند. شرایط کار و غیبت دراز مدتشان وقت چندانی برای حفظ شیوه سنتی زندگی شان برایشان باقی نمی‌گذارد. در نتیجه، رفته رفته هویت فرهنگی و قومی شان را، که بر شالوده تولید ما قبل سرمایه‌داری استوار است، از دست میدهند. منظورم این است که بومیان عمدتاً برای مصرف خودشان تولید میکنند. همین [تولید برای مصرف شخصی ۰م.] وقت آزاد بیشتری برای انواع گوناگون فعالیت‌های فرهنگی در اختیارشان میگذارد. اما وقتی بومیان برای یافتن کار به مناطق ساحلی میروند، دیگر فرصتی برایشان باقی نمیماند که به کار وقت گیر دوختن لباس‌های سنتی که معمولاً میپوشند پردازند. این عنصر زمان در یک نظام ما قبل سرمایه داری به حساب نمی‌آید. اما وقتی زمان کار انسان بنا معیار سرمایه داری، با معیار پول معادل آن اندازه گیری میشود، دیگر وقتی برای اختصاص دادن به فعالیت‌های سنتی باقی نمی‌ماند. بنابر این نخستین چیزی که اتفاق می‌افتد این است که مرد بومی، وقتی رهسپار سواحل میشود، دیگر لباس سنتی بومیان بر تنش نیست، گر چه هنوز تا حدی هویت فرهنگی خود را حفظ کرده و زنش همچنان لباس سنتی بر تن دارد. اما نیاز اقتصادی، زن را هم مجبور به مهاجرت و فروش نیروی کارش میکند و به این ترتیب او نیز دیگر وقت کافی برای بافتن شال خودش (GUEPILE) ندارد.

جشن‌های سنتی نیز کمتر برگزار میشود زیرا جماعت، دیگر وقت تهیه مقدمات لازم را ندارند. علاوه بر این، بومیانی را که در کشتزارها کار میکنند مجبور میکنند زبان اسپانیایی بیاموزند و این جذب فرهنگی، نفوذ ارزش‌های سرمایه داری را نیز نباید از یاد برد، که رفته رفته روانشناسی، آداب و رسوم، و خصائل ویژه یک جماعت بومی را عوض میکند. با اینکه بومیان کاملاً پرولتریزه نشده‌اند - ما آنها را نیمه پرولتاریا می‌نامیم - پروسه امحاء فرهنگشان توسط نظام ستم و استثمار موجود در گواتمالا را می‌بینند.

هر گاه جنبش انقلابی به قدرت برسد، برای جلوگیری از زوال بیشتر فرهنگ بومی چه اقداماتی خواهید کرد؟

ما معتقدیم نخستین وظیفه ملت گواتمالا این است که حق بی‌چون و چرای بومیان در برخورداری از قدرت سیاسی را محترم بشمارد. همینها [بومیان ۰م.] هستند که آزادانه، و به اتفاق جمعیت مس تیسو MESTIZO (دورگه‌ها ۰م.) تصمیم خواهند گرفت که هویت قومی و فرهنگی گواتمالا چه باشد. هدف ما این است که بومیان در قدرت محلی، در قدرت منطقه‌ای، در قدرت ملی و در ارگان‌های قدرت قومی، که هم اکنون به شکل جنینی در جبهه‌های چریکی وجود دارد، سهم گردند.



حال که ما یک جامعه چند ملیتی هستیم، پس ناگزیریم کشوری چند ملیتی داشته باشیم که در آن حقوق و هویت قومی - فرهنگی جمعیت بومی به نحو کامل ملحوظ گردد. منظورم این نیست که ما جنبه های فرهنگ بومی مبتنی بر تولید ما قبل سرمایه داری را ایده آلیزه میکنیم. قصد ما امحاء اصول [پرنسیب های] کور و بیپند و بسار سرمایه داری است. هرگاه موفق به ایجاد جامعه ای نو بر اساس تکنولوژی جدید، با مدارس بهتر و مجهزتر، با سطح معینی از رشد اقتصادی و غیره شویم، بدیهی است فرهنگ بومی نیز به نحوی از این تغییرات متأثر خواهد شد. اما این خود بومیان اند که از موضع قدرت سیاسی، به نحو ارادی و آگاهانه تصمیم خواهند گرفت. آنها باید بتوانند از فرهنگ غرب تنها آن چیزهایی را که برای مردم خود مثبت و مفید میدانند اخذ و جذب کنند، و تمام ارزشها و آداب و رسوم را که هم برای آنها و هم برای جامعه نوین سودمند خواهد بود حفظ کنند. مثلا جدیت و پشتکار بومیان را در نظر بگیرید. اینها مردمی هستند که به کار سخت و زیستن با حداقـــ امکانات عادت کرده اند. این خصوصیات در جامعه نوینی که در صدد ایجادش هستیم بسیار ارزشمند خواهد بود، جامعه ای که در آن، غلبه بر [اثرات] قرنهای استثمار و ستمی که مردم متحمل آن بوده اند امری بس دشوار خواهد بود. جمع گرائی مردم بومی، احساس مسئولیت اجتماعی، سادگی زندگیشان، ابتکار و خلاقیتی که در حل مشکلاتشان بروز میدهند - همه اینها کیفیات اساسی جامعه نوینی است که میخواهیم در گواتمالا بیافرینیم. بومیان، علیرغم شرایطی که به زیستن در آن مجبور بوده اند، و با وجود تعرض به فرهنگشان، تمامی این ارزشها را حفظ کرده اند. و این، در جنبش انقلابی امروز به خوبی مشهود است.

بومیان در چه سطوحی در مبارزه شرکت دارند؟

بومیان در تمام شکلهای مبارزه و فعالیتهای لازم جنگ انقلابی توده ای شرکت دارند. آنها در سازمانهای انقلابی، در تمامی سطوح، از رهبری ملی تا مبارزه نظامی و سازمانهای جماعتی، در مواضع رهبری قـــرار دارند. بومیان در بسیاری از جماعتهای خودشان، قدرت انقلابی محلی، نهاد سیاسی جنبی ای را که در مناطق تحت کنترل چریکها رو به ظهور است، برقرار کرده اند. این سازمان محلی به مردم امکان میدهد که به شیـــوه ای دموکراتیک رهبران خود را انتخاب کنند. این نهاد همچنین ساختار سیاسی ای را ایجاد میکند که به یاری آن بومیان میتوانند، در مواجهه با یورش و سرکوب ارتش، تشریفات و اعتقادات دینی خود را حفظ کنند. ارتش بسیاری از رهبران جماعت، کشیشها و مردم دیگر را در این نواحی به قتل رسانیده و به علاوه، اماکن دینی وسایر مکانهای مقدس بومیان را نابود کرده است. از طریق قدرت محلی، مردم توانسته اند آداب و رسوم دینی خود را از گزند دشمن در امان نگاه دارند. مثلا، وقتی يك کشیش عضو جنبش انقلابی وارد جماعت میشود، مردم پیشاپیش لیستی از تعمیدی ها تهیه کرده اند، و چریک کشیش کودکان را غسل تعمید میدهد. زوجین نیز از وجود کشیش برای انجام تشریفات ازدواج مذهبی استفاده میکنند. ازدواج های غیر مذهبی نیز انجام میگردد زیرا این چیزی است که مردم میخواهند. ساختن خانه برای يك زوج جدید يك وظیفه جمعی، تحت هدایت قدرت انقلابی محلی، تلقی میشود.

قدرت انقلابی محلی نه تنها زندگی روزمره مردم را نظم می بخشد، بلکه همچنین فعالیتهای دفاعی [دفاع از خود] مردم را به هنگام یورش ارتش سازمان می دهد. دام گذاری، ساختن اسلحه، برقراری سیستم اعلام خطر، همچنین تولید و ذخیره کردن مواد غذایی و سایر ضروریات اساسی و سازماندهی کار جماعت، همه اینها درحیطه مسئولیت قدرت انقلابی محلی است. این شکلی از حکومت بر خود [خود-حکومتی] است که خود مردم آن را به نحو دموکراتیک اداره میکنند، خود آن از نظر اقتصادی تامین میکنند، و خود از آن دفاع میکنند.

آیا در گواتمالا "مناطق آزاد شده" وجود دارد؟

جماعت‌هایی که توصیف کردم و در پهنه وسیعی از کشور وجود دارند، پروسه خارج شدن از زیر کنترل حکومت مرکزی را آغاز کرده‌اند. واکنش ارتش در قبال ایجاد قدرت انقلابی محلی، تا کنون یورش و قتل عام این جماعت‌ها بوده‌است. ارتشی‌ها انبارهای غلات و مواد غذایی را نیز نابود میکنند. وقتی سربازان ارتش وارد جماعتی میشوند هر که را زنده گیر بیاورند میکشند، محصولات را می‌سوزانند و خانه‌ها را نابود میکنند. سیاست آنها در مناطق تحت کنترل چریکها اساسا ایجاد سرزمین سوخته‌است. اینگونه اقدامات تنبیهی [تلافی جویسانه - انتقامی] مردم را مجبور کرده‌است که مواد غذایی و آذوقه خود را در گوشه و کنار کوهستانها مخفی کنند.

سرکوب و مقاومت

حکومت ایالات متحده و حکومت فعلی گواتمالا مدعی‌اند که از زمان به قدرت رسیدن ریوس مونت وضع

حقوق بشر بهبود یافته‌است. آیا شما در این زمینه تغییراتی مشاهده کرده‌اید؟

در حال حاضر وضع حقوق بشر در میهن من از همیشه اسف‌انگیزتر است. واقعیت این است که به دنبال کودتای مارس ۱۹۸۲، مردم ما، به ویژه بومیان، با وحشیانه‌ترین سرکوبها روبرو بوده‌اند. از شماره قربانیان کشتارها وسیع و دسته جمعی سربازان حکومتی آمار دقیقی در دست نیست، اما برخی از نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان عقوب بین‌المللی، آمریکا و اوچ، و کنفرانس اسقف‌های آمریکای شمالی، رژیم ریوس مونت را مسئول قتل حدود ۸۰۰۰ نفر دانسته‌اند. افکار عمومی مردم جهان از آدم‌کشی، فرهنگ‌کشی و رفتار قساوت آمیز و ددمنشانه ارتش با مردم گواتمالا آگاه نیست. توطئه سکوت و تحریف واقعیات، این رویدادها را از دید مردم جهان پنهان نگاهداشته‌است. مطبوعات محلی لب فرو بسته‌اند و روزنامه نگاران خارجی را هم خطرات متعددی تهدید میکند. سخنگویان رسمی حکومت ایالات متحده - ه انهایی که از "بهبود اساسی وضع حقوق بشر در گواتمالا" دم می‌زنند - نیز عمدا و آگاهانه در قلب واقعیت و ارائه تصویری کاذب و مجهول از واقعیات میکوشند این گونه ادعاها در خصوص بهبود [وضع] حقوق بشر مطلقا بی‌پایه‌است. با اینکه کشتار مردم در گوشه و کنار این سرزمین یک پدیده روزمره است، غالبا اخبار آن مدتها بعد به مطبوعات بین‌المللی میرسد. برای نمونه در سان‌مارتین خولوته په که julotpeque - ۸۰۰۰ سرباز طی عملیاتی به قصد امحاء بقایای ساکنین بومی این ناحیه، وارد عمل شدند. سربازها، دهقانان بومی - حداقل ۱۲۰ نفر اعم از زن و مرد و بچه، پیر و جوان - را کشتند و اجسادشان را با "ماچه‌ته" [machete - کاردی است بزرگ و سنگین با تیغه پهن (شبهه به قمه)] مخصوص بریدن ساقه نیشکر [۰م] قطعه قطعه کردند. در همان محل، چهل نفر را به داخل ساختمان کوچک یک مدرسه را نند، روی آنها بنزین پاشیدند، و همه را زنده زنده در آتش هلاک کردند. بیش از ۱۰۰ کودک نیز، در حالی که بدنشان از شدت گرسنگی ورم کرده بود، در طول محاصره مردند. آنها [سربازان] همچنین تعداد بی‌شمار دیگری را بمنظور تخویف و عبرت دیگران در روستاهای مختلف به قتل رساندند. مشابه این اعمال به طور دائمی در تمام نقاط کشور رخ میدهد.

در پایتخت، سرکوب و کشتار به نحو انتخابی و پوشیده‌تر انجام میگردد زیرا یکی از هدفهای تبلیغاتی رژیم نظامی این است که پایتخت را ویتترین امنیت و آرامش جلوه دهد. با این همه، فعالیت نیروهای نظامی و پلیس همه جا مشهود است. خانه گردی، پیگرد دانشجویان، معلمین، کارگران و دیگر افراد مظنون به هواداری از - انقلاب کار هر روزه آنان [نیروهای نظامی و پلیس] است.

در مناطق ساحلی جنوب، سربازان در لباس مردم غیر نظامی محل، پی در پی مدارس دولتی را اشغال می‌کنند و با براه انداختن جنگ تبلیغاتی، محصلین و آموزگاران را میترسانند. حتی بدن هاشان را به خون و کثافت می‌آلیند

جار و جنگال هیستریک به راه می اندازند و لاینقطع در باره مخافات کمونیسم بین المللی و تهدید شوروی تبلیغ میکنند. هیچ يك از اینها ، به دلیل سانسور خبری ، در مطبوعات منعکس نمی شود. به یاد داشته باشید که دیکتاتوری نظامی قانون اساسی را ملغی کرد ، فعالیت احزاب سیاسی را ممنوع اعلام داشت و جو خفقان را حاکم کرد. خفقان و سرکوب سیاسی به حدی رسیده است که حتی احزاب سیاسی مرکز و راست نیز در امان نمانده اند. عمال حکومتی به منازل و دفاتر احزاب هجوم میبرند و آنجا را تفتیش و چپاول میکنند. رهبران احزاب یا زندانی و یا مجبور به ترك کشور شده اند. بدین ترتیب ، رهبران و احزاب دموکراتیک تر یا قلع و قمع شده اند و یا مجبورند در خارج از کشور فعالیت کنند.

آیا این خفقان و سرکوب شدید خللی در روحیه مقاومت مردم پدید نیآورده است؟

با وجود اینکه در هر حمله ارتش تعداد زیادی جان می بازند ، مادام که مردم میدانند که ارتش خودشان پیروزیها هر چند کوچک ، کسب میکند میتوانند در مقابل سرکوب مقاومت نشان دهند ، از خود دفاع کنند و به پیروزی نهائی امیدوار باشند.

مردم ، به کمک سازمانهای انقلابی ، شیوه های دفاع از خود را هر چه بهتر می آموزند. مثلا شیوه دام گذاری آنها نتیجه اش این است که ارتش مجبور است محتاطانه تر حرکت کند و نمی تواند آشکارا به حمله بپردازد. مردم یاد گرفته اند بمب های کوچکی بسازند و در نقاطی که احتمال یورش ارتش بیشتر است پناهگاههایی ایجاد کنند. همچنین يك سیستم اعلام خطر به وجود آورده اند که به محض نزدیک شدن ارتش مردم را خبر میکند تا بتوانند در ارتفاعات کوهستان مخفی شوند. وقتی سربازها همه چیز را نابود کردند و برگشتند مردم بر می گردند و به بازسازی روستاها می پردازند. این يك پروسه دائمی در مناطق کوهستانی گواتمالا است. نکته بسیار مهم این است که سیاست ایجاد سرزمین سوخته با شکست مواجه شده است. خلق گواتمالا مصمم به ایجاد ارتش خود و کسب قدرت است. بومیان به ما می گفتند : "حالا می فهمیم چرا مغلوب فاتحان اسپانیایی شدیم. به خاطر اینکه سازماندهی نداشتیم ، متحد نبودیم ، و ارتشی نداشتیم که اسلحه اش نظیر اسلحه دشمن باشد." ما عمیقا معتقدیم که رشد حیرت انگیز جنبش چریکی در گواتمالا تا حدود زیادی معلول همین سیاست سرکوب و خفقان است.

طبیعتا هر جنگی یا شکستها و موفقیتهایی روبروست ، و جنگ ما از این قاعده مستثنی نیست. اما علیرغم حضور گسترده سربازان ارتش ریوس مونت در همه مناطقی که جبهه های چریکی وجود دارد تلفات خود سازمانها انقلابی چشمگیر نبوده است. بیشترین تلفات متوجه غیر نظامیانی بوده است که در فعالیتهای چریکی شرکت چندانی نداشته و یا اصلا شرکت نداشته اند. ما هر يك از این قتلها و کشتارها را ضربه ای بر پیکر نیروهای انقلابی خودمان تلقی میکنیم؛ زیرا اکثریت مردم گواتمالا از آرمانی که سازمانهای انقلابی در راهش می جنگند پشتیبانی میکنند. هدف مبارزه ما هم جلب پشتیبانی همین مردم است.

به نظر شما علت اینهمه خشونت و بی رحمی که امروزه در گواتمالا اعمال می شود چیست؟

اولا سرسختی و مصالحه ناپذیری طبقه حاکم. ثانيا ، آموزش ایدئولوژیک ارتش و پلیس توسط ایالات متحده، و اخیرا آرژانتینی ها ، اسرائیلی ها و ناسیونالیست های چینی ، در پرورش روحیه درند خوئی ارتش دخیل است. نسل فعلی افسران با دکترین ضد شورشی و روحیه خصومت حیوانی با کمونیسم پرورش یافته است. واقعیت این است که تعدادی از خونخوارترین رژیم های جهان به شکل گیری ایدئولوژی سرکوب و کشتار ، که با گوشت و خون ارتش و پلیس و جناحهای راست افراطی طبقه حاکم گواتمالا عجین شده است، کمک کرده اند.

ما میدانیم که برخی از نظامیان از این سیاست جانبداری نمی کنند. بعضی از آنها در کودتائی که در مارس ۱۹۸۲ به سرنگونی لوکاس گارسیا انجامید شرکت داشتند. اما بعد از کودتا در خونتای نقشی بر عهده نداشتند اینها در جریان نبرد قدرت از رژیم جدید کنار گذاشته شدند. هنوز هم عناصر شریف ، میهن پرست و با وجدانی در

صفوف ارتش یافت میشود. ما میدانیم که آنها در فرصت مناسب خواهند کوشید مانع از آن شوند که ارتش گواتمالا به جلا مردم خود تبدیل شود.

اما این هنوز چنانکه باید علت درنده خوئی ارتش را توضیح نمی دهد. توضیح این ددمنشی را باید در خصوصیات ویژه طبقه حاکم گواتمالا، و ترکیب استثمار و تبعیضات موجود در کشور جستجو کرد. از همان آغاز فتح گواتمالا به دست اسپانیائی ها، پدر و دالوارادو صرفا به یک پیروزی نظامی و غلبه بر مقاومت بومیان اکتفا نکرد. وی سلطان بومیان را زنده زنده در آتش سوزاند تا تخم وحشت در دل های مغلوبین بکارد. از آن پس، در طول متجاوز از سه قرن سلطه استعمار، قیام های متعدد و پی در پی بومیان به قهر سرکوب شد. رهبران [قیامها] تقریبا همیشه اعدام شدند. رژیم هایی که پس از استقلال گواتمالا در سال ۱۸۲۱ بر سر کار آمدند در مقابل با بومیان و دورگه های ساکن شهرها و روستاها به همین شیوه متوسل شدند. بنابر این ایدئولوژی طبقه حاکم که مروج و مشوق قهر و سرکوب است عمیقا در تاریخ ما ریشه دارد. این ایدئولوژی با موقعیت ممتاز اقلیتی کوچک که موجودیتش مبینی بر استثمار و قهر است انطباق دارد.

افزون بر این جنبه های اقتصادی و سیاسی ایدئولوژی طبقه حاکم گواتمالا، تبعیض نژادی علیه بومیان را نیز باید در نظر داشت. طبقه حاکم از سوزاندن دارزدن دورگه ها و بومیان فقیر هیچ ابائی ندارد. هیچ چیز قادر نیست از ستمگری و درنده خوئی طبقه حاکم نسبت به این موجودات انسانی، که به گمان آنها طبیعتا پست و بی ارزشند جلوگیری شود. این است تلقی آنان [طبقه حاکم م.] در قبال بومیانی که قرن ها ثروتهائی آفریدند که آنان [طبقه حاکم م.] چنین بی محابا حیف و میل میکنند. اینها در دفاع از این ثروت و قدرت حاضرند نفرت انگیز ترین جنایات را علیه بشریت مرتکب شوند.

نقش بخشهای مختلف جامعه

نقش کلیسای کاتولیک در انقلاب گواتمالا چیست؟

کلیسا از دو دسته تشکیل شده قشر بالائی با طبقه حاکم و ارتش همکاری میکند، حال آنکه قشر پائینی از مبارزات خلق پشتیبانی میکند. این دسته اخیر به تدریج از نقش و وظیفه خود در قبال مردم گواتمالا آگاه میگردد. بسیاری از آنان در پروسه انقلاب شرکت کرده اند و هر روز فعالیتشان گسترده تر میشود، [و البته] نه لزوما مسلحانه بلکه به طرقی که مقتضی میدانند. آنها در انطباق با باورها، اعتقادات و ایمانشان شکلهایی از مبارزه را رشد داده اند. سابقه شرکت سیستماتیک و روز افزون کلیسا در جنبش انقلابی توده ای به دهه ۱۹۷۰ باز میگردد، و - انعکاس تحولات کلیسا در سطح جهان است. از وقتی که پاپ جان بیست و سوم و پاپ پل ششم بخشنامه های خود (encyclica Is) را در خصوص مسئولیت اجتماعی کلیسا انتشار دادند، این اندیشه که آئین کاتولیک با پروسه انقلابی مغایرتی ندارد، روز به روز در درون کلیسا قوت میگیرد.

در برخی از نواحی روستائی گواتمالا و در محلات فقیر نشین حومه شهرها، برخی از اعضاء کلیسا از وضعیت مردم، فقرشان، ستم و استثمار که بر آنان میرود، آگاه گشته اند. آنها با بیان حقایق به بیداری عمومی کمک کرده اند. بسیاری از کشیشها و راهبه ها در مقابل با سرکوب بیرحمانه و کشتار مردمی که در میانشان زندگی میکنند به جریان دفاع از خود پیوسته اند و برخی از آنها عملا به صفوف چریکها داخل گشته اند. تا به حال این پدیده، یعنی شرکت بخش پیشرو و مردمی کلیسا در مبارزه انقلابی، منحصر به آمریکای مرکزی و بعضی مناطق دیگر آمریکای لاتین بوده است. این عناصر پیشرو کلیسا بدون شك در حکومت آینده نیز شرکت خواهند داشت.

شما از بومیان با عنوان نیمه - پرولتاریا یاد کردید . فعالیت سیاسی کارگران کشاورزی دائمی [غیر فصلی] در چه حدود است ؟

کارگران گواتمالا اساسا به سه دسته تقسیم میشوند : پرولتاریای صنعتی ، پرولتاریای کشاورزی ، و نیمه پرولتاریا که در حال ظهور است . این تقسیم بندی منعکس کننده مدل اجتماعی - اقتصادی کشور است یک کشور وابسته [صادر کننده محصولات کشاورزی] که در آن ، نظام لاتیفوندیا هنوز نظام غالب است . پرولتاریای کشاورزی عمدتا در نواحی ساحلی جنوب [سواحل اقیانوس آرام ۰م] و ساحل اتلانتیک زندگی میکنند همانجا که روابط تولیدی سرمایه داری بطور سنتی رشد یافته تر است . از هنگام انقلاب لیبرال - دموکراتیک ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۴ ، در این نواحی مبارزات کارگری مهی جریان داشته است . در این نواحی ، جایی که کشتزارها - ای سرمایه داری وسیعی [مختص تولید فرآورده های صادراتی] وجود دارد ، پرولتاریای کشاورزی از یک سنت قوی سازماندهی و مبارزاتی برخوردار است . امروزه این سنت در درون جنبش انقلابی تداوم دارد . در واقع ، پرولتاریای کشاورزی یکی از مبارزترین بخشهایی است که به مبارزه چریکی روی آورده است . فعالیتهای خرابکارانه [سابوتاژ] در کشتزارهای وسیع صادراتی را همین کارگران انجام میدهند . آنها همچنین ، در گسترش سازمانها قدرت انقلابی محلی ، که در نواحی ساحلی و در فلات Altiplano شکلهای متفاوتی به خود گرفته اند ، نقش بسیار مهمی را ایفاء کرده اند .

ممکن است در باره تفاوت نواحی ساحلی و نواحی کوهستانی بیشتر توضیح دهید ؟

در نواحی ساحلی ، جایی که در مقایسه با ارتفاعات ، ارتش و طبقه حاکم حضور نیرومندتری دارند ، سیستم قدرت انقلابی محلی مخفیانه تر و پراکنده تر است . با اینکه نیروی سرکبگر ارتش در فلات altiplan بیشتر است ، اما به دلیل فقدان کوه و جنگل که در فلات به چریکها امکان اختفاء و مانور میدهد ، سازمانهای انقلابی در مناطق ساحلی عملا آسیب پذیرترند . نواحی ساحلی تشکیل شده است از دشتهای وسیع بی جنگل با جاده های متعدد و مناطق کشت وسیع . این منطقه یک سیستم ارتباطی جدید و پیشرفته نیز دارد . بدیهی است در این شرایط پیشبرد جنگ چریکی مشکل تر است . با این همه ، گروه های سازمان یافته ای از پرولتاریای کشاورزی از هر روزه ای برای پیشبرد مبارزات کارگران سود میبرند . پیش از آنکه سرکوب به اندازه امروز سیستماتیک بشود در این نواحی مبارزات و اعتصابات بسیار مهمی روی داد . برای نمونه ، در ۱۹۸۰ کمیته دهقانان متحد (CUC) اعتصاب عظیمی را با خواست تعیین حداقل دستمزد رهبری کرد ، که یکی از مهم ترین مبارزات کارگری در تاریخ معاصر گواتمالا بود .

شهر نشینان ، طبقه کارگر و ساکنان محلات فقیر نشین حومه شهرها ، به چه نحو در جنبش انقلابی شرکت دارند ؟

مبارزه در پایتخت مشکل تر است ، دقیقا به خاطر اینکه پایتخت پایگاه اصلی قدرت طبقه حاکم است . [در این جا] کنترل آنها به مراتب قوی تر است زیرا با محیط آشنایی بیشتری دارند ، شبکه اطلاعاتی شان منظم تر است و ، بطور کلی ، امکانات بیشتری در اختیار دارند . اتحادیه کارگری و سازمانهای توده ای ، و نیز گروه های دموکراتیک و میهن پرست ، در شهرها متحمل ضربات سنگینی شده اند . آن دسته از رهبرانی که از کشتار سال ۱۹۸۰ جان سالم به در بردند ، برای نجات جانشان یا اجبارا به فعالیت زیر زمینی روی آوردند و یا به خارج از کشور گریختند . با این همه حتی در نواحی شهری و حومه شهرها نیز گروه های انقلابی ، به تناسب اوضاع متناسب با فشار مستقیم و دائمی دشمن ، به کار سازماندهی و تهییجی مشغولند .

میتوانید توضیح دهید نحوه فعالیت سازمانهای مخفی چگونه است ؟

ما در گواتمالا سازمانهایی به نام سازمانهای انقلابی توده ای (OGM) ایجاد کرده ایم . از آنجمله اند : کمیته وحدت دهقانی ، مسیحیان انقلابی ، جبهه دانشجویی دوبین گارسیا و هسته های انقلابی کارگری . این سازمانها

را کارگران و بخشهای دموکراتیکی ایجاد کرده اند که دریافته اند در مبارزه برای کسب حقوق خود را با شرایط سرکوب شدید تطبیق دهند. تعدادی از این سازمانها در جبهه توده ای ۳۱ ژانویه (fp31) متحد شده اند. فعالیتهای آنها از جمله مشتمل است بر ایجاد باریکاد، ساختن بمب، خرابکاری، شعار نویسی روی دیوارها، پخش اعلامیه و برگزاری تظاهرات خود بخودی [بدون اعلام قبلی]. همه این فعالیتهای مستلزم هوشیاری، رعایت نکات دقیق امنیتی، و شهادت بسیار زیاد است، زیرا که در آنها همواره خطر مرگ وجود دارد. این فعالیتهای از لحاظ نشان دادن [و اثبات] حضور [خود] و برقراری نوعی ارتباط با مردمی که کمتر درگیر مسائل سیاسی اند اهمیت اساسی دارند. این نوع مبارزه، شکل نمونه وار مبارزه در مراکز شهری، حومه شهرها و نیز شهرهای کوچک است. در مناطق روستائی، مردم به نحو مستقیم تری در جبهه های چریکی فعالیت دارند. [در اینجا]، مردم در مقابله با هجوم های نظامی چاره ای ندارند جز توسل به اسلحه، دام گذاری در راه دشمن، ساختن مخفی گاه، ساختن سلاحهای خانگی، سازماندهی دفاع از خود، و ایجاد و دفاع از قدرت انقلابی محلی.

چشم اندازهای پیروزی

آیا شما معتقدید که جنبش انقلابی در گواتمالا پیروز خواهد شد؟ مبارزه انقلابی توده ای در گواتمالا بسیار بسیار پیشرفته است. اما از این حرف نباید نتیجه گرفت که پیروزی سریعاً و به آسانی به دست خواهد آمد. ما به پیروزی، نه در رابطه با زمان، که در رابطه با انجام وظایف عملی مان نگاه میکنیم. هر اندازه در انجام وظایفی که در دستور کار جنبش انقلابی قرار دارد. موفق تر باشیم لحظه پیروزی نزدیک تر خواهد شد. ابعاد این وظایف عملی، متحد کردن مردم در یک جبهه میهنی، افشای منافع طبقاتی و خونناکی نظامی حاکم، شکست بخشهای ارتش که به کشتار و سرکوب مردم ادامه میدهند، و سرانجام خاتمه دادن به تاریخ طولانی مداخلات خارجی - اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، و نظامی - در گواتمالا است.

تجدید کمک نظامی ایالات متحده به گواتمالا چه تاثیری بر مبارزه انقلابی خواهد داشت؟

کمک نظامی ایالات متحده از زمان کودتای ۲۳ مارس تا کنون به شکلهای پنهان ادامه داشته است. یکی از کانالهای مخفی حکومت ریگان برای کمک به رژیم ریوس مونت ارسال اینگونه کمکها از طریق وزارت بازرگانی ایالات متحده است. از این طریق، برخی از اقلام [تجهیزات] نظامی، که حکومت کارتر به سبب نقض حقوق بشر از ارسال آنها خودداری کرده بود، راه خود را به گواتمالا گشوده اند.

نوع دیگر کمک مخفی، وام هائی است که از طریق AID U.S. AGENCY for I. D. در اختیار رژیم قرار میگیرد. وجوه aid، برای پشتیبانی از عملیات ضد شورشی در منطقه فلات غربی (altiplano) از طریق ایجاد به اصطلاح "دهکده های نمونه" مورد استفاده قرار میگیرد. اینها ["دهکده های نمونه"] همان "دهکده های استراتژیک"ی هستند که در ویتنام آزمایش شدند.

علاوه بر این، رژیم گواتمالا از محل صندوق ویژه ای که در اختیار کاخ سفید است، و نیز از طریق وامهای دریافتی از aid تعدادی هلیکوپتر "غیر نظامی" دریافت کرده است. این هلیکوپترها به محض رسیدن به گواتمالا به اسلحه مجهز میشوند و در عملیات ضد شورشی مورد استفاده قرار میگیرند. این وجوه، همچنین، صرف آموزش افسران خرید فشنگ و مهمات، خودروهای نظامی، و قطعات یدکی هلیکوپترها میگردد. مستشاران آمریکایی شمالی نیز مخفیانه در پایگاههای نظامی فعالیت میکنند و عملیات ضد شورشی را تحت نظر دارند. آنها به ایجاد استراتژیهای نظیر "گروههای گشتی غیر نظامی"، "دهکده های نمونه" و سیاست "چماق و نان قندی" beans guns and کمک کرده اند. یکی از تاکتیکهای آنان دامن زدن به اختلافات قومی - فرهنگی به کلمه ci است. همه

این روشها قبلا در ویتنام تجربه شده اند ، و همانند ویتنام ، با شکست روبرو خواهند شد .
به نظر شما چه رابطه مشخصی بین آنچه در نیکاراگوئه ، ال سالوادور و گواتمالا میگذرد وجود دارد ؟
آیا يك پروسه انقلابی بر پروسه های دیگر اثر دارد ؟

همه کشورهای آمریکای مرکزی تاریخ استعماری مشترکی دارند . ما تا قرن نوزدهم حتی بصورت کشورهای جداگانه در نیامده بودیم ، بنابر این طبیعی است که آنچه در ال سالوادور ، هندوراس ، نیکاراگوئه یا کستاریکا میگذرد بر رویدادهای گواتمالا تاثیر گذارد و بالعکس . چنانچه پیشتر یاد آور شدم ، این امر که گواتمالا ، در مقایسه با سایر کشورهای آمریکای مرکزی ، ترکیب ضد ملیتی بیشتری دارد ، يك وجه اختلاف بسیار مهم است . اما ما به عنوان خلقهای برادر و کشورهایی که در شرایط اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی مشابهی بسر میبریم ، به طور قطع بر یکدیگر تاثیرات متقابل داریم . طبیعی است که انقلاب در یکی از کشورهای همسایه الهام بخش کسانی باشد که انقلابشان در راه است . از این لحاظ ، انقلاب ساندنیستها در نیکاراگوئه در دل مردم گواتمالا امید و شور و شوق برانگیخته است . این نکته ، در مورد انقلاب ال سالوادور نیز صادق است .

اهداف انقلاب

در ایالات متحده اغلب شنیده میشود که مبارزات جاری در ال سالوادور و گواتمالا زیر نفوذ مارکسیست لنینیست هائی است که قصد شان ایجاد يك جامعه سوسیالیستی است . شما جنبش خود و اهداف آن را چگونه توصیف میکنید ؟

مارکسیسم - لنینیسم يك ایدئولوژی است که در سراسر جهان اشاعه یافته ، و در دسترس همه کسانی که بخواهند آن را مطالعه کنند قرار دارد . با این حال ما معتقدیم در مورد انقلاب گواتمالا مطالبات و وظایف عملی خاصی مطرح است که ما باید مستقلا با آنها روبرو شده ، به حل آنها بکوشیم . راه حلهایی که ما برای انقلاب گواتمالا در مد نظر داریم در برنامه پنج ماده ای که سازمان های انقلابی مشترکا در فوریه ۱۹۸۲ انتشار دادند مذکور است . نخستین ماده این برنامه خواستار پایان دادن به سرکوب مردم ، و تضمین کننده حق همه مردم در برخورداری از يك زندگی آرام و صلح آمیز است . ماده دوم ، ارضاء نیازهای اساسی اجتماعی و اقتصادی مردم گواتمالا را تضمین میکند . سومی ، متضمن برابری [حقوق] جمعیت بومی و دورگه است . چهارمی مربوط به ایجاد يك حکومت پلورالیستی است که در آن همه بخشهای میهن پرست ، دموکرات و خلقی ، بر اساس حق شرکت در تصمیمگیریهای سیاسی در خصوص آینده کشور ، شرکت خواهند داشت . ماده پنجم ، متضمن يك سیاست عدم تعهد و خودمختاری است ، که ما معتقدیم برای کشورهای فقیری نظیر کشور ما ، تنها راه نیل به رشد [پیشرفت] در جهان امروز است . این ، چکیده پیشنهادات سازمانهای انقلابی ما به مردم گواتمالا و جهان است .

انقلاب گواتمالا نیروهای اجتماعی و سیاسی ای را به حرکت در آورده است که در پیوند نزدیک با اکثریت مردم گواتمالا قرار دارند . شرکت واقعی بومیان ، دهقانان ، کارگران ، دانشجویان ، مسیحیان ، و بخشهایی از طبقه - متوسط و نظامیان در جنبش انقلابی ، مبین بی پایگی تمام دعاوی و اطلاعات کاذبی است که در مورد واقعیت کشور ما و مبارزات ما رواج دارد . کسانی که این اکاذیب را اشاعه میدهند درک نمیکنند که مردم ، خود تاریخ خود را میسازند . يك خلق را نمیتوان بازبچه قرار داد . وقتی مردم با مبارزات خود به قدرت سیاسی دست یابند خود آنها هستند که در باره آینده شان تصمیم خواهند گرفت . وظیفه ما ، به عنوان انقلابیون که بخشی از [نیروهای] پیشتاز را تشکیل میدهم ، رهبری و آزاد کردن نیروهای مردم است . اما ، این خود مردم اند که در باره آینده شان تصمیم خواهند گرفت ، که طالب چه نوع حکومتی هستند و چه نوع اقتصادی را میخواهند رشد دهند ، هدف تمام انقلابیون ، ایجاد بهترین شرایط ممکن برای رفاه و تکامل خلق خویش است . ما معتقدیم که

برای ایجاد يك جامعه سوسیالیستی ، خواستت تنها و [اتخاذ] چند تصمیم سیاسی کافی نیست . بلکه ، علاوه بر این ، داشتن شالوده اقتصادی پیشرفته ، منابع مادی ، تکنولوژی جدید ، و سطوح آموزش عالی از ضروریات است که هیچیک به نیروی صرف اراده آفریده نمی شود و ، نیز ، کار یکی دو روز نیست مسیری که کشورهای ما درپیش خواهند گرفت تا حد زیادی به روشی که مردم و حکومت آمریکایی شمالی نسبت به ما در پیش خواهند گرفت ، و اینکه آیا ما همچنان با ید قربانی تجاوز ، مداخله و محاصره باشیم یا نه ، بستگی خواهد داشت .

ما هر گونه دخالت در امر خود مختاریمان را قاطعانه دفع خواهیم کرد . اما اگر ، در آینده ، حکومت آمریکای شمالی رابطه ما را بر پایه مقبولی بپذیرد ، اگر حق ما را در تعیین سرنوشتمان به رسمیت بشناسد و بکوشد مردم ما را درک کند ، آنگاه پاسخ ما نیز مبتنی بر احترام متقابل و تفاهم خواهد بود . روش ما نسبت به سایر حکومتها نیز مبتنی بر رفتار متقابل خواهد بود . برای دسترسی به رشد ، ما به حمایت و یاری همه کسانی که مایلند ما را در بنای زندگی بهتری یاری کنند نیاز داریم . ما وظیفهای سترگ پیش رو داریم . ایجاد زیر بنای اقتصادی ، ایجاد کار ، تسهیلات تولیدی ، خدمات بهداشتی ، تکنولوژی ، امکانات آموزشی - [یعنی] همه آن چیزهایی که به خلق ما در برخورداری از يك زندگی شایسته كمك خواهد کرد .

درست همانطور که مردم آمریکای شمالی از هیچکس نخواستند که به آنها بگوید چه نوع جامعه‌ای با ید بسازند و چه نوع حکومتی باید داشته باشند ، ما هم از دیگران میخواهیم که به حق ما در برقراری نوع حکومت و استقرار جامعه ای که به بهترین نحو پاسخگوی نیازهای ما باشد ، احترام بگذارند .

در خاتمه ، یاد آور میشوم که هر نوع افزایشی در كمكهای ایالات متحده [به رژیم گواتمالا] به بهای جان تعداد بیشتری از مردم گواتمالا تمام خواهد شد . مردم آمریکای شمالی ، از طریق نمایندگانشان در کنگره ، و به یاری شکل های دیگر اعتراض و ابراز همبستگی ، میتوانند از واگذاری كمك [ایالات متحده] به ژنرالهای گواتمالا که مسبب این جنایات عظیم علیه بشریت اند ، جلوگیری کنند . موضع گیری مردم آمریکای شمالی میتواند ، نخست در ممانعت از مداخله نظامی مستقیم [ایالات متحده در گواتمالا] و ، در صورت وقوع مداخله ، مخالفت با حکومت ایالات متحده ، از طریق ابراز همبستگی با مردم ما در نبردشان برای آزادی ملی ، تاثیر تعیین کننده‌ای داشته باشد . ما اطمینان داریم که مردم آمریکای شمالی در اشتیاق ما به برخورداری از يك زندگی بهتر ، صلح آمیزتر و خلاق تر ، سهیم اند . ما به ویژه سپاس خود را تقدیم افراد و سازمانهایی میکنیم که هدف خلق گواتمالا را هدف خود قرار داده اند .

پایان

د نیاله : FMLN چیست ؟

۱- با شرکت در کوششهای صلح آمیز برآورده سازند .

۲- اقدام به انجام کارهایی که برای ارضاء حوائج مردم ضروری اند و تغییر دادن روابط اقتصادی و اجتماعی .

۳- ترتیب دادن موجبات عملی کافی برای حل شرایط جنگی فعلی . نقل از نشریه :

CENTRALAMERIKA KOMMITTEN

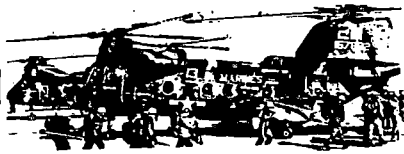
۴- تدارک و فعال کردن انتخابات عمومی .

تنها بار و حیه تنها جمی و تعرضی

می توان علیه امپریالیسم و

سگهای زنجیریش به مبارزه

پرداخت



امریکا در پشت قتل عام ها قرار دارد!

سری ترجمه های کوتاه

امریکا در پشت قتل عام ها قرار دارد!

در ماه فوریه ، ریگان رئیس جمهور امریکا در يك کنفرانس مطبوعاتی اظهار داشت که هدف امریکا سرنگون کردن دولت ساندنیستی نیکاراگوئه است .

واضح تر از این دیگر نمیشد گفت : این امریکا است که در امریکای مرکزی فرماندهی میکند . در مورد آزادی و - استقلال ملی هر کس میتواند سخنرانی های طویل داشته باشد . اما وقتی کار به واقعیت در آوردن آن بکشد ، عمو - سام حق مداخله و نابودی دولت را بخود اختصاص میدهد .

از مدتها پیش در امریکای مرکزی و کارائیب بهمین منوال بوده است . و بهمین صورت هم بود که نیروی دریایی وارد نیکاراگوئه شد تا يك رئیس جمهور کاملا مستقل را در سال ۱۹۰۹ سرنگون سازد . و بهمین ترتیب نیز در - سال ۱۹۵۴ بود که يك دولت خوش فرم میخواست اصلاحات ارضی انجام داده و يك بخش از شرکت موز یوناتید - فرویت (UNITED FRUIT) را ملی نماید اما یوناتید فرویت و دولت امریکا مشترکا يك کودتا برای سرنگون کردن رئیس جمهور منتخب مردم طرح ریختند . و وقتی کودتا در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۴ شروع شد این هواپیما - های بمب افکن امریکا بود که برفراز گواتمالا سیتی پرواز میکرد . بهمین ترتیب در سال ۱۹۸۳ بود که نیروی دریایی امریکا در جزیره کوچک گرنادا لنگر انداخته تا يك نمونه دیگر را که برای علائق امریکا در کارائیب کاملا تهدید آمیز شده بود ، متوقف سازد . هیچ بخش دیگری از جهان ، اینهمه که امریکای مرکزی و کارائیب از مداخله نظامی امریکا صدمه دیده ، دچار لطمه نشده است .

امریکا مسئول است

و امروز بدینقرار است . امروز ، این امریکا است که سرمایه گذاری میکند ، تشویق میکند و مسئولیت جنگ - در امریکای مرکزی را بر عهده گرفته است . امریکا مسئول بمبارانهای مردم السالوادور در سال گذشته است . این بمبارانها نمیتوانست امکان پذیر گردد اگر امریکا روزانه بیش از يك میلیون دلار کمک به دولت السالوادور پمپاژ نکرده بود . این بمبارانها ناممکن می بود اگر امریکا ارتش السالوادور را به جدیدترین هلیکوپترهای تیرانداز سریع و هواپیماهای بمب افکن مجهز نمیکرد . امریکا مسئول مرگ ۸۰۰۰ تن نیکاراگوئه ای است که در جنگ با تروریستهای راستی ضد انقلاب (کنتراس) کشته شدند . و این سیا است که ضد انقلاب را تعلیم داده و - مسلح مینماید و جهت آموزش آنان برای ترور مردم عادی و به قتل رساندن ساندنیست ها و خرابکاریهای اقتصادی ، آن کتاب جیبی معروف را نوشته است . این امریکا است که مسئول ناپدید شدن ۲۵۰۰۰ تن و به قتل عام رساندن سرخپوستان در گواتمالا است . ظاهرا در سال ۱۹۷۷ ، حمایت نظامی از دولتها باز پس گرفته شد زیرا اثرات بدی در سطح بین المللی میگذاشت ، اما تحویل سلاحهای نظامی هرگز قطع نشد و اسرائیل متحد امریکا بجای وی تحویل دادن سلاح را بر عهده گرفت . و اما امروز ، ریگان فکر نمیکند که از سر گرفته شدن پشتیبانی از دولت گواتمالا ، جرمی علیه حقوق بشر باشد .

امنیت ملی چه کسی ؟

دولت امریکا ، کشتار مردم امریکای مرکزی را دفاع از امنیت ملی امریکا وانمود میکند .

اما امریکا از امنیت ملی چه کسی دفاع میکند ؟ آیا این امنیت کمپانی های بزرگ نیست ؟ در خلال دوران پ-

بقیه در صفحه بعد

دنباله : امریکا در پست قتل عام ها قرار دارد !

از جنگ، ۹ درصد از مجموع سرمایه گذاریهای خارجی، در امریکای مرکزی و کارائیب سرازیر شد. در اینجـا مواد خامی چون نفت و نیکل وجود دارند که دارای اهمیتی استراتژیک برای امریکا هستند. تقریباً تمامی شرکت های امریکایی توجه خاصی نسبت به این سرزمین دارند و با همدیگر یک گروه فشار تشکیل داده اند. عملیات امریکای مرکزی و کارائیب - خانواده راکفلر در راس این گروه قرار گرفته اند تا جنبش های انقلابی در امریکای مرکزی را مانع شوند. برای امریکا امنیت ملی یعنی امنیت حمل و نقل در دریای کارائیب و کنترل کانال پاناما. امنیت ملی یعنی ممانعت به عمل آوردن از اشاعه "نمونه" در امریکای مرکزی. صاحب قدرتان امریکا از این وحشت دارند که خلق های کشورهای توسعه نیافته از نمونه های نیکاراگوئه و کوبا الهام بگیرند.

دو نوع یانکی

اما اینها بمعنی امنیت ملی مردم معمولی امریکای شمالی نیست و بدینصورت خیلی از مردم امریکا آنرا درک - میکنند. سازمان "شاهد صلح" از سال ۸۳ به بعد، ناظرانی امریکایی و داوطلبان در منطقه جنگی شمال نیکارا - گوئه داشته است. هر یک از آنها در باره حملات کنتراس به کشاورزان قهوه کار نیکاراگوئه ای و معلمین گزارش داده و استناد نموده اند. شاهدان بدینگونه بیان داشته اند که نمایندگان کنگره وقتی از کشتار کنندگان حمایت میکنند، نمیتوانند از این موارد بی خبر باشند.

در فصل برداشت محصول قهوه، داوطلبان بازنشسته از امریکا در "بریگاد قدیمی ها" جمع شدند. آنها از افتخار کمک کردن به نیکاراگوئه صحبت میکردند که بتوانند محصول قهوه را از حملات کنتراس نجات دهند. آنان نیز از سرکستگی شان در مورد غارتگریهای امریکا در نیکاراگوئه صحبت میکردند. در تمامی تظاهرات و میتینگها در نیکاراگوئه، مردم آواز ساندنیستها را میخوانند: "ما با یانکی ها، دشمن انسانیت می جنگیم"

اما دو نوع یانکی وجود دارد، اینرا نیکاراگوئه یی ها در این ۶ سال اخیر دریافته اند. انسانهای کارگر در امریکا مرکزی، امریکا و سوئد دشمنان یکدیگر نیستند. آنها در متوقف کردن مداخله امریکا در امریکای مرکزی، منافع مشترک دارند.

CENTRALAMERIKA KOMMITTEN

نقل از نشریه :

برای تماس با نشریه جنگل با

آدرس زیر مکاتبه نمایید

JANGAL:

BOX 8055

750 08 UPPSALLA

SWEDEN

آدرس بانکی

Svenska Handelsbanken : نام بانک

Vaksalag, 8-Uppsala : آدرس بانک

Jangal : نام گیرنده

385 005 571 : شماره حساب بانکی

6501 : کد بانکی



با گشودن جیب‌های چریکی در
شهر و روستا، به گسترش جنگ انقلابی
بپردازیم!